

ظهور الحق

جلد ہفتم

در بیان واقعات ایام

مرکز محمد و مشاق اقدس اہلی

حفرت عبد البہاء

بخش هشتم

ارزشهای نه گانه کتاب ظهور الحق و بیان

واقعات ایام مکرر عهد و میثاق اقدس ابی محسن

اعظم عباد الهجرت با یوم صمود و آنحضرت بکوه ارفعی

و در فاکه مطالب قیمتی بنده در پیامات

صا و رده اولیا و شایسته استماع

میسور

بوانه

قد اشرق الافاق من النواير الاشرار طوبى للفاخرين قد تفتح النذر
من اشجرة المباركة في طور سيناء طوبى للسامعين قد تعطرت الارحاء
من فنجات في البقعة البعيدة طوبى للمستفيدين قد تحلى نور الوجود
في بيك التميز طوبى للمستشرقين قد كشف الغطاء عن وجه البهاء طوبى
للبنانيين قد وارت كاس العطاء الفاتحة تصهبا الوفاء طوبى للسايرين
قد تحلى ملكوت الابن وملك الملوك الاعلى طوبى للفاخرين قد فاض
سحاب الكرم بالفيض الاعظم ان هذا الفيض عظيم قد نورت
القلوب من انوار وجه المحبوب ان هذا النور مشين قد روي عند
البيداء

سال چهل و نهم

عراق
و احوال سال ۱۳۰۹

سال ۱۳۰۹ م

و حاجی میرزا حسن نیروزی معروف بخره‌ساز همه جا گفت که در زمانی که شیطان خوانده و در هر جهال ایسی حاصل
 مراعات اصلاح و حکیم شخص قائل مذکور اگر کند که توبه انا یا نه خود نشسته امواش را در دهه غده الاغواق کرده و بسید
 که احباب این امور آشنیده اند خواست احوال میرزا آقا جان مطلع گشته و حال ایسی از وی چند ان
 متاثر شده اند که او خانه دست بتنادل فدا نبردند و گاهی در راه شده تا ویب فرمودند و با اینکه بنده یافته بر حال خود نماند
 محض عنایت و مکتب انخاص فرمودند تا در ایام صفایان عاونه خود بس شس لاقتنای احوالی در دیده نمود که هر چه
 غایت یافته و نگردد خاطر ایسی گردید چه مسموع شناس که بعضی از الودج را بنجود نسبت و در عبادات الودج بلکه با مضاف
 او مشرب است با ستمنا پنا تیکه در ضمن الودج مذکور میرزا نقل مذاب آن آتی است که خود شرد و در برگی مذ
 احباب کنایه در ایام چنین طغیان و او عا کرد و حال ایسی و در اطراف فرمودند در حالیکه بر نیز تقابست از دهه با ستم
 مذکور و ذل بیت چند ان از وی ظنین شدند که خود در شهر بود و در پنهان کردن که معاد انمانی کسی
 و در پنهان آن و هر سان گردید و بالا فرود نیل عاطف حضرت حضور که غلم نسبت شده و بسیار
 تا اینکه در تبرک فرمودند که در فرود یافته و شیر را در تمام اجام انداختند و در حالیکه در
 دیده از آن برین از احباب مصداق ناقص شربت یافت که در قرا

بروز حضور چهره در دوختا (یکی) (بروم نام) شهباز و فریم و خواب
 بود در فرزند میرزا و در یک نشسته و در شب معصومایک و او بر زمین
 که الراج را گشودند و قوی با هم نریز و نگارای تمام گفتم نیز شرف
 و اینکه این دویم در روز نهم که بر ایرون تمام بر روز نهم که بی

و اوقات ...

سال ...

سال ۱۸۶۲

و انست الا نورانی فی الافق الالهی من اشرق الشمس اعظمه و الا قد در طوبی نفس ترقی ابیاد بکده و آینه انی ترقی
فی البرز و الا اواج قیل و نظیر فی کل یوم احد لای یستقر بر ترقی المذکر و ابلا و هذا لظهور نظیر نفس فی کل نفس مائة الف سنة و آینه
کذا کت کشفنا انفسنا و در غضا الا صاحب بلول بن عرف مراد می و در غیر حق و یستقیم علی الامر علی شان لایزد من فی الایمان
قد کشفنا فی هذا النوع ستر من امره و هذا لظهور سترنا ما هو لکنون کذا ترافع غرضه و انما ترات ما عرفه و احد الا علی قد سواد
فمن نجات هذا العقیس تجذب علی شان بطریق الامکان و قفصل ما ترناه فی هذا النوع لا تحسب الا انفسنا و الا کثیر
من المداوح بذات ان الذی لا یظفر بالان تسبح و یعقون فی حقه و اهل بضلال و ان کما کت ستر من الامر و غضا
من غضا علیک لشکر بیک عزیز لعلنا ان یا اسی ان ترنا فی کثیر الا روح ان الامر عظیم عظیم ستر کت ما فکر احد
فی مثل الامر ستر بیک عزیز الوباب ان ان ال الا و ام فی تیه انفس الالهی یستغوا با غده من انظر من ان
بیکت لروانی انسال قدر تعفت با یه انساله الا و ام و یستغوا با غده من انظر من انظر کما کت ستر کت بیکت
انظر سترت تجیس الی غیر من الایضین و الی سوت علی کت ایضاً من انظر من انظر کت ستر کت ستر کت
ثم انهم قد ترک روح الا حکما من طلغ و می بیک سوف ترسل باقی امر من غضا ان کت لهر انیسین انظر من انظر کت
لورنا قبل هذا رسد من یه آخری لوقم ان انکه سوت الالهی انظر من انظر کت ستر کت ستر کت علی انظر من انظر کت
بیکت و یرضی فی کل الایمان انما ابنا علیک و علی الذین تکلموا با غده من انظر من انظر کت ستر کت ستر کت
انظر من انظر کت لهر من الایضین الی احد غده عزیز لعلنا انظر من انظر کت ستر کت ستر کت

وقایع سال ۱۳۰۷

سال ۱۳۰۷

سال ۱۳۰۷

و انست الا نورانی فی الافق الذی منه اشرق شمس العظمی و الا قد در طریقی نفس ترقی اسباب و بعد در آنی ترتب
 فی المرزوق الا اوج کل یطیر فی کل یوم احدی استقر تمه فی المدان و ابلا و بذالک یطیر نفسی کل نفس نوره استقره و ان
 کذا تک کشفنا انما و در غنا الا محاسبه طولی من عرف مراد از من عرف فی جرح قلبه و یستقیم علی الامر علی شان بلایوس فی الا بیا
 قد کشفنا فی هذا النوع ستر من امر و بذالک یطیر سترنا ما یروا لکنون فلما ترافع عندها و انما ترتب با حروف احدی علی تعدد لونه
 نفس نجات بذالک نفس تجذب علی شان یطیر فوق الا مکان و تفصل ما ترناده فی هذا النوع لا تنس الا اقام و الا کفیه
 من المداد مع بذالک ان الذی لا یطیر بالبال تسبح ما یقولون فی حقه این اتصال و ان کذا تک ستر من الامر و غنا
 من هذا علیک تسکر یکب لغزیر لغلام ان یا ایها الناس انما انزلنا فی اکثر الا نوح ان الا عظیم عظیم ستر تک تسکر احد
 فی منزه ان من ستر تکب لغزیر الوباب انما انزلنا اهل الا و امام فی تیه نفس و الذی یستغوا با عظیم من انظرون ان
 یکب لغزیر انما انزلنا قدر تعقیب و انما انزلنا الا و امام فی تیه نفس و الذی یستغوا با عظیم من انظرون ان
 و انما سترت تعقیب من الیوم من انما انزلنا الا و امام فی تیه نفس و الذی یستغوا با عظیم من انظرون ان
 ثم انتم قد نزل روح الا حکما من الملح و می ربک سوف نرسل بانق ابراهیم عنده ان یکب لغزیر انما انزلنا الا و امام فی تیه نفس و الذی یستغوا با عظیم من انظرون ان
 و انما قبل بذالک اسفاده من جمله اخری لوقن ان ذکره سبق الا و امام فی تیه نفس و الذی یستغوا با عظیم من انظرون ان
 یستب و یترجمی فی کل و الا حیوان و انما ابینا علیک و علی الذین تکلموا بانطق و ان ابیان فی قلب ان مکان الله لا
 انما ابو و انما عظیم من الیوم من انما انزلنا الا و امام فی تیه نفس و الذی یستغوا با عظیم من انظرون ان

که شایسته زین مقام است و با این خاصیت که در وقت بخت و عافیت
 و بر چه در آن زمان و در آن وقت و در آن مکان و در آن حال و در آن
 کشور و در آن شهر و در آن ایالت و در آن ولایت و در آن بلاد و در آن
 عهد و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 در است و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 این شهرت و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 نمی فرمودند که کسی از حکام و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن
 و در آن زمان و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 بدست گرفته اند و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 همه منتهی گشته اند و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 بر تا آنکه در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 که در است و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 بیچارگی و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 و قیامی بدین مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 ای اجرائی و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن
 و در آن مقام و در آن مرتبه و در آن درجه و در آن رتبه و در آن

۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

در سال ششم صبر بر عبارت و لطیف اشارت مذکور و سطور که چون شمس حقیقت فریب نماید بطور غیر العاده آینه ای در شمس
 چیزه شبانه که خنثی برکت خواهند که البته قدم در نهایت کنسید و پای در اسب قف را مطلق نمایند و در دستگیر
 شبهاست نفوس برنده که مخالف مریح کتاب اتوس و کتاب محمد پیمان که در زبان حرفه را نماند از بنام رایج بیشتر
 مشهور است و در دنیا که موجود جمیع مشون بد معین علی الاطلاق چون آفتاب مترادف مشهور و مخصوص مکن با وجود این
 شبانه بی کرمان خواهند که مع ۳۰ ص ۱۳۱

شهر ذی حواله می گفت استمال میرزا محمد علی و دوستانش

و چون الواح و کتاب صادره در این مقصود بی در پی بی پایان رسیدند و مکاتب و مدارس و
 محنت و تا که نفس نام عهد بسیار بشکو که مکاتب صادره در این محظوظانست و در این
 و امر در برای اجباب روشن ساخت و می دانسان حاجی میرزا حمید علی استمالی را علی محمد
 و غیر هم در این کتابه و مستطین حاجی شیخ فضل در عراق و در کربلا با کمال غیرت بجای
 صاحبان و مسکن بنام عرفی که در این شهر در جای با شرکت بر در
 در حواله نسین و مشایخ و این خط برای نیت و تکمیل و اطلاع می تواند

آئینه ساری ما معنی که نگارنده از دست حضرت عهد و به آواز
 در دو و سه خط و نه خط در این خط و در این خط و در این خط
 شمس و در این خط و در این خط و در این خط و در این خط
 و در این خط و در این خط و در این خط و در این خط
 و در این خط و در این خط و در این خط و در این خط

بنزد شاهنشاهی بیکر بستند و معذور نسب و مقامات کلا برود و کثرت آمد او خود بود و اجابا ایستاد مستشرق است
 و لذات شده که روزنامه صادره از هنرست فخر الم کما که در زمانه ایام اشراق انور بهای ای بی بیزارت بهر بستند
 و پیشه پ باغوش در کجایر کوزه افغان و تبیین بزود و کلا و صیر کجا در باره آنان چیزی مرقوم بود از آنان برات
 و دوری بختند و صحیح سیر الم باس احترامشان اشرعی داشته در کلمات شاه و تماشای میگفتند چنانچه پیر از انوار

ضمن مرتبه کسب معصیت خراب شیر جمال اسیاد شهر و تقید سال ۱۳۱۰ بنظم لوده چنین بود .

شکر بود سه روزی بقا که بود ، چار ضمن در غی در صورت همه آشکار ، هر یک که در مغرب روی ندوم دنیا ، هر یک با داشته که در کلا
 در صورتی در آنجا که می خواند ، عالم علم و حکم در هر یک بود کار ، نمود در عقب هر یک از حق بجنب ، بود که در دنیا که کند در آن
 هر یک در صورتی که این معنی ، هر یک در تمام وقت سپری نداد ، هر یک در آن روز در آنکس هر کجا ، مشی از آن که در کلا میگفتند
 ضمن در آنکس از هر یک از حق ، این در خسته در اوج سپری نداد ، ای کعب لوده در آنکس هر یک ، بستند معنی از هر یک در آن
 شیخیه در هر یک در آنکس ، چون به هر یک در آنکس هر یک ، ای کعب لوده در آنکس هر یک ، مستحق هر یک از هر یک در آنکس

عزق و طراک بنیل اعظم در ویای کجا

در روزهای استناک ایصال در کجا و اختار ملا مجر زندی شیر غم خود موج و عاشق جمال ای بی که در هنرست
 مجرب بهمان سپرد و کسب در کف و در ویای وقت تصور افغانت یا در به شیر از چهار ماه قیامت کرده در کجا هر یک

بزرگی که در پیش مابین سخن شرح او اش در جمله ابیات شده در هر وقت از کجا ششم که گفت به کسب هر یک

در این سال غزنی کن غزاق ۱۳۱۰ خورشید در بریا آنگونه در کجا شده بی بی و اجابا

نه در خبر بختت عهد ایستاد از آنکه که از هر یک که در کجا ششم که گفت به کسب هر یک

نیما احمدی جسد که یک روزت سرود سعادت بود در کجا هر یک

Handwritten text in a cursive script, possibly a historical document or manuscript. The text is arranged in approximately 10 horizontal lines, with some lines appearing to be underlined. The script is dense and difficult to decipher due to its cursive nature and the high contrast of the scan. The text appears to be a list or a series of entries, possibly related to a historical record or a collection of items.

صورت نظام حتی از احراز قبول استمر عمل بر وجه والا فقیه الامر قد سلطت صورة الفوج الى اسطول فدی
 حدود ولا اقله ان الصغ فر فر فبا کن انه ثابت في الایمان وغيره کبیره وکب علی جدیدی تعدیل الی ان یسبح منقلا
 و یقوم معی علی نصرة امرته و اولادها کتبت من العالین و یستمدن فیض کریم العنایة و ان تعطف کذکک و لدا
 جرح و بومن المجهدين کثیرون من المؤمنین یرفعون اشرف و امثل لدی مساندة قد حکم فمابو امرکم سید المکتوب
 و انما ج باعلا رکنه و فیده ایلاء عظیم جدا و الرجاء انه ان یضم الی ان الحق علیین منهم قد شرعت
 بتالیف کتاب سید کبری علی ابراهیم اقا طاعت با حقیقة الدین تعویج البساک و مسندة بالبراهین العلیة و العلیة
 و انبذات المرادوة فی التورات و الانجیل و خلاصها و عمدتها انما اذ سح تمهید اشرف بالمرول لیکم
 لدا اطلاع عید قبل نشره و طبعه اشقی سقیم ما امرتونی ببنایة التذقیق تدریست الی امره و فسر برون الیران
 و اطلاع من البذات بعد احمیة یا یلونه الفسک و تیرایه الی افید البساک حیدم بطبع ایام کبریا

پیچان اطلاع می ایمر الی اهل خطه اما حضرت علی ایها

و چون آذ صادر و نه تک حضرت علیه السلام پدید آمد و ایران و عراق و طغانه غیرا شمر شده و سلاطین ایلی جدید الی سلا
 پدید آمد و سخت و سوزنده است و سب ریاست خواهد رسید و بر چه جا استصب و غضب بر آن فرو خستند و کت و جنبش آمدند
 قتی چند و صندیه معروف با قاتلی که شرح دشمنی او پیش رفتن آید و کثیر بر آمد و صح آقا جنین بدان کرد که آند و مند
 گمان و اشقیم که پس از دشمنی بد آمد و در میان دشمن نیز از میان رده و در پیچان ظاهرش شده که کنون روشن کردن کبریا
 حراس افندی در لری که دشمنی بگامگیری و تاثیر سخن و قدرت قلم و حاکم و توانا باید پس بند و در رسیدم هم بوم بزرگی
 و بزرگی آیین پدید آمد و اگر خدی با غیره الی کند برای سبین آرد و نه خواهی ماند و نظر با شکست و نه بگری کارشان و نه

کشید فرزند و حیدر علی و عدم است که یکدیگر قطع وقوع اینها بنده و اسلحه و اسلحه و محضی نماید بر م
چنانچه منظم در احوال نام بقاوت و مقاومت بسیاران گارشته که حتی با یکدیگر میگردیدند و سیر گریزی از افسان باوق
بشاه خیر و اولاد سخت تغییر گشت و کفر نشد و بجایه منسبید که دست از اعمال شریره انداختند و نیز حکم از زندان ابراهیم که

خط عمر اوله نظم و نیت ندرت می در هدایت و این که الله و زین العابدین است

شغف و آنچه اسب بهایان

عالمی حاکمین های قریه فرین کاشان سالها بیانه بود و خط جرات و نصیب در آن فضا احتیاط و دست بر میگردد و در
عاشورای محرم زینال در حالیکه بر جزیره و قله مصائب مذکوره میداشت منتهی به آنجا که بنده برین خط گفت ای مردم در چنین ای
خود ظاهر و عیان شده و برادر که عظمت نشسته در مساندان بدینند و تمام کشید و خدا و الله و کرم محمد ملاذدی و بصیرت
سرازه پری گشت در اول و دوم محرم که فجرین عصر کرم است با بر بسلامت و شاد گشت و در این حال که با توجیه
بیان مطالب بگره میزدند و بر روی خود میزدند و غریب شوی و در آن روز و او با شغف بسیار از چنگاق
سنگ گریخت و جان بدر برد و ای سوال و با یکدیگر شغف و تصرف کردند و دستور از شغف و پندگی گامی ترویج کردند

شهادت قاهر قضی سر وستانی

دقایق قضی سیاحت سر وستانی بود که در بهایان و لیر حاکمان که شرح حالش در بخش سابق نگاهشتم و تا این
چنگام است پنجاه بجوم عقیدت و ایمان در زندان محکومت نیند میربرد چون ناچاره خود به بخش حال جان
بمشش رسید زیر حشرت و فو میدی دزدی بر کشید و حاجی سعید علی که مختار خالی صحیری معروف نیند خبر
بشنید و با گامای دیگر مانند شیخ احمد شانه ساز و ملا محمد محلا و شیخ عبد و ببار و شیخ طاهر و سید و میرزا پیر
دست غیب فتوی و حکم کفر و قتل و اندک و غیره می نیند از کن الله و کله الی عافس و ناچار نمودند که در اقتضای آن

بر این مشهور با نام و مکالمه کرده سعی بیخ میزدند و داشته در تری از عقیدت نموده شخص شود کسی تلمیح بدان
 اختیار امور کشوری سرستان و می تندید بقتل کرد و او استقامت در زنده با تمام قوت قلب و شجاعت این
 سخن گفت بر کسی که آن فرزند او که در آن وقت گذرانده و بعد از آن در آنده فرزند او که در آن روز در آن روز در آن روز
 و اینکه بعد از آن در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می
 کند آنکه بر غیب آمده که هر چه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 می رفت و بعد از آن در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می
 روی بر آب و در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می
 در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می

و متوجه بر این مشهور با نام و مکالمه کرده سعی بیخ میزدند و داشته در تری از عقیدت نموده شخص شود کسی تلمیح بدان
 اختیار امور کشوری سرستان و می تندید بقتل کرد و او استقامت در زنده با تمام قوت قلب و شجاعت این
 سخن گفت بر کسی که آن فرزند او که در آن وقت گذرانده و بعد از آن در آنده فرزند او که در آن روز در آن روز در آن روز
 و اینکه بعد از آن در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می
 کند آنکه بر غیب آمده که هر چه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 می رفت و بعد از آن در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می
 روی بر آب و در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می
 در آن وقت آب طلبید و وضو است و روی با عرض معصوم و صلوات و مناجات بر می

قتل در سنجان

در سنجان بعضی از عاقلین اهل باند بهانه جوئی کردند و تقاضای مجوز دادند که میرزا از حبس بیرون آید و اینها ظریفانه و ادبانه
 در مورد حمایت از قضیه تخریب ساختمان در زندان عاقلین اجماع و بجهت خود فریاد و اثر عقاید و ادبانه بود و بسبب این قضیه
 و غیره سمیع حکمرانها و حاکمان این اشرفان کرمان بفرستید و فراموش نماند و مظلوم را بدینگونه کشتید و پس از آنکه با خود
 چنین سوال و جواب کردند و بدل شده در این نشان با مرصحن بیعت گشت دستور داد که هر کس در سنجان پانامی هر چه را در فکر کند
 پس به نیزند و شرمند باشد که مفسد است و حدیث که در پس از روز غمگین کردن آورده اند و با جرات و بی ادبی و سخت پند و خفاها
 که در آنچنان قدرت برانی در آنجا بود و قضاوت را شکست متروک کرده و بعد از آنکه میزد و خمر انداخته و فریاد می کرد که آن خبر بود
 و در حکم آن مذکور است و سزاوار است که بر او اعدام شود و بر او اعدام و بر او اعدام و بر او اعدام و بر او اعدام و بر او اعدام و بر او اعدام
 نیست تقاضای مجوز آید از صحبت و در اینگونه و با بدست بر این نوعی که در سنجان

اشتراک امرای بیرونی در سفند آباد ابرقوه و در نوش آباد کاشان

در این شهر آمده و تشکیل یک کمانه آنجا می یافتند و همه های ایران بر پادشاه بود و تمام بیگانه و مخالفین بی عدالت
 و قرا و امرای بیرون نشاند بافته بر آمدند و اجبا آفرود چنانکه در همین روز امر قریب به سفند آباد ابرقوه نیز در این کتبی
 برانات فاکر رفت و آنجا رسید و کسی بریزی که در آنجا از جانب میزد و آنرا آخنان سر برست در شک و در
 و بر و تعلیم و تربیت نو سالان قریب گانت و ابلغ امرای خود میزدی سخت و او بر این
 تا آنکه خبری را می شنید برده که کشت و بد و در چند روز که به انجام این قضیه در سفند آباد
 در روز سخن احوست و توضیح همان قریه هم با پادشاهان که در سر تخی با عقول

واقعات سال ۱۳۱۱

سالی ششم

سال ۱۸۹۴

تخلیج و هر ایت کرده و متفقا با قریب ثلث تن در شناختگان قریه در ضمن این امر کلاه کرده همه را خلعت
 عرفان و ایمان به رب مخلص رحمت انگاه و بیخ و فیه استغفر گرفت و کمره او بطرف تواب و ایاب کعبه در کعبه و توبه و تبت
 زمین نه کرده هر ایت و کمره آن کوشید تا در آنقریه جمعی از نو مسلمین مجتمع شدند و کرنی از برای امر ایسی برقرار گردید تا
 چیزی نگردد با باوه نژاد جهان تواب و ایاب کرده آنرا دیده و بلکه عادت ایمان کعبه نمود با جمعی قریه و فاضل
 نیز در قریه خوش آباد کاشان و سایر مخرج شوند با ایاب و قاریز که در سعادت متولی محترم قریه بود فاضل ایمان
 از سبب نشر امر ایسی در آنجا شد و متدرجا جمعی گرد آمدند و کرنی برای این شهره گشت و تعارضات بسیار در آنجا
 پیدا بود که عده از آنجا هجرت بطرف آن و غیره نمودند .

شهادت قاضی محمد رضا محمد ابوبکر

قاضی محمد رضا اهل قریه محمد آباد و فاضل در فقه و سنن شریف شهرت در آنجا گشته و فاضل و شایسته و با ایمان بود سعادت
 آنرا که کتب معتبره در عروفت جمعی از علمای شهر از بعضی مجتهدین فقهی نقل گشته و بالاخره در روز دوم ذیحجه ۱۳۱۰ در
 آنجا که تشیه تشن عودی دیده و برای روز دیگر که جشن بزرگ برپا میگردد مسکن آنرا در عده از بزرگان احوال نمودند و بانه
 فاضل فریاد پیشش عالمی بود چون آنرا سجد بر حقیق رسید فاضلین بودی ایستاد که در آنوقت در آنجا جمعی از علمای
 آنجا در آنجا حاضر گشته و اینها فاضلین بودند و هنگام عصر سینه کتبی شریفه آنرا سجد برپا نمودند و قریب فاضلین تشیه و تشیه
 کردند و کمره متقی از فاضلین در سر برپا و در آن سببین و فاضلین در آنجا تشیه و تشیه کردند و شایسته بود

شهادت از اوضاع و مسائل اسلامبول

در شهر اسلامبول در این اوقات شهرت اسلامبول فزونی یافته بود برای نشر و تشیه کتب و نشر و تشیه

پوشید و بخریب این امر بیکوشید و شیخ احمد و قاضی خان گزینی و شایسته بزرگی بحایت او پوسید و بیکوشید
و در زمانه آنرا بر او نشسته و زیاده برایش نوشته و با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
بر آورد حضرت جید پنهان نماید در آن وقت که در راه بود و در میان مردم بود و حرکت آنرا بیکوشید
بیکوشید و فساد و فتنه و فحاشی و بی احترامی را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
شد و با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
بر آورد حضرت جید پنهان نماید در آن وقت که در راه بود و در میان مردم بود و حرکت آنرا بیکوشید
قبل از این پسران از این بوی کشید و بی احترامی را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
گشتند و فساد و فتنه و فحاشی و بی احترامی را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
فساد و فتنه و فحاشی و بی احترامی را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
در هر مرتبه ای که در راه بود و در میان مردم بود و حرکت آنرا بیکوشید
مطلبین خود را بزرگداشت و از آن بزرگان در راه بود و در میان مردم بود و حرکت آنرا بیکوشید
در هر دو گوشه در آن بوی کشید و بی احترامی را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
گفت که شیخ احمد و قاضی خان با چه بودند و بیکوشید و بی احترامی را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
خون بهمان میزنید و در هر مرتبه ای که در راه بود و در میان مردم بود و حرکت آنرا بیکوشید
طلبان رسید و باری جمال الدین و این اشخاص راست بهم و او را اول در صد این بود که او را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن
در مجلسی بر حضرت و گویش نام خواندند و افتراهای بسیار آید از زبان او و او را با همه آشنایان در این بوی کشید و بی بندگی نزد آن

گردید و دست چپ کس از دور در آنجا است در هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند
 فرود آمد و احسنی به خود بخواند که در هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند
 و دیگر گوشه تعدادی از مردم چون در فساد در حق اینها فائده دینی ندیدند و میگردند و سحر میبندند و کفر فساد می گویند و حق در حق ما شده و بگشاید
 و اینها که ندانند که در هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند
 بلکه آن شود تا بجهت این کیفیت را عرض نماید در دست تعیین کنید که این شخص مددش آن با آنچه شرف و بطلان شرف بدست
 بهم بر می آید و اینها را بگویند در حضور آن و صورت صمدانی میدوریم که حضرت شریک صفت پدید آورده و در هر روزی در حق ما شده
 نصرت فرمایند و در هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند
 نهایت مدد و انصاف مجری فرموده حسن نیست خردی و عین طینت چنانچه شرف در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند
 ایام اخیر کمال عنایت تو در کثرت سلطنت مظهر اید به پیشید و در حق مظلومان ظاهر شود که در دست و دست که اینها را
 و محرکه آن حرکت را به تیره بتاید آن اظهار و توفیق آنک که کمال است از حق است و تقدیر و بر ما علی و علی علی علی

شدت مفاسد ناقضان و نسیق و اوهای پائل میرزا آقاخان

بر قدر آثار صادره از ملک ایشان بیشتر شده و مخلصین از این طایفه با هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند
 عکاس شایسته با بیان و بیان و اعمال در کان حضور و احترامی از دست نیست بر که عهد مجید مجری داشتند بمران قلب
 برادران حسود و شمشیر یافت و بر حقد و حسد شان میفرود و مخالفانشان آوازه گن باقی نکند و دست بردن
 بر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند
 و در هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند
 تا به توفیق و بجز حضرت تو که شمس و دیگران در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند

فدا کردم خودم در هر روزی در حق ما شده و بگشاید و اسب را نوازش میکنند و این آوازه گن باقی نکند

منادند و برخی از آنها نیز مستغنیین توان یافتند که بر این امر حضرت شریف و خرف نایند از آنکه هرگز فرود
 نیندازد تا جان که در نوع مذکور در مورد حاکمیت نیز نیست شبانه و نخبانه مدقاتی که هرگز بر آن
 موجب کرمی و قدرت دست نشان باشد و در فضا ندهد و بر حسب کلماتش مخصوص نام مجمل از جانب بهایان ایران
 بدین مقررین نگاشته که در تمامت یعنی اثر اقیانوس در این کاتب وحی و گمانه مطلع بر امور بودی و اکنون
 بر در غریب شخص حقیقت نامت ایضا در معراج بهی تو شفیق و شغف است که سخن آفاقه کنی و پناه از در راه
 نمائی و اگر بنسبت طغیان و عصیان همه تو نخواهد بود و کتب را بسبب نزد حد صحن جبری فرستاده که بنا فرشته نده
 میرزا محمد علی بیگا فرستاده و در غریب ابرش زبانت سمند که در قصر با اهل محرم و در فضا ن بود و در برابر
 تنگای که میرزا آقا جان و شمار ابر او داشته زمین نشسته چشما بینه قریب ساتی سخاقت میگرد به تشنه نماند و کز
 پیشتر و بیجا محبت کرده اند آن پس از در احوال و در حال بر نه که در جواب که در و آثار آن حضرت که دیدم و آن که در
 نامه و تجرید در باره اش شورت دادند و منی گفتند که اگر ای خادم به به شهادت من منی به در حق تعالی در روز
 حضرت غضن اعظم برورد که در بردای ابرو غ ابر ای جان فی هینا بنگر ای بارک که تو هم غایب و در ملک در روز آن تمام
 کند تا نبوت با نده باشد و با بر ام تمام مقدار بیت لیره گرفت و بخاری و سوره سخت صندوق و در درجه نبوت
 آقا محمد حسن بن آقا عبد لرول شهید قمی که شرت حالت از او بخشید سابق نگاشتمیم با او دانی تر شهید و منتقل بکلیه
 صورت و انگلی از قریب که حضرت عبد ایضا در مقام یکمیران بر سر فرود گاشش را بنوی نده بر در قلب یکمیران
 دولت و همیکه بزرگ آن حضرت رسید چنین فرمودند که در روزی شب که حضور در ای کون نامه انجام از ایاست و تمام
 کنم و در این باره منی که گفت شد که اگر آن فضا ن فریم هم بر حد تمام فریب نده آن حضرت که در روز
 کرد و بر نوزاد او خرافش گفته و بگردن مجید وسط می پوشید و در این مقام و در روزی که در کتاب منی
 فرود و میرزا محمد علی بن میرزا محمد علی شهید نواخته که در شرح اصول بخشید با آنکه در این مقام حضرت فرود

میراث ام ایسی در قفسه پروان آورده و در جدول خود بنام آورده و مصدر خدمات خود بنام جانان با بویس برقی در برقی مشتمل
 که در ایات ذلالت آن ایسی در وصف آنان می خرد و حکایت کرده و آن حضرت چند بار در این نصیحت در عظمت فرزند و شکر است
 و باید که چنین خطاب کند که این می شود تو در اینجا باشی و حدیث بسیاری و تفرقه در خودت پروردی بلکه آنکه بگیا شستی مشغول کردی
 و معاش نامه دور پروان کرده پس تفرقه بر گشت و معاینه در دور غایت و عزیز و اجلول چه ترا که کردند با آن بر نیست
 و نزد اجبار مخلصین بنام او بریره شرت یافت و مکنین قهر و بر تمام آنچه در ایام اوراق جمال ایسی می آید و در این ایام
 بچگونه آن حضرت بیزاریت را فرموده که در تفرقه همیشه فرود چنان که یاد کردیم از آن مقامات گفته بدون سعادت باس اجرام
 مقام رفاه نمودند و آن حضرت غایت خضر و مجری میداشته و باقا در رضا خاد شیرازی و سنده فرمودند که با بی بی حاج
 و معمار ایشان روانه ایام اوراق ایسی پرانند و در هر چه قهر بریزند در آنجا که بر بیانه شمس آید و شمس آید و میگردد
 و بیگانه بود بر گشتند و با وجود غنا در احوال و در ملک که بر زنده است و این در آنچه در غیر چاره و اجاسته شکایت در شکر می
 می نمودند و خبر واقعات مذکور به بیع اجبار مخلصین و مسیده و تخریب تخریب شده و چون آن حضرت جز عرفی در آن نشد
 و می دیگر بود و نکند که بر زبان می آورند و در مدد بنام با نذر مرکز خود میشتاق مصلح شده اند چه در حیثان ای
 از وقت نارد بر کشیدند و ترانه عظمت مرکز خود بخود در مکالمات و کلمات خوب بود و حجت استعدال
 و در آن ایام آن حضرت در قفسه شتر شمشادین امور موجب مصلحت ناره عقده حسد سکرین و معوضین گردیده و سنده
 حضرت بود با غیر از این فرزند غیر چنین گمان که در صورت حال با کون آن نشد و با کون نشد که در کشید و بیانه است که در این شکر شکر
 به آن فرزند و با آن گمان نشد که صاحب میم ایام میم بود بلکه که میم بود که میم بود و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند
 آنچه بود و بعد از آنکه در و در آن گمان کشید که با دیگر در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند
 در آن ایام آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند
 در آن ایام آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند و در آن فرزند

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, spanning the top portion of the page. The text is densely packed and appears to be a continuous passage of prose or poetry. The script is highly stylized and difficult to decipher due to the high contrast and grain of the image. The text is arranged in approximately 10-12 horizontal lines, with some lines being longer than others. The overall appearance is that of a historical manuscript or document.

خسین اگر در آنست و کلماتش نود و نه را با طاعت در کتاب عدی و خاقر که در عهد نو از نصیحت و وفقت داد این بزرگوار
بنفس و آن نفس گشت چند آنکه ای روز ایران پر شمشیر و بن نرت پگاهان و عقیدت و لاجرم شاه را بر معین و در تمام دنیا
مخمسین بدون تصریح حذف نیست با عدی زنا قصین حسب استود خدال احوال فرمود می گفستند و گشتند اما بسیار بود
و در آن زمان خضر صادق و خیرانی که در ایام اقامت در بلاد ایران در کوهها منظم آمد و ما شکرند از آن قهرمانان شریف که کرم کرد
سخن زد و در شمال حاجی میرزا حمید علی مصفا و حاجی مد علی که شمشیر زادی و حاجی میرزا محمد تقی ابروی تکیه بر شریف است
میساق در پنج بهات ناقصین بر نوبت شد و آقا محمد مصطفی بزادی در عراق و دریه با خایت غیرت است و کشته و کاتب
میرزا اسد به چصفای از کله گاه شرح از جابیه بود به با جابای ایران در رسید و مسعود چند غیر می رسید و ما در اینجا
شرفی نداد و در عاصره در محض نوزده نبت بنایم هر چه ای این آبی حضرت احدیت شادمانا با بجهت ایوم رحمت تو
تا امروز چون شمع ظلمت سوز بر افروزی و جمیع نفوس را بر عهد و میاق آبی ثابت و مستقیم سازدی و اگر چون ذرات غالیس
در آتش مصائب بگردانی بوزی و بسازی حال وقت میدان است و نه نایش مردان چون که میان عظیم در آبی استون
و میساق قائم است و آسمان دین الله کوکب پیمان بخش و بان معاذ و اگر این مورد شخص کنوی تفرض نیاید
سراق آبی در آورده از خانه را بی برقرار نماند و در کجای رخانه را شخصی بر سر بر قرار کرد و در حیات مسعود در میاید و اسکی مملو کرد
که در مصلی بود و احکام مصلی کرد و بجز حیات از روح بازماند نماند است منتفع شد نسیم حیات نذیم و بجهت و مغنیه
نجات را شروع منطوقی کرد و صبح نوزده شام ظلمانی شود مشرق آمال بحباب غوم غوم و مسکو کرد و جمیع این رخاات
به در رود و این خونهای پاک بر نثر شود م سطر شهید و چهار بنام شود بر نه سینه مدک حضرت اعلی علیه السلام
تیر بنفشه از کوشش در میان رود تا شش مضمود شود و بلا آید چاه سلسله جمال و مدک نذالان و ناراج و کجای در آب

حسن حسینی ابن ابی عبد ایما و حسن عبد ایما و یحییٰ عبد ایما و یحییٰ عبد ایما و شریک عبد ایما و یحییٰ
 سید ایما و ذوالحجین عبد ایما و مری عبد ایما و عدیسی عبد ایما و طایب عبد ایما و باطنی عبد ایما و ادرا
 بد ایما و قلی عبد ایما و روحی عبد ایما و فرادی عبد ایما و جندی عبد ایما و طبری عبد ایما و سلمی عبد ایما
 و کزلی عبد ایما و کزلی عبد ایما و خلیجی عبد ایما و ادراکی عبد ایما و خلیجی عبد ایما و ملکوتی عبد ایما و حسرت
 بر ایما و ادراکی عبد ایما و مری عبد ایما و کهنسی عبد ایما و علی عبد ایما و مری عبد ایما و قلی عبد ایما
 بد ایما و فرغانی عبد ایما و فرغانی عبد ایما و شعری عبد ایما و مسجدی الحرام عبد ایما و مسجد اندلسی
 و مسجدی عبد ایما و سدره عبد ایما و مری عبد ایما و مری عبد ایما و مری عبد ایما و کهنسی عبد ایما
 بد ایما و زینی عبد ایما و نسیمی عبد ایما و نسیمی و شریک رقیق ایما و ایما و ایما و ایما و ایما و ایما
 و قمرانی کاغذی القائل هم ذوالحجین باکی و ایما ذوالحجین ایما عبد ایما عبد ایما عبد ایما

تقرات سال ۱۱۱۱

سال پنجاه و نهم

سال ۱۸۶۴ م

اولین و آخرین سلطه حاکم سینه شد است و نیز این بوم حساب سفینه نجات است و مجایم الایاب نجات و نرس
 نرسرت پروردگار است و نسمات حیات ریاض کردگار حسن حصین است و ملائمتین کنی شده است و فلاکت
 و صحت عهد قدیم و جدید بینا من تسکنت به و ثبت بر و ثبت علیه و رخ قلب آیات و عشر تحت رادیه و بیباکی
 بنا بر الایبی و انت تعلم یا علی و مسکنی و قهری و نبی و قهری و تدلی و استیالی بنی باب و حدیثک و عبودتی
 خالصه و رقیبیتی لجهت فی جنبک الظاهره و انما نود حقیقتی و ظهور کنونی و شرف ذاتی و عزه نفسی و تناسلی
 تا حد نسی و اعلی مراتب کبری و حسن تقوی و مقصد صدق و در عرف علانی سزاگ است تری ای ای
 من عبادک بن سیمو انتم می و احترامی و اقراری و لم یستوهوا لاهلانی و اشهرای و لم یستوهوا لاهل
 کتبی لا شکون ایکه یا ایله من هذه الال و ام و انظرون ولا یکتیر من ایکه فی جنبک الظاهره و ان
 و اتریح انهموم الی الا ان رقول ما قال عبدک یوسع روی که انفسه و ان قال به یا جمسی من یریم و انت
 ان للناس اتخذونی و اتی انسی من دون به قال جهانک ما یكون لی انی اقول ان کت قد خذتک تعلم ان
 نسی و لا اعلم ما فی جنبک انک انت علام الغیوب و انت تعلم الا ان ترنی به ان احمد و الله انک و کت
 لیم شهید اوست فیم غل توفیق کت انت ارقیب علیم و انت علی کل شیء شهید ان تعد بهم فاقم جبهه
 ان تغفر لهم فانک انت اعزیز الیکم و الیها علیک عهد البصاع و در غدلی و سوال نکند هم بر تو آواز
 به گنگ عهد و میاق انجذاب فی می جدید و رجا بلاد جا مشرب و سعادتین این امر بغایت پنهان و خفیه کت
 در پی بر افعت و توفیق قلی و نارت بر شهسند و علام و در این پیدا و عیان که نجات و بیات شهید و در و کت

شهادت محمد بیگ سنغنی

محمد بیگ زاده پهلوی سنغنی در وقت پیش از سلطنت کاشان در مخلصین سنغنی درین جا میبوده استی بخوانده است که در زمان
 داشت در بطاعتش در کاشان بیروت اوقات در راه ام ایسی میبود که در روزی که در کاشان بود سخن بگفت
 درین اندک بیگم زیارت مشه در خانه کاشان شد و آنکه از او در آن وقت که در کاشان بود گفت که
 در راه بیرون که سلطان قیطان سام سلطنت در کاشان ایوب را که پس از پدر لقب به نام سلطنت گرفته اند مجتهد قوت
 و حمایت شده و منتهی شده که آنجا بیگ به شاه راه را گرفته با خود این کسیر و صفایان نمیده و این راه در وقت بیگ
 تا نیک که مسلم و مغول نموده و در آن زمان معروف میبود و در آن کاشان بیگ بیگ سنغنی کرد
 از قتل مسلم و دیگر و خانه اش را در وقت که در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند و در آن کاشان بیگ
 مغولان کبیرا با صحنان برده و در آن طریق سخت بسیار در آن دوری که در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند
 نیز آید که گفته شد هر که که در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند و در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند
 با صفایان برود و در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند و در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند
 ذبح شده و در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند و در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند

شهادت قاسم یعقوب سنغنی

در قریه سوری از توابع آبداه معاندین مخلصین که در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند و در آن کاشان بیگ به شاه راه گرفته اند
 امر ایسی نموده پسندیده گرام صبری که بر وی تفریح داشت بزه و کلکت از تریفان گشت خسرو خان باقی چند در آن
 در آن ایسی که آورده با چوب چینی و غیره قطع لایحه ساه منتهی و نظایم در کمال بیتا ایسا امای تم شده و در آن
 شدت آفتاب و نصب بر او وقت و با جز مجوز باش را برید و پس او پیش را برید و پیشی روزی جسم کشیده

بر خاک پدرک انداختند و پیران درهستان مظلوم بجزیرا فرستادند و در آنجا حبس کردند و در آنجا
کفن و دفن کردند و با او در قتلگاه کفر و ظلم با ایلت فارس کردند و در آنجا حکم کردند و در آنجا
خرای نمودند و این دوین که فرود خان در کفر و ظلم کرد و در آنجا حکم کردند و در آنجا

فصل در شورش خراسان

در شورش مجتهد طبری بفرس ایطایق برخواست و با اسید فضال لای غصه زنت که در تنگ در اجتماعات آن بود که
بجزیرا فرستادند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند
بن جاکم که با شدت لغو و بفرس و در فریب بیت فرغتها بجزیرا فرستادند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند
بهائیان ریو فرس و فرات کشنده آنرا بجزیره ای کشید و قبری از عقیدت و این در آنجا فرستادند و در آنجا حکم کردند
سلیم دولت و نیزان فتنه انگیزان و حق استاد محمد حسین خیاط را که در محضرش حاضر بود بدون ادنی تفری
رخص نمود و حق کی خان حاد انگیز حکم آن طبرستان را در آنجا فرستادند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند
بگاشته گمان ایالتی بفرستادند و در آنجا فرستادند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند

فصل در بهار همدان

در قریه بهار همدان ضعیفان و کت قریه حسب اقرا و افراد اعداد و نفوس آن خود را اعلام کردند و در آنجا
چند از جهاد بفرس و چند از آن نگاه و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند

فصل در کاشان

در کاشان معروفه منوب بنیس اندک و کاشان بگاشته گمان که در آنجا حکم کردند و در آنجا حکم کردند

داد اس سال ۱۲۱۲

سال چهارم

سال ۱۸۹۱

برقرار نمود لاجرم بجهت و عدایان بر آشفته بگوش و فرزندش آمد و قصد هجوم هجوم تو سینه نمودند و ۱۵ توتال
 بر میز نشاندند که در راه دستگیر می شود تا آنکه بهانه برت کند و آنکه خبر هر یک پشت است
 حکومتی که در بسیاریان مخلص بود همچنانی که در باز در یک وقت سرد تو بین تی در کشیده شکایت نزد حکمران بود
 در بر بستگی شخصی ترغیب صدور یافت و میزای بجهت و آقا زین العابدین بجهت که ترصد حدوث واقعه بوده بلا
 درنگ باز در مشافه بانک و در اسلحه بر کشیدند و صریح و عریض بر آمدند که بگریه مسلمانان نیک بگویند و بیشتر
 از می که سلفه خانه بد چو یکجکه حاکم و اعضاء حکومت ماکلا و طرا بیا بکشند اگر غیرت اسلامی در تار جانت
 بگو شید بشتابید دست نه دستین مردانگی بیرون آید که بر اعدای ایشان ابتداء کرده اند که در نیم لاجرم خود
 نورش و اقتدار به بد یاد او اضطراب وزیدن گرفت و بسیاریان به پناه خانان خود می آید و تندی و تندی شد
 ولی ساق از خبر با یکی میرزا محمد ظاهر که در امر قریه کرمان دوم پیرش میرزا عباس خان سوم میرزا علی قاسم فرسبانه
 که برای امر شخصی طلب آمدند و همان آقا محمد ششم قنداری که در تبریس که بسیاری مخلص بودند مغزی اند و آفتاب
 با میرزا بان مفضل پیش آمد مانند و کرده اثر او در آن روز جمع ایراد و تبری شو نبشند و در روزی بعد شکت بکنند که
 تا چنین نتیجه احوال و آثار را تاراج کردند و آنکه او خانه آقا محمد ششم که در وی آورده با بانک یا علی در خانه روانه باشند
 کنده داشتند و آقا محمد ششم بجهت بر جان بدهد و ساد خود علی که خانه در نظرشان مخفی داشتند که بر زنده و آنان
 بگسترش و فرار کردن و غارت پرورشند و بنا بر دستاورد آنان احتیاطی نموده آقا محمد ششم را از مجرب بودن
 کشیدند و با خبر به موجب ولایت جاده سر با پیش را که در غرقه خون نوردند و نیم کشند را بدینجهان میزای بجهت
 بودند و مظلوم در بیرونی خانه بنیاد و در پیش رفت و در آن از خالیان خود شدند و در آمدند و می از خالیان

مانع شده و چنین گشت که جدا کردن سر راه و چرخها در راه را بترساند و بترساند و بترساند
 و جسد مطروح را بعد از آن خاندان پاره و شبانه پاره و شبانه پاره و شبانه پاره و شبانه پاره
 بستند و در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب
 و یکی از جراحات است که یکبار در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب
 میرزا محمد ظاهر و پسرش گرفتار شدند و ضرب شدند و باخته شدند چنانکه خاندان در آن شب در آن شب
 و پاره شدند و ضرب و لذت بسیار کشید و بعد از آن ایامی چند گشت و اتفاقا که بر سر میزده سلاخه
 و اثر در محزون ماند و خوردند با هم خانه بخانه رسیدند و از آن شب در آن شب در آن شب
 صورت نمود و در همان هنگام باز آمدند و در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب
 با پای تاجرو ح بیام نماند و خوردند و با کیر پستان نمود و محفوظ ماند و در آن شب در آن شب
 به است یادماند و عطف عثمان باغ حکومتی کردند و با هم جادو پسر شده و طرف کینه مخومی با محتاج
 و غیره و با یکدیگر شدند و با یکدیگر شدند و با یکدیگر شدند و با یکدیگر شدند
 حاکم و او خوش از بالای عمارت نظر کرده و را قبت داشتند و مقاربت غلیظه کرده و در آن شب
 آنکه روز مترالی شده و در روز چهارم حاجی شیخ حسن داخل در بازار بنیصیت و در آن شب در آن شب
 بیان کرد و اثر از خسته و متفرق شدند و چون حکمران اجری را بشنیدند طرف آنکه کس که حربه و اصل
 دولت عهد بود و اگر شسته آن ایامی در شسته و در شسته و در شسته و در شسته و در شسته
 در باغ حکومتی عهد در آن ایامی را اجرب بستند و در دستهای ایامی را هر یک بزومی
 متلاشند و بعد از آنکه در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب
 گشته و در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب در آن شب

فخته در نامتی و چهار تربت

در قضیات و شکیبای ای اثمان با بهائیان قریه صادر بت فرمان با وج شہت رسید پس از قتل
 ۱۳۰۲ بزرگی مدعی دفاع آئین در بخش پنجم نگاه ششم ای بجز یک که مدعی بود تمام لای معاند تسمیات پرنس
 ما چند اعتبار که هنوز در دست بود متعرض بودہ پوست سب و من و تو چینی کردند و هر یک در نظر باری که با خاندان
 ما از علم شہیر روم مراد و نمودند پس زود بر روی بیکر فرستاد چنانکہ ماس و ممال قطع شد و مدعا از دست بر لاج
 سزوی در شانہ شدہ پروان آمدن تو آئین اسلحه پشیدار فرمان در بهائیان مقتد شدہ جنگ میکرد
 بر زود بشدہ میرفت آنها بودند و عارضہ خارج بود و جہای اعدای مملی تو لطف شدہ بود یک مذہب بانیان دیگر آتیا
 در ستاد پس بر تو آئین اسلحه جد اعلیٰ بیک و جہا سلی بیک و مصطفی نقلی را کہ سر مستہ اثر بود و دیگر کرد
 تحت آئین بشدہ بودند و از آئین تمام کرد و ای فرمان معزول بود نامو قح دود و نصف اوردن
 و ای جدید مدعی گند آئین و جد اعلیٰ بیک در پس برود آئین و گند پس مذہبی خلاص شدند مصطفی قلی
 بہر ف مال نائب انگور نامی گشت و بر زمین آتیر تسلط یافت و عرضہ نندگانہ از ایشان گند
 و تار یک نمود چنانکہ باز بشدہ آتیم کردند و در اجزاء کردید و مراد با خواست واقع شدہ و فیض و کینہ
 بسیز زود زمینیکہ باقی بر گشت صورت آئینہای شون در امضای مخالفین شلم کرد کہ بعد وہ خاندان
 معلم مدعا در حار رف اینک ایضا شہادت بخروج از بقعہ اسلام دودہ مجازاتشان را خود ستار
 شدند و ولایان تربت قوی اسکم دادند کہ ایشان از از خون مدگر با بگری منع نمایند شیخ سخن از اہل حبا
 از سخن از مامی بود حکام کہ دادند و الفدر و زور شدہ و خار کہ کند مصطفی قلی در خار و سلطان اہل مال

رسیده و در یک سینه نرسیده پاهای اطراف پر از نوش مجتمع شده و بادون از طریق سینه و کف یکی
 شیخ اسماعیل در کربلا شیخ علی کبریا اگر در اول سب قتل حاجی محمد ترک و دو ماه است قتل شهید از غم دست زبونی که
 فقیر میخاریم شده استغفرت و خوف و ملا خلد آنچه نخواست نسبت به بیانیان و در آن روز و نوزدهمی
 و در آن روز بود که فریاد و استغاثه مظلومان بجا آن رسید و بر می آمدند و می گفتند که در آن روز از آن سینه
 قتل کرده نسبت به مردم آن زمین با نفس و عهد او جو و جفا عمل فرودند از آنجا که در آن سینه ای که در آن روز
 بر او معلوم بود استغفرت که در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 طلبید آن چهارگان را تا به خانه خویش و بجزو حشمت و بیایع مظلومین و انعام و در آن روز نیز با غم شد که بسید
 شکایت از ظلم و قوی که در سلطان فرود آمد و در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 قضا سبادت حجت و با وجود ادعای نامی و حصار تا این سنه ۱۲۱۳ بدین سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 خود تمامی بر حاش تا خود و خویش و در حشمتش که در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 آورده و بسید و چهار سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه
 و آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه در آن سینه

روایات سال ۱۳۱۲

سال چهارم و دوم

سال ۱۳۱۲

و او حکم تنبیه بر سرش در روز چهارم صادر کرد و سلطان فرمود که محمد حسین نام بود با جرم حکم نامور سخت و چون نگیرد بابت
نایب حکم و چهارم را که در روز مینین بوشیند چهارم داشته برود بازخواست و تو این مقام قدردانم و این وقت مسلک کرده
نامن و چهارم بر روز سال ۱۳۱۲ تا این حال تو گوئی که در ضلع آنجا آمده با هم که در آن وقتی بلافاصله شده به ترش
که در ضمن وقایع سال بود میگویم

فصل در شیخوار تربیت

تا آنکه نمریزان حکم آنکه در روز شنبه از توابع تربیت بر اجاد این خطه سخت گرفته در روز چهارم و چهارم در سخت
و در روز چهارم در اجابت داد شد بعد یک عدد از ساریف امثال جهانگیر خان و آقا محمد حسین بن حاجی محمد یحیی خان
و آقا میرزا علی دود و پیشش ساریف بر او زندگت به ناکیزه در جلاوه می گشتند و هر یک جانبا پیش گرفتند و یکی از بندگان
میرزا در خلا مرضا بر جای نماند پای استقامت و ثبات در وقایع شد این بویلیات بیشتر در آنجا تربیت اجابت اخراج کن
و در یکی از وقایع این شنبه شتافت و برای رفع ثبات معضبین معاندین که بر این خطه افتادند او تمام اینها را فرار از
شهرت دادند بر منوچی سفید که متولد در روز طولی و عرض داشت اقرار بگنجی گلی خرد رسالت محمد مصطفی و آقا
محمد مهدی را بابت جلی و دنیا نوشت و روزی در مسجد که هر شنبه بود در آنجا نماند بلکه اجابت بر جزیر آمده و مجمع آنجا
نمود و نامت با فرین تحسین و آفرین گفتند و فغان و جنتیدن تو حیدر عشق نوشتند که میرزا و خلا مرضا در حقیقت
و در واقع در نزد مسلمانان و انحصار در این آیین است و کسی را حق تعرض بعقیده اش نیست و دانسته و محبت بر تریه کرد
که در نزد حاکم رفت و حکم جنتند را در داد و در حکم آن چهارم جزیرین نماند که خود نیز در عشق تو حیدر نوشت و آقا
میرزا خلا مرضا مستغز و بر سر اجابت بر شیخوار کرد که در آنجا او بر تریه در مردم شریک را بر تر عشق مقدم دید
نمود که آنچه تو نوشتند از ستم و جفا و در کرد و در لاجرم اقامت شش نماند شتاب مدطن میرنگشت و آچار

واقعه سال ۱۳۱۱

سال ۱۳۱۱

سال ۱۳۱۱

با عاقله تربیت رفته اقامت گزید و بغیر از آن مشغول گردید و متذکره جانان لای بوی اطمینان در آن سال
 کردند و با بهائیان امری که غیر از آنست که مقیم بدو بند معاشرت گرفت و پس از چندی شیخ علی که مجتهد و فقیه
 دین در حقیقت کاشمیر که در تربیت مذهب خود مسند ریاست بگسترده بود در بهشت و یکم رمضان در حالیکه بر اثر
 خبر در ایوان بزرگ زیارتگاه قطب الدین محمد در مجلس نام لاف علم و قدرت در کلام میزد و از خود مدعی
 که با بدو آقا که در بهائیان امری که حاضر بود بر آن رسیده که با مجتهد مناظره در حقیقت و او مدعی علم آئینه نماید و چون
 پیشه گذشت نیت خود را بر حق اجرا کند و بجزئی و حضوری حاضر شده در موضعی در نزد ضعیف و بدین شرح
 بگشاید و مناظره نموده و مجتهد را به سخن را بلند و پای خویش را بلند کند و در آن حال بگفت گنبد میرزا غلامرضا
 و بر خاشاک که در چنین گفت در شمال این موضوعات بحث و گفتگو در آنست و در حقیقت تبلیغی در آن سال او را کرد
 و میرزا غلامرضا مدعی و برین خود که بحث و تحقیق در این موضوع او دیگر در ضعیف و متذکره که باید در مسایلی را استوار
 بینای بر هر کله فی فرض و محتمل میباشد و مجتهد بر آنست و شناسم و نقطه گفت و میرزا غلامرضا مجتهد و فقیه مقال
 و ترک آنحضرت و شیخ آقایی که در این دو ملیا کاز نامت مکالمات خود مجتهد را برشته نظر آورده و شتر سخت و این
 امور بر حسب بعضی شده بد مجتهد گفت و مگر قیصر بهائیان است و در آن زمان در آن نعره داد و ایشان یکی بر آن گنجشک
 است بکار زدند و سخت بهشت تن از شناسا حاکمان احباب میرزا غلامرضا مکرر و استاد فلام و استاد مکرر
 که در بود بود و حاجی محمد صادق بایک و اقا محمد حسن کاشان محلاتی و آقا سید احمد و آقا نصر الله و
 گبر با عمومی منع کردند و متذکره جانان بغیر از آنست که شناسا میرزا غلامرضا و چند نفر دیگر که در آن وقت در آنجا
 ۱۳۱۱

فصل در نشانی

و کاتبه

دوازدهم سال ۱۸۳۱

سال چهارم دوم

سال ۱۸۹۲

که بهانه غناش بود از شرف مستند و معزول و از خراج بدم کرد و بختوی ملا ابراهیم مفتی و قاضی بدم ملا علی اکبر خلیا
 وزیر نصر مهر خان جوان پسر همدار که از خوشان ایش بود بجزیم ایمان با مراد بی دور و در حبس نمود آنگاه هر دو را به
 فلک بسته هر دو با فرزند چند که ملا علی اکبر از زهر ضرب پس نده یکمفد گذشت و نصر مهر خان در مرض زمانی و بختوی
 عارض شده پس نده دو سال بدو و حیات گفت و در خلال احوال مذکوره سپهنا و محرم که شرح احوال زاده بخش سابق
 نجاشتم و پرتلیغ امر ای میر و سفره بلا و میگردد و در بد شد نده حکمران خبر یافته فرمان داد بر دور دستگیر کرد و فرزند بختوی
 و تحت الحفظ با سوادان کلکوشی تا در نگاه بروند

شد اذ طاقت ربای بیایان نامتن و حصار

در این سال ۱۳۱۲ شده اذ و حیات و در بر بیایان و در قریب چهارده نامتن تربت که قبیلان ضمن واقعات
 سال قبیلان ششم با وچ شدت رسید و مقدمات فتنه مشتعل شود که غریب به بیان بقیان میر دریم
 موجب ارتقاغ نیز ان گردید و محمد حسین سلطان نکه که بر قریب واقع احوال قریب بست و با قریب سپهرین سپاهی و عد
 در اثر در که مستعد و نیای برای اقدام بر مرفاسه و نیای بود و صرب مقصد شناخت و در بین طریق
 باست تن از آنان لا عبدالرحیم حسین رمضان فاع مصروف گردید و در دستگیر و ضرب و دیگر کرد و چون به حصار
 نزدیک شد و منگولان خبر یافتند غالباً دست ز مال و عیال و اطفال شسته ترکو بهمانا نده و فلان
 بقریه در آمدند و بهر خانه از خانه های زمین دو تن مرد قرب و مستحلاً گماشته تا احدی خارج نشود و شبانه
 در حالیکه بر اقبایت سر بود و بر ف بسیار صد از آنان را که در قریب با نده مملع مجتمع بودند اثنالی لاج سفر رمضان و
 عبدالرحیم اکتی در رمضان سلمان و عباس مع جمده و ده باشی و جب و آناسید مع و اکتی میر سالاد ابراهیم خان
 و مدتن که بدن کرد و در برف و در پیش مدین و غیر هم گرفتار کردند در خانه که بلان محمود که شرفی و لادان محمود

واقعات سال ۱۲۱۳

مرکز اخبار و کلام

روزنامه ۱۳۱۳

و تبس نمودند و مردم زمان در اثنای بسیار کزوری و غیر هم در ده خانه در اسلام سرزمین و از آنکه که در زمانه و
 و در اول و حاضر از اجات و حیوانات هر چه خواسته بجا آمد بودند بقیه را نیست و تا بر سر آمدند و بستر خانه کاروان
 و در جای بکنند و چون شب بر آمد و صبح و میدانند بانه در محوط شرقی الا که کار نکند و توب داده هر یک که در حال ابر و بسته چوب
 و که جلای یوسف نکند که بری پستاد و سلا بود پس از ضرب شدید پیش از آنکه بیدند و در جوابی که در وقت آب خج بسته
 همی بود و شش بگشند و اکتی را در میان نموده دم دم در آب خج بسته انداخته چوب نهند و مستور کنان اجاید تر نشی نمودند
 منگوم حیات عادت را در دو گشت دادند و اجابتند من بود و اصله معلم و او خوشی بر توب ایمان و انقطاع
 و استقامت را تکمیل کرد و در بیات و درده بر بنایان پرستید و نصیب بود خوردشت و با عبد عبد الرحیم و عباس نیز چنین
 که انده و نوهای پیش از آنکه اند و جانین که بدین همه در جای کسوف نشاندند و می نشیند و او می بوی از جای داده اند و چون
 بی و بر تکلیف برتری که اند آومت از آنکه شگفتند و چون ثبات و استقامتشان را اند و ایمان و عقیدت بچندین بنسب
 از درخت و در شدت آنکه کشیدند و در پستی و جب و جامع و مفروض کرد و میرز سید علی را نیز بجزند و بر زمان و کاروان
 ستم و جنای ندادن و در آورده و تکلیف و در جبار برتری بکنند چون در می نهند و نهند و در پرت زو با کمال قوت به
 بودند و بیستان برخی را دروغ نهادند و بانه که در فتنه یکو کجاست که خوار نمودند و کجا مردان بر سرش که نشسته بجا رسوخ
 و استرازا بسیار که دادند و در چو آن بیات استقامت خواند و صفای ثبات عالی و کجاست که نشسته تا آخره چون در آنستند
 که آنرا هیچ فرمی در ستم و درند در ایمانی شوان باز داشت تقود و فروری استند آومت که در گشند و مظهر من
 بقیه اثاث و اموال خود را که در جنب و غارت بر جای آورد بیانش دادند و مد عهد اقتدار مجتهد قیامه کرد
 سند اسلامی بروی چنین فنر و انتقال اولاک بجزند و امضای خود داشت تصرف کرد و ادار جالی سرداری

در بیان گرفتار برف و سرما شده و در مسند اذک حرارت بجزیره نرسیده و از گرم بری بزمند و شمار پرگشته و
 ساق در آن مردان با چهار تن در زمان نخل ریخ و شفت فرودان کرده خود را با نیم پانزده میسند و ساخته است است - این
 معنای امور حکایت نکایت و آنچه خود خواند که آشفته بود و ای فرودان آواز شده و حکمران تربت کریر در ۱۱ اسناد
 و شش تن با کرم بر روی دستگیری در حسین سلطان و در عهد انوار بجماد و ستاد و آند و قبری در در آن برین بزمی شدند
 و پیشدشتا شدند و شیخ امیر محمد معتمد سابق که در پناه برده و با یکی بر روی عصیم کردن نکایات و در ذات نشسته و ای
 طری ریشند و در شوه بطولیب در ای و نیزه داده و تحریک بپیکار و انقلاب و شش خود در روز دیگر در آن کرم تربت
 و در حسین سلطان و در عهد انوار در محضره ای بود سوالات و باز خواستار امید او نه طلب نیز جنگ با فتوحی
 در غناب و جنگ بقتله و پر سابقه و با صدای اندر و در معاهده میا می بودند و ای شخت و در شت کرده و در امیر کین
 و باز در دبستان و بهر شت شدند و ای از حقیقت واقعه خبر یافتند حکم تربت رفخ خاطر او خواستار گشت و او
 قزقم رفخ و شکر آب که در شکر و ای با سیکه و ای فرمان بنایب و قنده بیایان صادر نماید و در صف اعانت کرد و جنگی
 بد نشین برین شت که بیایان فتنه بر پا کردند و باید استیکر و مجازت شونده و فرزند تقسیم و عید انوار نور او و در هر
 چهار بر روی بر درون و مار در روز و گار بیایان حصار جودت کردند و شتر شدند نیز قدم شده و در بین طریق در قریه
 و با قرب شهید جمعی از بیایان حد بر خورند که در غلام ایشان فراری بودند و بیدرنگ آنرا از جنگ گرفتند و فرود آمدند
 و آنکه در وقت تمام آن سید حیدر و آن جمعی که در عهد محمد را گنجه شدند و در عهد و راننده و در عهد انوار شدند و در
 و در آن شت شدند و در چهار معاندی گشت و تقدیر و خراب شد و در و در آن استاز رضویه عبوس و سخن گوید
 در آن سنی طین که در اسرای موزر و در شریف آید با خود بردند که در مطایره فتوح بودند تا ایشان با یکت خرد

میرزا عیسی و در قافله فصد و شعرا و مصلحین شیر که شرح او ایش در بخش سینه کسبیم مرتبه حضرت جسد
 در تبریز پنهان رفته قریباً شش ماه اقامت نموده پیش پنهان و کبیر عرفان در احوال نریمان که فائز از نسیف است
 نبوت شهید بودند پرورش چون احساس قرب و قریب شده خود برای مدت نسیف حادثت ایجاد برای پنهان
 بر آن کتب و آثار و نفیست که پروده دشت عزم رفتن بطهران و شیر گرفت و در پرورد شدش عزیزهای کبیر
 شده اشک گشته شاهد بعد بظهران شتافته و با جده مادی خود حاجی میرزا عبد افغان روزی زیسته شکر
 تجسیر کرده و وقت شب نکایت عدایان حکمران بدهنده امداد ویرد با کبر کوشش روح پرده رز و برین
 جسد و اش حاجی ایمان و مانند شمس سید قنوج با پروردش مشار و امدادیم حد حسین و آقا سید سعید و حاجی مرتضی
 و سیر کرده جداره کور تر قیف نمود و بمقام بازخواست نذر و در قافله کمال شیعت و سرپرست در تجسیر
 ای سینه گشته بیان داشت که مقاصد ما مضر حاجت اعتقاد ویردینه است بیست و حکومت تعلق نذر و در
 گشته نریمان و مزارعین که خود را عالم کبیر میخوانند و نذر نکرده کبیر می خوانند و در آن کور جمع شده و حاجی مرتضی
 کنیم و تمام قریب در سنان ابرو و یحیی احکام از نریمان ابا اولاد قرآنی ثابت بنام حکمران استماع که در حق
 از پائل نیز خود و جده ساز و عدله نریمان نمود و در قافله جمع حد صیبت و عقابیت امر ایی در سینه ثابت و آرزو
 لازم رسالت داشت و گاهای پر بر زده ساله اش روح بد بخود بس اشرافان و امید است که با قوت جوان و صاحت بیان
 مشرب میگردد و عدله را در کراخار نمود که قوت و سلطان و حرمان و طفل را خود در کاش با یک سوره شکر و در پیرا کریم جمیل
 کرده و او را بر نیز جمع شده مکانی که و مغلوب گشته او بود تا او امید خطیر می داد تا ازین حقیقت برگردد و قافله
 و تبیست امر ایی یکی نمود و کلمات در قافله شکر شکر گشت و تشخیص در میان بسیار نذر و قافله نصاب و آیه

پیدا کردن فردی که بتواند در دست نداشتن کشیده در دست نرسد کثیرین که در دست نرسد
و ایشان بر سینه دو اما سید خیدر محمد زعفران است اول بهادر ایان نمود و فرین جوش آمد و در سینه نرسد
مرغم قفس کرده و در باجکال سکون و نشت سخن گفت و یکی که از نرسد گفتگ نمود در او بر سینه وی گرفت
عزبت زرف سارو در سلطان مانع پس پرش را عدد در تربت نمودند و یکم نکران جسد نرسد نمودند گشته تا کم
باتفاق مد عید القهار جسد زکریا و او بر او آمد و بعد از این که بدید محمد و الهیاد و سینه نرسد نمود و نرسد
نرسد و گرفت و با اسرافنده نرسد که در دست نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
و در دست نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
گردد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
اینها همه همین را بشود و دست نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
بهایش منسوب گوید تا از نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
پس از دست نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
دستان از مال و اشتغال نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
نای با نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
تفرصات و تفرصات نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
۱۳۱۵ و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد

و دیگر نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
و دیگر نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
و دیگر نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد
و دیگر نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد و در سینه نرسد

در این شهر و این زمانه که آنکه ایشان پس از وفات ایشان از آنجا بگریزند و بقیه فانی گردند و در این شهر و این زمانه که آنکه ایشان پس از وفات ایشان از آنجا بگریزند و بقیه فانی گردند...

قصه در خانه یاد آن بگفت	توبت با گناهان آن بگفت	غیبت لغیان و غیره آن بود	درد بر چنان سلطان عباد
بهر این شانه و مدول هر کسی	گشت به اگر بر جان قیامی	در هر یک گشت ترسند	که بجز ترس از آن نماند تو
چون خواب نه بود و بر آن کسی	آن در او بر توخت آمدی	چنانچه طریقی بود در آن	بفرستند بر تو برب در دور
بر آمد در آن روز در حال دور	ماه بر روی رنگ بر قفالی دور	بگشتند و غافل از آن	بمجلسه ای در آنجا که در آن
کوی او ترسند و در آن	بیگانه بود گفتنش خرم بودی	با چند را و صبر کردی	و اخبرست در آن که شنیدی
فردا نوشته شد که گشت	بگو آنقدر قرین غم نشد	بسرور این غم بر تو بودی	که در آن وقت وستی بر آن
بماند که بر بند و در آنجا	ندرد در حکیم گوی در آنجا	مشایق قدرت و دستش	بست بر بند آمد و بر بند
و کس در آن راه و در آنجا	در آنجا که گشته بود گشت	بگو آنقدر آن شکله که گشت	ز جوانان در آنجا که گشت
فردا از آن صید و در آنجا	فردا از آن صید و در آنجا	جایی در آنجا که گشت	گردد و در آنجا که گشت
بماند آن در آنجا که گشت	بماند آن در آنجا که گشت	جان را در آنجا که گشت	ادب حد اعلی در آنجا که گشت
چون غم بر آن گشته بود	شده روان از آنجا که گشت	که آنقدر گشتی در آنجا	خداست در آنجا که گشت
در آنجا که گشته بود	که این را در آنجا که گشت	فی القدر قدرت و قدرت	فی القدر قدرت و قدرت
بماند آن در آنجا که گشت	بماند آن در آنجا که گشت	در آنجا که گشته بود	گشته بود در آنجا که گشت
در آنجا که گشته بود	در آنجا که گشته بود	چه در آنجا که گشته بود	در آنجا که گشته بود
بماند آن در آنجا که گشت	بماند آن در آنجا که گشت	حضرت در آنجا که گشته بود	بگشته بود در آنجا که گشته بود

کردند که کلمات بیخبرند و مجتهد است آثاری که با وی بود حدیث کرده مورد نظر و بیت قورده در زبان او نکران نشی
 در نقد تشبیه است و استاد و بر این نوع اخراق بلبران نشت و در رسید که مجربین را بلبران مدانه کند و لذا پانصد تن
 فرج بهان و خانرا که برای شرکت در جشن سلطنت پناه ساد شاه بلبران بر میشتند نامور بودن نیز بسین کرده و در
 شست مجله در آیات و الواح بدیدار می بود و در حق ترس با خط بسیار زیاده با جلد های خراب و نقش پر بسیار بود
 در راق و صورت خیره انگه با در قاجار و شاه و شاهکار و صورتش را داشت خفوتی کمترین تسلیم سر کرده و در آن ذکر فرمود و در آن
 تن مجربین آسید و در ای محرمی استخلص نشت و پیشه تن دیگر را هر یک بر آن نکران و در پای در کده که در تنها
 پیرایشان در روز فرود داشت جسم تن مظلومان را که در نجان پست بود تقریباً که نشت و در آن نکران در روز آخر فصل پستان

حاکم زنهان صدر العبدی	مخدومه در نزد مشرف	قصه در قافه بر آمان او	نژدهای کهنه و شکر در حجه
گفت با فرزند پائی آن مین	کافی تو ما در بر کلان معین	کن در آن صبح روز کهنه	در پی در قافه بر آمان او
کرد پس فرودش ای چشمه	در نوردن چنانکه چهار	آنکه در ندهان شده	تا پیش ننگی نجان شده
در آن نکران بی نه نکران	نه است و نه ای با فرزند شکر	بهر نجان که کافه پیشه	بست بود در خاکی بسبب سحر
آوردن نکران نایب استدل	با کمال در بساطه و شغال	حاکم ایان در نکران	آینده آن در کده آن راه
نزد در پسته و نکران	تا به نکران و نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران نکران
پس در نکران چنانچه	چون در نکران نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران نکران
با بهر در نکران نکران	بهر نکران در نکران	گفت حاکم نکران	نکران نکران نکران
گفت در قافه در نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران در نکران	نکران نکران نکران
در نکران نکران نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران در نکران	نکران نکران نکران
گویی پیشه گشته در نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران در نکران	نکران نکران نکران
حق نکران نکران نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران در نکران	نکران نکران نکران
آنچه ثابت این نکران	بهر نکران در نکران	بهر نکران در نکران	نکران نکران نکران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

بعد از آنکه در این روزگارت دشمنان را بدیده شد و آنرا بگردان شدند و آنست که پیش از این
 میرزا نیکوکار را بر کتاب محسن طهرانی و مصائب طاقت فرسا از کامران میرزا نایب احسنه و اطراف ایشان
 میسر است از سادات سید و طهرانی و تبعیت از حنفی تشریح سید از طهرانی تبعید شده تمام هست بر کوشش
 و در تاریخ مسندت دولت و خورده گیری از احوال خود و علم دولت و تهیه نقد و در پیش قیام کرده و با انحراف
 و در کار شده و کامران میرزا دوست نشاند و شرف آقا بالا خان تبریز و تکلیف از دروغ خفته و نگیزی خطاب با اولی ابرار
 نسبت با تمام اوقات پیوسته خصم صفا اختیار و سخاوت و خانیات که شاه با تکلیف نهاد و از خود میهنه دیدار و شکوه جنب
 شده تا با این طریق مشهور رسیده مقام و موقعیت شریف در قطع و در گنجه شده بر جوان و مال محسن بتاند بهر شرف
 و کوشش بسته و میرزا در حال علاج شده و بر ایام اشکد من در شکوه و غنای قصه آید انحراف با مقرض قدر آن که بدست
 نه شکم زرش راه را در پس و بر این نه از انداخته بر دست راهی که در غنای و در طهرانی و در زرش که
 غنای اشکد و کامران شرف پناز ابر حاشی که در شرف خود در طلاق و در ماسحت و پیر شرف ساداتش
 ستریزه از زنده و در شرفش راه اندر و گنجه در خدمت تا و بر این و رحم آورده بر بند و گنجه و در بالا خود متفکر گشته
 و بر این و رفت و بر قات متفکر ای خود سید جهان رسید و با میرزا و آقا قات و شیخ احمد در می که با شیخ
 زده و در این و در زرش و در ماسحت و در این و در سید شرف مصائب و در گنجه و سید بیخ کرد و شرف گنجه
 مشیخ سید بیخ و در سید که در گنجه خود هم سید و آقا که گنجه و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه
 در این و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه
 در این و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه و در سید که در گنجه

در بیان آنکه استقامت در بیان بودند و در نجات و نجاتی که هم در میان آن نژاد ببارت و کبر
 ملت در اثبات و تجدید امر ایسی با فصاحت بیان و قوت بر آن اقامت نمودند و هر دو در میان آن نژاد است بر
 و پیر تقدر و شایسته آن داد که موجب تحیر مستغنیان گشت و پوسته الارواح و مناجات خوانند و شایسته که در میان
 نیز غیر از آن نژاد برودند قبول نمودند گشت شاید آنچه با پیریه ظاهر شده و در جواب اهل کلام حسد و شکم تقسیم نمود
 و در آن نژاد شاه عرض کرده اجازت گرفته بانجام برود کند و به غیر خود همیشه صدر و شکم حال بدست بود
 متذکر شده خطاب و خطاب کرده و دستور داده که در مجلس در مظلومین رعایت احترام نمایند و در آن نژاد است
 گفته شده است عا که که یکی از اولیاء و بار خورشید و مطالبش را بشنود بخیرش ای صروض و در درجه مقام و منزل
 و رفیقه حاجب الدوله حضور داشت و انکوریته مذکور بدست موقوف گشت لا جرم نژاد در قیام آمده مطالبش را احصا نمود
 و از دستای آن امور که کمتر و بیشتر و عفت در ایسی بود بر گفتند حضور چون در قیام حضور و محتاج به خدمت آن نژاد را
 بر روی ما بود و منافره در خبر من امر بدین در نوبت که در ضمن تقریر چنان بیان داشت که در شهادت با که تمام
 یک مصلحتی که در نوبت و شدت خود این مقام در روز آن مصدر در شنیدم و در آن نوبت که روز شب در شهادت یک نژاد
 و آن نژاد است که نژاد در میان در غضب شده که با جودت خود چند ضربت بر خورشید فرود آمد و با نژاد احوال آن نژاد
 بدین نژاد را بر یک نژاد که آن نژاد در آن نژاد قتر شده و قمع یافت

دائرة شمس امام الدین شاه و جلیس مظفر الدین شاه

پانزدهمین مجلس آنم حضور و اوقات سال ۱۳۰۰ و نیز در پنجم که نوشته ضمن بیان در اول سید جمال الدین اصفهانی
 و آردان و شیخ دیگر که در آن مجلس ششم جمعیت و در این جمعیت در حقیقت آن نژاد رسید اصفهانی مذکور کرده در
 ترجمه کرده و هر یک از آن نژاد که در آن نژاد است و استبداد شاه ایلی که شریف در سال مذکور جمعی در آن نژاد

برال ۱۸۹۹

سید احمد

سید احمد

نیز در روز دوشنبه بمیان قتلش شده و از اجتماعات خودت گنبد شریف و کعبه عظیم و کنگره شاه عظیمه کاشف

و بکبر آنان بجا نموده که قاترشاه میرزا رضا که پناه از اتباع سید افغان است و در اجازت امنیت عمومی را کرده که زندگ

اصولی باین طریق تفرغ نماید و سزاگ در پیش از برادر عمومی ذهاب تصدیق و فساد متعرض اینجایند شده و سبب امن کند و

تیرام بر قتلش است نموده و نمونه در آن آنیکه قاسم صفر به با قرف و با دو کوبیده و چهار حجره تفرغ قتلش است

و سزاگ می که در کنگره دریا با برادر زده اش آقا سید احمد میگفت جمعی کثیر ایشان از تعاقب کرده و دشنام و

سزاگ می کشید و ایشان خود را بدو استجاره و سزاگ در جمعیت نیز رسیدند و طوطی کشیدند و در شان کویا

برند برادر زده شده و منجی هستند شروع با قدم کنند که ناگهان بیس رسیدند و اندر او تکت این فوله نزلت

بروند و بجهت تفرغی گشتند و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

و در کنگره عظیم نزلت از این نیز برادر شد و در سید شاه در ولی

واقعات و وقایع روحیه کفایتی که در محضر ضیاء زری و فاشاننده شرح این مکتب بود
 و در این مقام برای تبیین کیفیت واقعات و وقایع در این کیفیت محسوسه و مشاهده آلودگی بود که در
 احوال بزرگترین نفعی که از این نفعی که خود در بیان واقعات مشاهده کرد و این گفتنیست و برای اطفال فاضله و عدم تسلسل
 و وقایع سخنان و در انداخته شدن زنجار شروع بکنیم و بی چون جناب میزاد و قاضی در اول ظهور از زنجار مضمون سفر
 در آن وقت بی خبر و جناب در قاضی نظر کرد و جناب میدان که اگر خان در تکرار خانه زنجار بر رفیق چه در وقت در آن
 مراد است بنزد آن قوم که در آن روز در این صبح چنانچه جناب قاضی حضرت روح الهیه است در آن حرکت نمودن خان
 و جناب حاجی اربابان پیش از آن وقت فرود آمدی همه در شان رفیق جناب در قاضی در یکدیگر و بجز فرود
 عالم پریشان است نمیدانم در این سفر چه واقع خواهد شد حقیقت فرود و جناب حاجی اربابان در فرسخ با ایشان رفت
 مراد است خود آن آلودگی در شب با آمدن و رفتن در اول و در آن وقت بود که در آن شب چند نفر از این راه را دید که در
 گذر آنجا میمانند و یکدیگر از این آنها تازانده و شبها بچشم در آنجا میمانند و بچشم میمانند و بچشم میمانند
 بر آنند خودی حضرت در قاضی چون جناب در قاضی در خانه سید قاضی منزل در آن شب چند نفر از این خانه سید قاضی میمانند
 در طرف خانه میمانند سید قاضی در آن وقت در خانه بودند که ای دادند و در آنجا سید قاضی کسی در خانه میمانند و در
 بزرگ سید قاضی پشت بام رفتند که در شش ایلی در میان آن بچههایی اندازند و ششیدان تا در خانه فرود بگویند بینه
 که اینها در یکجا جمع شده و بعضی دیگر در آنجا سید قاضی در آنجا میمانند آمده در خانه گفته او اصل خانه میمانند تمام خانه را
 که در سوای آن رفتن نفرین کسی را نمیماند آنجا رفتن اولی که در آنجا آن جمعیت کرده در خانه تا در آنجا میمانند و اگر چه
 فرزندها گشودیم بنده و در آنجا سرخ از حاجی اربابان که فرزند کفایتی است خانه را که در آنجا میمانند و در آنجا
 فرزندها گشودیم بنده و در آنجا سرخ از حاجی اربابان که فرزند کفایتی است خانه را که در آنجا میمانند و در آنجا

ما میمانی ندوریم و اگر دشمن میگوید که نه بگویم تا زمانه نیامد دست او روزی است خدا داد و از من پرسید که
 میرزا حسین کی است گفت میرزا حسین منم که گفتم تو حسین هستی آن میرزا حسین که او برود گفت من هم آنوقت کلاه
 بر سر گذازده بودم گفت آندهوش پرست گفتم در پیش نبود حکیم بودش تا نماندیم غم غمیش میرزا او را تا بود میرزا کس نه
 مدران در پس میخواند مگر تا پیر خود خبر داد که من پیامی بودم قبل از آن بخت مدران شده بود چند مورد طلبیده است از او تا خود
 با سنا سفارش کرد که در فرودان نام باشد باید که اگر چه با او بود حکم نمود در خانه او آمدند و در آن روز در آن زخم گردان
 و کند بیایم آنکه در روزم بود حضرت در کار در روح بود و حاجی ایمان مع جمیع اسباب در حکم بود و روح بوقت
 حضور در نمودند علما و در نسبت بجزرت در قاضی بعضی نکات است اما شبیه ذکر میاید باو میفرماید شخص بزرگ است یا بزرگ است
 مستحکم شود فریبت نشان و مقام هر کس را بداند و با معنی در باو مسلک نماید خدا داد و در قدی میفرماید بعضی شبها
 میگردد در قاضی پرش و تمام اسباب میباشی تو سیر او در دادند خودت در اطلاق در شان نزلی به او شام و همارش را در
 قاعده بود روزی که توان که نابت ملاحظه باو صاحب پیامی کن آن بجزت خست روزی که خردن کم خارج نمیشد
 دست پانزده بودم در مجلس زنجبان بودیم آن ایام ما صیام بود شبها در جناب میرزا در قاضی معتبر بود مجلس حاضر میبود
 علما دادند و مشغول بودند و سایر در کان حکومت و چند نفر از علمای زنجبان در مجلس حضور داشتند و در مجلس این
 مبارک صحبت میفرمود جناب در قاضی است میفرمود در ایشان میگردد و جناب در قاضی خلق و بیان و قدرت یلی
 در بیان حسد دست بر ایشان غالب بودند نفسی که کلی عاجز و سکت می شدند و در آخر کار در آن قدم میدادند که
 شامی شمشیر و مسلمان و تیر خرد گیریت بیان و بیان احواف شامی استیم ما میفرماید بیکدیگر ذکر کردیم شامی که

مسئله خود آیات قرآن تلاوت نمایند لیکن بنی قرآن قدرت و انجیل تحریف شده باز ذکر دیگر نمایند
 که برای بیشتر وزیرای شاه بود این است بران قاطع بعد از عمر حماد و مختصر نودن بران از بیف و سنان
 جناب و رقابا آنانی بنات روح القدس بخاصه که حق مسلم ذکر نمایند هیچ اهل مجلس محرمات بیرون از آن
 این است حقیقت مطلب که ذکر شد قدسین بر شد من ایتی مکن بچه مسلم است انی لا اجد ان تبدون ولا انتم حادون
 ما اجدکم انکم ولی دین خدا و در کتب میزاد و تحریف نباشد با این فصل و کمال در این تقریر بیان و حسن و جمال بر
 دین اسلام قیام نماید و بر تیره و آوری دین اسلام قیام نماید یا اگر نکند شود همین قدر من در این طایفه نسبت من شخصی هست
 حکیم و سیاح با روح بر نظام و بر قیود علم قسم است که اگر کج من نسبت در هر وجه شخصی خودم سال با نصد تومان در وقت
 زود است پانصد تومان مستمری وزیرای تو مقرری تمام و عهد تمام که هر وقت زود است خود پالس پالس نام بر میگردی
 فرود من در جناب تا کمال امتنان دردم مکن ما در دل قدم سر با بر زلف مکن زود است در جهان و ایشا
 مستطاب من انگ که سیل حق پاک شده ایم شما را بطریق بخت قدیم اول نایب بر حکم که داده و نصد تومان
 بان در سیم وزیر و جناب شاهم فرقه است ... خدا و در کتب بخت بر خا تا که ام گیر بر وجه خود گناه خود است
 در آن در خصوص حقیر این قسم قدر او بود که در زنده بخت باشند و عبادی ایان و جناب در تادیب همه اول بر این بفرستند و طلب
 بسیار همه سخن شد و در جناب و قادر خلوت بعد از این که میگوید که طلب میگوید و در تمام هم در آن است که نصد تومان
 در عشق از بر لبه چشمه قزول عشق آید با پهای عشق آباد و عدل بیخاک حضرت با سیر که قدر این با تصفیات آورده پیش از اطمینان
 و امید که اگر باران روح شوند کسی با نصد تومان خود پذیرد و در زمین این اطمینان بر نماند که گفتن بود
 زمین صلاح نیست و در امان با بهترین روزنه نماید خدا و در اول قولی میگوید چه کرد در زمین خود که ما را بطریق بر

در بر روی ماه از منکاری و ب استر که در پی غصه و میر که در پی روز خود با گرفته با نسا و داند و نجا از شیب و کند بنما
 پای هر که در دست نموده باز نگر تا که گوید یاد کنی با بسند که در روز خود حق تمام است که در انجمن پروردی از برای دینش از بیخ
 داد زیرا که تقدیرت خیر بود که برده نمانی بخوانند بکشند و در این سبب محزونان هم آنوقت که بدین که در کم که با چنان
 و در قافیه میباشم بسبب سرور و جو شده و جناب حاجی ایمان در روز یوم قبرین خروج دادند بخوان در این روز که در نگر
 و در قافیه نشانی و باز و مایش روزی بسته و طباب بگرد بسته بجز قافیه حکم بسته روانه طرفه نمودند اما با چو در سنگاه
 تمام خلق نمانان که وضع و شریف از جهت تا شاپردان آمده و در روز تمام خلق راه میبرد میبودند و کشته
 بودیم مستحق تر در روز دیگر معلوم است که چه بنگار برود و چه جاه و جلال پر ازیم خلاصه فرشته خلق را در این
 راه بود که در چهار ماهی کوهی را گرفته از وسط بازند گنده اندیند تا که بیکدیگر بدیمت دور شدیم جناب در قافیه نظر
 فرمودند تبسی نمودند فرمودند لادن عشق و محبت همین است چنانچه جمال قدم در قصید و عز و قافیه سفری است
 دعوی و کسب او فارغی با جری بزرگ جرت شرط این دقت گرفت شرب بلار الله بر این گل کاسته و حق دادا و تهر
 من دم بختی این روزی و کند و نگر و شامت در ضمیر و کبیر که همان کوس است با یو و شامید خلاصه آن یوم
 قریب بغروب منزل و پنج رسیدیم ماران و محل نزل دادند و نفر از نواد آمده گفتند سرتب شمارا می طلبند
 با همان حالت کند و نگر بر خست تمام منزل سرتب در دو طاق طولانی شدیم دیدیم چند نفر آخوند
 و پیشی دیدیم و نگر منترند و چند نفر دیگر گفتند در دست گرفته ایستاده اند شخصی رو بجناب در قافیه گفته حال
 چه مسکوئید بر جناب در قافیه شخص و نما نفر بودند من گفتیم آنچه گفتی بود گفتیم و در کربانیت در بر و کبیر در کبیر
 و استخلاق بر بیم و کان بودیم که این لشکر در آید که در انفریب کلور یک نمانید بعد معلوم شد که این روزم

و احتیاط اولیاء باینکه بر بوده که بیاد ما فرار نمانیم بحدت دیگر تا نیم کینه بجزرت روح پاک کردی بچو تو هم پاد
 هست خجالت تا فرود او هم تقلید پریش کرده و بعد بخار نگذرد انداز برای روح هم کند دست نموده پاکایش
 گذرده اند در همین منازل قبل از در دو چند کرده اند اهل آنقریه را خبر میگردد که چند نفر بایه با سواد آیتا بند
 منزل سعید نمایند و قول بدید در عین در دو خلق آنقریه جهت تماشا حاضر بودند روزی حضرت روح پاک
 در وقت مرور میان بحسب همای خود را بروی کند کشید در غایت شرم بود در قایم بجا روح پاک
 فرمودند فرزند ایرد چو کند رو پر شیدی دستر خودی گویا خجالت کشید ای این فقرت از برای تو سپردن
 جمال قدم است قدش را بدان این خجالت نصیب همه کن نیست شهر نایخ و زدن زیبای سعید
 قید نیست این که است محض شهباز شایین کرده اند از دل و دهه اسلام و فقرت احوال روزانه سارا
 کند بر تعمیر نموده اند اول سعید سیاه است و دوم تو داشت ندانند قدر آنرا بدان روح پاک که خود که من
 در جهت اینکه با ایم قدری سر شده بود با جاپوشیدم و الا شایسته سرور او هم که سرور این خجالت شده
 و فقرت سوری در دزل همراه بودند گاه گاه آریانه برانهای سوری ما میرند اینها سعید دیدند
 کند حرکت میکرد و بیگونی میزد که گویا شکل رنگه باای ما از زانو میخواستند او را آوردن که میباید این سوار با جود سرور
 نجیبی بود و این از آنرا است مانع میشد کن ایشان آنچه میخواستند از سعید سرور اویت او را می گفتند بکنند
 در آن دزل و آن کسی نام داشت کف ایضا کافرند برقرار ایشان از اویت تا نیم خواب شیر است حضرت آنرا
 روزی که او را پیش تنگتر شده فرمودند عند از میان ما و شما حکم نمانیم است بعد ازین بر شوم و بر رسیدیم بودیم تا کسی

بار آب تا شد بر پشت آب آلوده قوری آب آلوده و شش بدو که به نسبت تمام در روزی خاک مینشیند و فریاد میکنند که
 مسافر نوزاد نجات نشود و بوم بعد وفات نمود جناب در قافله این فقره بسیار گفته شده که فرزندم بوم این شخص نوزاد
 من و خیمه شد گفته اند بر روی لوله ترک اولی شده خوب بود و باره لوله ها یکم و عجب چوایت میخردم خسته آمده بود
 در آن شب اول در صطل جرات و ترخ بوم صبح نوزاد عاریت علی آبادی و عزیز این جناب در آن روز
 دیدن نمودند و فرستند و از بعد از آنجا به مسین امداد برآمد و عذر امداد برود و دیدیم جناب حاجی ایمان بر آورده اند
 در دنیا محسن نهم اند و ما در زیر باویشی محسن نمودند بعد از چند ساعت جمعی از ائمه و اعیان جناب آفتاب انبار در محسن
 ما را بر آورده اند ایمان با نذر با دستگاه جدول و در انبار نمودند و در این راه و در محلی با محلی ارادت نمودند اول نذر
 روزی حاجی ایمان را شناخت با و سلام کرد حاجی ایمان در دستان گرفت در عقب هم میزدیم و در آنجا که
 بر روی نفسی تو من هم نفس شد و در شکلی سفید لایه شده بنای را بر نرفته و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و بعد سلام شد که بیت و چهار سال قبر جناب حاجی و چند نفر دیگر که در جای رنجان و کاشان در همین زمان
 محسن بر آورده اند و این یوسف عمر هم باویشان محسن بعد و در راه عاریت میکرده اند و در آنجا که فرستند و بر
 بود جناب و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و دیگر در محسن را خبر رسید که بعد از خروج از زندان بگم مدار امداد در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 نارت نموده و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

آن شخص را که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

از دست و دشمن آشنایان بچانه اقدام و اقرار با کسی ایشان را در منزل خود نمیدید ایشان را پیش شب میروند
اما زنده که زاری نگذاشته مردم آنجا است خادم اما زنده ایشانند بدون میکند عیال حاجی بچانه براداشش پناه میبرد چون زن غیار
پوده اند راه نمیدهند لاجرا اطفال را آورده در حضور شب را صبح میانند غلی و بخان لفظی و مرد آمده و شب زرا
سب و لمن میانند و شانت میکنند انوی نامی اول مد محمد و علی صفر صبح آمده عیال و جدی و طیب را بر داشته
پنانه خود میزند و با خود گفتگو مینماید که اینها فلان اند باید بپسند اینها کله شهادت کند است طیب طفل بیعت ساد بود
انحرف را که زنده ای خود شنیده خائف شود بخان آنیکه کله شهادت که برسان در شان میکند نه بخانه زبان
ایشان را دفع نمایند وقتی آنها را خالی نموده دست ببال را گرفته در خانه بیرون آمده فور میانند که به برادر و جود علی شود
و در حضور مسکن میانند زنده روزی غیر از یک فرج اسنام موزده ایل بیت خیر که زنده حاجت پر بزرگ خود را بیشتر
که ایل بیت اقل و در اطفال را بخیر آید بر نداد هم خوف و خطر ایب آنها را بر داشته بعزیز غیر آید میرساند دست
ماه پرستاری عیال و اطفال خیر مینماید و بعد جناب آقا محمد حسین بن حاجی ایمان ایل بیت خوشان صبح عیال
خیر و بیشتره خراشان زود حضرت در قار از رحمت تام بعشق آید میآورد و خد صده بعد از اطلاع خراب عمارت و بردن
اسباب را بشارت جناب در قانسم میفرموده با خیر مزاج مینموند فرموده تا مشوره و دوجی با زنده بود که گفتند
فروش شود که ازین بهتر نیچو امید بود چنین خوش است که بچا کند کسی صا بنام زنده ایل لائل اخذ فلان بر ما بخت
گفته بودند ز پرورن هم کسی بچال ما از اطلاع نداشت ناب محبس و لذت نموند که آری مینموند و شبانه زلف
نان بر یک زنده ما امید بود در محبس جناب نظام سر تیب قرنی از اطلاع که او مقصود است محبوس بود گلن ابریس هم سوزان

رازات سال ۱۲۱۲

سال چهارم و سوم

سال ۱۸۹۶

بر حالت اما سحر شده این تهر بر رانود نام او بر محسین را بچو که ب همان فرشته بفتاب پنوکاب در محسین آورده
 به تفری یک بفتاب آوردند بخوابند با نه سرب تنبیر شده گفت من تمام او بر محسین در همانا که ام کلین بودند
 روز ششم بر تفری او بر محسین رفته قرآن پول داد و تعویضش این بود که با او بر سه چند روزی که با خبری بیرون شایتم و حاجت
 هم روز اوله عرض داشتند که غیر خدا حاجت تهر بر غیره بر خود را از انب محسین برده و در خود محسین بخیر که میفرزند مراد که نوبت می کنند و
 بجزف میگویند که شریف چه اعدا چند روز در انبارها بود و قهری و جبر با او بود بر نایب قبول نمودند و کلاهش را فرود گنج اعدا کنند زنگ
 نزد او بخران گینت احوالی هر یک را بر او میباید از احوالات امام گای مطلع شده و ابر او بودند نند و بعد از چند روز
 آمد و بعد از آن محسین بران بر جوان کیفیت معلوم را اما حاجت بیان میاید و زنده میزند کاظم زنهانی با اسم بر زان که طی
 و سیه قیاح که در روز ایشان از ابله آن گفته در انبار محسین نمید بگذری گفته بود روزی که حاجت مدد بر سیه و سیه بی
 جناب در قار که در خانه حسین ابد بود باز کرده آنچه کتاب و عکس و قطعات بجز سنگین قلم بود بر داشته آتی
 با نبارش هر فرستاده تسلیم جناب در قار نمودند ایشان با نایب انبار آوردند که در تفری خود نگاه هر دو در میان ایشان
 نه آثار تفری که در انبار سحر و قند و چای و نبات و غیره بود نایب قند و چای و نبات را بر داشته مصرف نمودند و سها
 هم هر که ام بخوابت بر پشت در قار فرودند در وقتیکه حاکم روس در انبار آمده و بسیار خود را بر انبار سپردند و
 آسود فرودند در ورق مصحف را که گنند با بال سرباز و بسیار بود او بر بخار در گنجان شیکه آسمان خراب خواهد شد
 یکسفر در قند بگفت اسم بی نبار شریف جمع کرده نه بقرآن اقتضای در نه سپید مرگاب و روزیم همین قسمت اسم
 بی نبار سال قند علیه کرده نه اقتضای بر قار در دونه بال روح و اشیا و حقیقی در روزی حکاس آمده اما چند نفر که در

واقعات سال ۱۳۱۴

سال چاه و سوم

سال ۱۳۱۶ م

اسامی آنها را در پشت آنها مرقوم فرمودند پشت نماز حضرت امیر نوشته شد حضرت سید باب مکشاه ایام
 برده بودند نزد حاجب اهدا کرد که بنظر شاه برسد و قدوی غلیظ بنائب ابرار بگیرد و در قافه این عبادت اسم سید شیرازی در
 حضرت نوشته اند چگونه از شکست و اجتناب از برام نائب آمده کیفیت اینجای در قافه مرقوم فرمودند بحاجب اهدا عرض
 نماید در قول تم که برندان تشریف پادند بعضی مطالب را با بیان عرض نمایم بوم بعد می خباب در قافه مرقوم کردیم گاه
 سیاهی برین مرقوم داشت نمی روی نزد تفرش اهدا سلوم شود آگاه حاجب اهدا کرد و در قافه مرقوم شد
 رسید بن چاک داشت فرمودند که عرض من این است که کتب و نوشته ها که در این نوشته اند بجزرت سلطان در قول می کند
 دردی که در آنها رسیدگی نمایند و در حد کنند که مخالف دولت و یا مشروبات و نمانند در آنها یافت شود یا نمانند
 اگر در حضرتنا حدیث علماء حاضر شوند و بواجب مسوأل شود و بعد آنچه بر آید ما حکم نمایند مجری دارند فرمودند در قافه مرقوم شد
 درین دین هتم دایم طفل من از آن سیم است حاجب اهدا در این مرقوم است که در قافه مرقوم شد بگو میرازی
 باید نماند و بر روز هم شریک حضرت سید باب نوشته چند کونال این اگر که بودستی خود را برگردن زده برین وقت
 زنده سلوم شد که اکنون بیکه خباب و قافه مرقوم شد با بیان پول بدینند در قافه مرقوم تغییر فریب معلوم شد و بعد
 فرمودند از خدا آنچه امید که یا کنت شاد است نصیب نماید یا نماند می درین جس و بعد تفریف شاد است فرمودند
 مقام آن بیان فرمودند جمال مبارک من اهدا فرمودند امید است که با نماند مرقوم شد بوم بعد حضرت و قافه مرقوم شد
 نشر فرمودند در باب اطلاق که اسبابهای ما که آمده با کن با سببهای خود عرض نمایم در در اذ فرموده سید باب
 خود را با روح اس عرض نمودند در همان چند روز میرزا در رضای که با نماند بفریب بگو در شام بر آید فرموده بود که

مجلس ابد اطمینان استیم و مکان مردم این بود که در هر بنا و تجارت نموده اند و در جانب اوله نور مرانه با چند
 دروس و چهار میز نشیب و در روز آن شده اند که در خیال و در نه هیچ مجوسین یا شیطانان قفسی که در روز و قفسی
 اما هر قدر و سبب قنای را با روز آن در یکسره نموده اند تا آنکه هر چه مضرب که آیا چه واقع شده و بعد نائب آوا
 با چهار نفر کشف شده و در طاق تحقیق میروند استنطاق نمایند تا استیم حیا پریشیم و آقا روح الله سرور مکی که در کمال
 تنش کوتاه است ملت خدایه و بحال تیر چون همچون بیرون زندان آمدیم در ضلع را در گون دیدیم چنانچه در عین
 صحن پریت از فرانس و در بازوشت باها طرف قرولنا با تفکک در دست ایستاده اند که گویا هیای شکی
 میباشند و در قرولان چانه در دست بر فضبان رده بر نه و حاجب به دله در حالیکه با چشمان سرخ در شدت
 غناب اینطرف و آنطرف میدوید و پای بوی عجیب و قوی غری بود بلکه در زندان کشت و پیکر اینها در او
 برده و اول در قافه پیرش با یارید و مرد حسین نام کلید دارد و تاسییر کشید شویرت قفسی خیر ما را باز کند
 فرانس و گیر کلید را در کوفه قفسی را باز نمود جناب در قافه روح ایستاد اولی بخیر بودند در اولان در روزی که در او
 در زندان بند بودند در بستند و در حاجی ایمان در در نظرف ده ما ندیم و چیزی نمیدیدیم مکن همه گوش بر سینه
 و نه و حاجی ایمان در فکر و تیر و صحت بودیم تا گمان فرشی که فلک در صحن زندان بود گمان کردیم جناب در قافه
 پر سب میزنند همه دیگر دیدیم او حسین کلید در خیزی خون آلود است جب در زندان گرفته آمد و کلید صحبت بوی
 و نیست و در عقب میزنیم آه با سسای در قافه و بهم پیچیده در زنجیر بود و ما چنان بودیم که گویا چشمانی بیند
 و در کف خردیم تا گمان در باز داشت که هر دو حاجی ایمان را بر نه میا بر بستند بود و همه را میچسب میزدند

که بسه ای با نایبیت قدر شایسته داشت و کله کوفته هم بود ولی فیفسیدیم در شمال و در ابدستند و با بیک
گشت اینها برای فرود امانت و از شدت وحشت خود را می شناسند و بیرون رفت و خنجر و دست مراد همین و کلا
در کمر وی خالی ماند و در اینجا برندان داخل کردند و بسیار و خلاف و فرس و لباس و غیره آنچه را شنیدیم بودند و
تا آنکه بر طرفین نشینیم بجز کله کوفته و غیره بود از آن قدر در وقت دویم که نشسته نشد و آن نصف شب بجا
بیکدیگر نگاه میکردیم و مانند گشت داشتیم میزدیم که با بنیان بند شده بودیم کم فرشته ها را جمع شدند و با نگاه که
میخیزد و یکبار یکی میگفت با هم از فرجی می رسد بعد از آن نایبیت و غیره شناسا که در آنی که دریم قسم داریم که صورت
بجو و چند فروش در سرباز که در ولایت بودند و فرسوخ ذکر نمودند که حاجب اندویش آید برده گشت که آید آنچه در قاف
گشت ما غده که نکرده و تقصیری ندانم از خود حاجب بود گشت گیر درین ایلات و جزیر سینه بکنید حال بگردان
فرود ایستاد و قاف بود میسر خود شایسته پس حاجب آمد و خبر داد که گشته بیکر گاه در قاف بود خبر از تاب در ده گشته
اعادت فرود آمدند در حال ترس و استیسا حاجب غضبناک شد حکم کرد که در قاف را بخیع کند و در تعارض
روح و چهار بر غضب بنا کردند آنها شیر را قند قطره می نمودند و خون خردن که روح پرورش بود نموده گشته
درشت و گیاه آقا جان مردیم بر آنگاه حاجب بلاف روح آید میگوید اصول بدست را می رسد نوری حال با
بر بدست و با پهلوان نماندند گشت برای تو منصب گیرم و دستم فرود هم در گشت تو
منصب شاه رو بخیزدیم آقا جانم رو بخیزدیم و زنده میروم و از بنای گریه که گشت حاجب حکم داد و بنابر
کنند یا فتنه فاکه را بودند و گردن روح بر انداختند و در فرسوخ گشت که فتنه در راه میباید معلق

کجا به همیشه قدر است و بازه ساکت بود عیس شده دور در زمین که در دنیا جبهت درنا دریا بود به آنکه آمدند
 در دیا که گشته چند روح بر از زمین بنده شده و مانند مرغ نیم بسیر بقصد دوزخ آلف و بیفتاد و تسبیح شستن تب هر رنگ
 داشت کرده در اطاق پر رون رفت و رفت آواز را که میاید فریاد میگشتم گفتا حکم که در جسد در بجا آمدند آنما شدند
 و داشتند و تا صبح در کبریا و تکرار تا صبح بر سر بودیم در روح که بودیم و دیدم در روز چهارم بر سرین باز پر رون من گشتند
 ما در نظر منندان بجای ما در غیب بود سر از حسین زنده از بان که غیر زود ما فرستاد پیغام کرد که امروز شما را هم میگشند

در تمام زمین ظهور موعود که اخباری که در این رساله آمده است در سال ۱۳۰۲ در ایران نیز خواهد بود

یا همی که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا
و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا	و تمام اخباری که در دنیا

با این قدرت که در حال حاضر آن میسر نمی آید بسیار با وجود آنکه در دنیا که در این رساله آمده است در سال ۱۳۰۲ در ایران نیز خواهد بود
 در روزی که در دنیا در حال حاضر آن میسر نمی آید بسیار با وجود آنکه در دنیا که در این رساله آمده است در سال ۱۳۰۲ در ایران نیز خواهد بود
 در روزی که در دنیا در حال حاضر آن میسر نمی آید بسیار با وجود آنکه در دنیا که در این رساله آمده است در سال ۱۳۰۲ در ایران نیز خواهد بود

فی سمرقند خوانده بود و این سال در ...
 یک چنین فاشیست ...
 اختیار نمود ...
 و آنان ...
 مسکن ...
 اینجا ...
 سه ...
 سلطان ...
 بودند ...
 شاه ...
 سید ...
 ثواب ...
 و ...
 و ...
 و ...

در این روز نیز به استاز میروند و سب و سخن گیرند بر چند بنده و حاجی ایوان انکس میروم که قدی در آن کت زاید
 بر آن میروند میروند حکمت پس است تا حکمت را انداخته بود سخن بر میخوانند که نیکو است از دست
 و هم ایوان کن اگر بخوریم تمام اطرد در فقه جناب ایشان را که نامی باید که در تمام نام. مدیگر نیز از احمد حق کوشا
 بجهت اخذای نزد ما آمده اند و کتای و کتای میروند جناب حاجی ایوان چون او را شناسخت او را شناختم و کتای
 در نامی کشیدند و از جوی گرفته تر یک می گرفت و می خورد و نام در دست هر سنان زندان برای ما بدستان شده بود
 روزی در برای ما خبری می آوردند نام در دست آن و نامب از او شناساندی و کتایش میروم که بجهت در میان آنها مستور
 و محترم بودیم روزی جناب حاجی ایوان بن گفت دست مدخله کن میرزا احمد سخن شده چوس تر یک در آنچه
 روزی نشد میرزا احمد شفقت شد و گفت حاجی ایوان چرا خبری از احمد را ذکر کردی که معلوم و خوش را نامت کن
 اش و ایش را مدخله کن استقامتش را پسین بیت مستند در سبک بیاید اینستام و در دست خاتون و اتفاق را در قضا
 فرود گشتم حاجت بر شد گفت آنچه جلال تمام فرموده بود در کتب ظاهر شده و آنچه فرمودم و سعی نمودم بر کلمه و شرح شد
 در این آیه را دست خود در عوداتی و ایدین بدعون من روزی که استیجیرن هم شیخی الا که کتای که ایشانی
 که در ما بود بیاند و ما را انکافین الا فی ضلوال و اظهار توبه نمود و در جان خود که توبه بود و بجهت حضرت چه با اینا سرور می
 و درم سینه هم عرض نمودم بنظر باد که رسیده فرموده بودند از میرزا احمد در زندان توبه فرموده تا حال چندین وقت توبه کرده بود
 نگشته خود توبه است مکن او عدد را بشکند از احمد با گفت شما حق اترش بر من توبه بودی خداست تو
 که جلال تمام ذکر در سینه نمایند که جبر و جود لاجی و اگر اندی شوق فی یزدا آن من در حق انکاف و در بیاید
 بودی الا کف لیکن کلام تفسیراً و تقدیراً ان ناخده بفرین خدا فانا ابره الذی کان من الیوم

و یکی غیر بر امون مسلم غیره را محاطه کند و یا چوب و برنج و برهمنی که گشتند و در بازار پرده آورده
 و فریاد و غوغا بدید و ترختند بود که کلمات فرخیش معلوم نمی گشته و شایانای اندک که از وی گوشتایر سیدان
 بید از علی مقصدی از طریق خون در تکلف اوین جاری شده و او از علی علیه السلام پیاده و از دست از دست کشیده و
 بقصد غارت که اوین دیدند خود ندو بودند و بقصد قتل و غارت و گریه و اجاب برخواستند و گویای بوی تیر
 و توفان آقا میراج مراد بر آن گردید و بقرب از قتل اوین گشته باشند و یک عدد آنچه از توفان
 پاشند و بودند و نگاه و در پانین کشیده بفریب و سب پرور شدند و در پیروان خود ای چوب و برنج از گشتند
 و از بازار پرده آورده و بگشایم گشته آقا بر حسن رسانند و آن خطوم عدد و ثروت غریب و جمادات و در این خون
 در حال رفتن بقتاد که وی دیگر ندانند و تکلم چکه برده اند و فراموشی اند که گریخته و در میان و اشیاء و اشیاء
 کردند و علی که برای قس باقی بفریب گشت و در میان اوین گشت چنانچه در زمین افتاده و در پیش گشت و در میان
 حال حاضرین از در حال و اوین در با خاک اینا شدند و در مکان که در گشت جسدش را که داشته که گشتند
 و گریه از شد و آقا بیگی جوی و امر او را محاطه کرده و فریب از در بسیار رسانند و میوه و میوه و در تاد حق
 و زمین را آنکه گشتند و این بماند آقا خلاص بر آورد آقا میراج مراد برده و در بازار آقا سید برین تاد
 برودن کشیده سوی سیدان این نظر اندند و در این طریق جز از آن بودند و آن روز که گمان بود که مدتی برده بودند
 تا که در چهارده بیگ و اشیاء چش تا در مقصد بر ما از درونش و چاک گشتن اشکها به بیست و سه در گشتن و اجابت
 که در آنجا بیست و سه در میزد و در میان و اشیاء در مقصد تعیین و گشتن و در کوف در میان بیست و سه در گشتن
 و در آنجا بیست و سه در گشتن و در میان و اشیاء در مقصد تعیین و گشتن و در کوف در میان بیست و سه در گشتن
 برودن چنانکه تا آنکه گشتن و در میان و اشیاء در مقصد تعیین و گشتن و در کوف در میان بیست و سه در گشتن
 و در میان و اشیاء در مقصد تعیین و گشتن و در کوف در میان بیست و سه در گشتن

واقعات سال ۱۲۱۱

سال ۱۲۱۱ قمری

۱۲۱۱ قمری

ساخته و آنجا یکی را حاجی محمد حسین که با وی طرف تجارت و صاحب در قدس و دود و آن در این کشتی بود و سینه
 و ما را نمودند و پنج تن دیگر توقیف حکومت مانده نزدیک تبریز برای خدمت ایشان بنده نماندند و سینه خلکو که کشتی آن طبرستان
 بر ایشان میافزود و جراحات و شکستگی ایشان در طول مدت پست روز بهبودی یافت و در آن بین محرم را کشتی
 تربت و قایق مذکور را با نصف الود در آن فرسان داشتند و در جهت تعصب و عداوت که مقرر فرمودند و محرم را کشتی
 مشهوره طامی باقیم آورده اند و در محرم و خوشبختی آن در دست ایشان و در این چند روز که هم بکشتی نه مقرر فرمودند
 درین وضع استغرقان شدند و نظم رفت که صحبت با وقوع در آن کتوف مباحث و در آن در این قفس در آن کشتی آنان مقرر شد و در
 اوج کرده و نیز کشتی رفت که در سه ضلع بر مضمون کلمه در این شیخ میا که بر حدی سخنانه حرکت غصه اشیاء در آن زمان
 در مردم نیز ضلع کمان نمود و در واقع هر مرد مسکون این می که که در آن مجرای آن هم در خدای است که در دستان نیز می بود
 مذکور و دستانت و درین چند چنگ که در حسین نام نیز در آن از زمانه در او این موفقی با بیان به چنگت و هر مرد را
 سعادت مزید که در حکم اولی در آنکه تم کرده چنانکه از آن در حسین نام است و در عین حال که در آن می که در آن است
 در آن اثنای شیخ که بر زنی مذکوران میزدند که طریقی سفر زیاده بشنید و در هم بیع لادان دور و زبنت شده و در آن جاری
 اطمینان یافته بنزد و در تبریز تمام در قفس آن زمان فرود داشت خوشتر از آنجا ظاهر صاف شده که در آن در آن چند صاف و در آن
 که در محبت الله و می بر زبان رانده و بکمال با حاجی در سانس مفاصده با هر هر وقت حاجی نیز هر چه در غیر است با وی در میان
 شده و در آن در آن است و در حکام کتاب اهدا میسازد که شیخ مذکور در نزد وی بیرون آمده و کثیر بنام شیخ می که در چند تن
 شتافت و احوال و اقوالش را در آن روز و در قفس مضمون شده قوی خود را با کالی و شیخ که در آن می تو با صبیح می
 حاجی و نصف چهار در آن که در سر بسته ای فاسق در آن روز و بعد از آن در آن با هر چه در آن است و در آن در آن است

زادگان سال ۱۳۱۴

سال پنجاه و سوم

سال ۱۸۹۶ م

مجلس فردا که نشد شهادت هزاره اشخ زنی پرسید که آیا تو فرقی قتل ایمان درای او جز آنچه گفت و شیخ زنی بدست شدت
 و تفریح با سخاوت و در کبری و فخر او دم و با بر این دو نفری نیز چنین خواهم کرد و شیخ زنی در حال سکوت اظهار فریاد می کرد که
 چون در مجلس عده دیگرند مجموعین نیز آید و جلوی تفرض عاصم انبیا توان گرفت لذا کاش در آن مجلس شرکت کند
 و صلاح چنین است که حکومین بقتل رسا معین شوند تا آنرا از اندام مجلس در آورده تسلیم مردم و سخنین و انشودند که در شیخ
 تن مظلوم را نام و نشان نگه دارند و سختترین در مجلس را کاش اند و مردم صفت کشیده مشوره ترمیمه تا ماشی در آید
 ایستاده و در غم صفایان پیدا کرد که نیز به نظری با اسلحه میباشند که کار را انجام بدهند صدای قصاب و دیگر
 با ساطور و دو دم که مخصوص شکستن استخوان و پاره کردن است و طرف چپ آن در دست میسند گشته و میدی نگه میدارند
 صدای غمی نگه میدارند با خنجر تیز نوک و طپانچه مدست بطرف بسیار واقف و تر صد شده و بی کلاه نالی در مقابل خود افتاد
 و جدتن مشوران را یک یک بخوبی و تر خیز از دندانان بیرون کرده و صدای قصاب سخت بفریب
 ساطور فزونی بر کرد و میگوشت و نمیبند با خنجر شکم میدارند و دندانان با تیر زنی قلم پای را میگوشت و گنگا و دیگر
 خنجر زدن از آن پس بیرون حسین و بیغور بی غیر با تیغ و شمشیر و نیز آنگران و نهادن و کفشانان بگوشه
 و تیشه و آلات کاسره و جارده افرو هم با چوب و سنگ میزدند و تر سر میگردانند و تحت و طباق سنگ
 مسند میزدند در ترتیب شهادت سلفوان بر میز قی و در قی شده سخت و صدای سح نقطه تو بهما خود آن و خورمان
 نرنگه آن پا بیرون که داشت و اگر طیبید و نا لاله و نا ایبره چون بر زبان رانند و جلدان بیخود نکور و دراز

۱۳۱۴
واقعات سال

۸۸
سال چهارم بیستم

سال ۱۸۹۶ م

شماره گشته روی اسد به همین واسطه و در بدو پرواز شناخت خوارت چه شیدار صدم سخنان به شهادت تمام
که در روز چهارشنبه با او شادمانی را با پایان زنده و فرقیش زود شنید و کارش را رسانید و نگاه واقفانه صرفه داشت و دروغ
کرده و پر فریاد آنرا صدیده هم گوید آنکس بیخبر از این قافله و سر زید رسید و هم بدین گرفت و کله تریح کشف و فریاد زدن عمل با
نام گرفته و دستم کردن قسی بطلب خود شد که مترض زیدیه کان نکرده و همی نذخایان داشت خرد ششمین معانی نزدیک
شفاقت کرده آنانی پذیرفته و بیخبران تفریق و تا ویب زلف آقا اسد در روز شنبه و را دادند و شنید انگه

تا به یکصد و بیست و شش نفر در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
در آنجا که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
حضرت است که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
در آنجا که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
مترض شده و با کبریا که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
و دست دروغ صحبت ازین آنگاه که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
تا به یکصد و بیست و شش نفر در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
میزان آنرا که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
مردی بود که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
میتوانست که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
همیشه در این بیرون آنرا که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
بر اینها که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
شیرین تر از اینها که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
مردان که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
چنانچه که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا
از آنجا که در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا روزی شش روز است که در آنجا جمع شدند و در آنجا

ساجی مدعی نامی که در تعداد بسیاری از خطی مرتفی چسب او قف کرده و آنچه او بدولت داشته بودی خندق شایسته بار او
 تحت اجماع بر آن آورده و بجای شرکتی شده بود که در کورم بکله نریو اندر بود و مجرای شهر را یک مجمع کرده و نظریه نریو را نریو
 نیز تشفی یافتند تا مسلمی دیگر چند فرود بر زمین خشک نه فرود و خوب بار و از آن خبری چیزی دیده و جسم نیم بود و بالای آسمان نشاء
 و آتش در آن در آن کف زنده و در آن زمانه فرود آمد و در آن حال نادره مساحت پیدا فرود خوب که شب خانه یافت و اسد روزی
 دیگر چون برای تاب و فتنه بر تعدادی فاکتورهای بسیار بود که در آن زمانه در آن زمانه در آن زمانه در آن زمانه در آن زمانه
 است و آنچه در همین براندان که میرزا مکران بر او اب و باغ گلوتی را بسته در اندرون شسته قدرت جلوه گری و در وقت نیانت و بی
 و اینان و کشتن شده و آنچه در آن نوین و آشنایان آنها بر او احتیاج هستند و آنچه در این آقا هم به و آقا نفرین شده
 بخشی که حسب امر و آن پندان گشته تا در پی از در وقت شهادت در این من کرد و خرمای میران و دیگر آن بر گشته
 و این آقا هم در گشته و در آن وقت ساکن شده و آنچه بعد از این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم
 فرود و آنچه در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم در این آقا هم
 و تدریسی شده و در وی فروزی و فتنی گشته و در وی چندی از تربیت فرود هم در این بی در عهد آید و در آنک اندک و در آنک
 سوزی و گشته و مانده تا فرود در فرود و غیره با مراعات احتیاط مدقات با یکدیگر نموده و برخی از بیعتین ذاب و ریاب
 کردند و بر این تفرصات نیست بطورانی بر جای بود و با در آب و لعن و تحقیر و تو حین مدایح در وقت ولی قهر و غارت و فرخ خداد
 نادره ای بیهی تا آنکه میگذارد و فتنه بسیار شکست شیرین و بیستوی بی شریکه که در هر فکله که یکی از این آقا هم در
 شده به قدرت دیده و در ۱۵۰۰ مگر گشته در فریقین فرود هم آمده و در سال ۱۳۱۴ خانی میا در بر گشته و دیگر برای منظوم است

(فتنه و راطر افسانیت و دیگر طرا و خراسان)

در اسباب سائل

مسائل سخاه سوم

مسائل سوم

فرد و شکیم و تریج سیستان ابروی بوش و فروشی میدید بن ابروی سار بود خوش و بختند مدد و دیگر بوی تریج از کنگ ابروی داشته
 و چندی ترفیع گشت و بالاخره مکران مدطت و سعادت کرده بافری در عسکر زمان جزو خلعتی که خود مدح بر مامات ابروی
 و کار و انداخت تا به کمره ای با آدو خانه های عیخان و اددا شده و نه بوی دیگر میزند اندرون حسن و خان و امیر میزند قابل آباءه ازین
 پادشاه و افغان بنام زکریا حسین زولی کرد و شور و جنبش بنی اتحاد صاحب آنکندند و لا خضر صا غلام حسین امام مجتهد تهرانی
 و شاه برادر و چشمه و چون خبر گشته شدن ناصرالدین شاه رسید و بخت قضیه با بیطاعت داده شده و قریب بدست آورده و عسکر
 سرستی و حاجی خان جزیره و حاجی صاحب به دو غلام شیرازی و زکریا خان شمس گورخانه متفق شده بر او ترمز کردند هر یک در
 وای میزند نظریه آید بضمونی مکرر فخر نموده که در آن روزهای مهانی آباءه آمدگی حسیت داده و در آن طرف عبود و اسلم
 میباشند و غریب خروج کرده مسلمی آنرا ایراد قریب میمانند و در آن حسین و حاجی عیخان و میرزا حسینخان و میرزا عباس خان ^{نیز} در آن
 و نیز میرزا محمد رفیع و ظفیان نمودند و در آن مکرر میزند سید کجی خان میرزا فتح منصور هم در آن وقت بخت نظام
 با او فرج میرزا ناصر شیراز گشته قدر آنرا در کار تهیه میبرد شده ویرا امرت امین وضع در حبس مقیدین داشت و امام محمد لدا
 پیشتر که در حبس در مساریف بیکر و دشمن فروغی و میرزا عیسا بهر خان مراجع انگلها و نیز زکریا خان از این افغان نیز در
 با پریش آنقا سید آقا میرزا و عساکر که در آن ایام در آباءه بدیده و نیز میرزا عباسی با کرم خیریم خضر صا جبارتنی و کور
 مکرر یک که در خواهر او هم بجز او خود که در آن حسین بود و امیرین در جانب شمس نظام چون میخانه در آن حسین بخت
 کسی در اجبار اندیدند حسب احوال برخی از مقیدین بخانه حاجی عیخان شام گشته و فروغی را که باقی چند روز مساریف خان
 بود و خواسته با خود بریزد و حاجی عیخان و در آن حسین پرستار و کماله بخت نظام رفیقند و او هر دو را گشته

در آینه سالی

سوال چهارم

سوال پنجم

میان سالی در گوشه باز کرده غفلت جدا بنگرد کشیده چون در صید نرگن برده نشسته بکنم بکنم
 که زود و خردم و مساجدت کنند و بر تقسیم همی نمود که آن نرگن این خود است در طریق مغبغان رسانند و نامورین و این سینه
 برینند و پاره کرده به نکان بقتضه نکر رسانند خود کشند و زود هم در نکان شنبه پاره کرده در پهن جورت کرده راه کم خرد و
 پای بر آید که در پستان با شخت بسیار بازده فرخ راه ملی کرده خود با پاره رسانند برای امتیاز از سایرین از پاره
 خانه های علی بن نه طریق راه آب خانه خود و او در خانه خود شست نظام برین تبعید خودی بر آید و این
 که سنگ کوزه قفس برین تا بر آید و بر نکی پیوستگی بجز ساد و نامورین و در در خانه نیا شده و خاد است که در و بیانه پندیش
 با جی کرم شسته شده و در دست آورده شش را در بفریب کناره کشانند و با سنگ و سوسه می کنند و در درون
 سوزش را که با وقت ایند خایت کند با کسب تکلیف پیوسته بازو بیازند و با غنچه و چوبه و در آید و بنگرد
 رسانند و تخم نه بستگان اما امروزه شسته بگذرد که با براق بود و شست و پوب بر آید شسته و
 چون بکنم بکنم و در نام دهند که در و آن امر در برتری نرود و در پاره کن گفت و معتقدی در کجاست
 به سینه بخورد پس فرغانه که در و ضرب کنند و بر در زین اما کله های بر سینه شست و با اینها را در کله
 بنگرد نهاد و شش بروش آنگند و چون گفت بر پایش زده قران در که هر کس چنان کنند و عاقرین که بعد از آن
 نرود و تقوی بر آید چوب پاشی رسیده و تم بسیار کشیده پس بزندان برده آورده همین و با جی علی بن علی
 در پسته در آید و نماندند اما در جوی آب در و در کجای کجای در که تخم و چوبه می کشند و در نرغنی را نیز در نرغنی بر آید
 و نفس میسازد از سنگ و در عتقا و صفت تقدیر است که در آن چون غیر شستند که هر کس در این برین نرغنی را
 تقوی و نماندند از سوزان بدان تقوی و تقوی را جمع کرده برین نماندند اگر آفتاب بر کشند و بعد از شست و بکشند

بازگشت از اصفهان

رساله چهارم

سال ۱۱۹۰ م

بدان و حاجی عینی در مجلس متوسل شدند تا ^{عینی} عینیان بحکم خود و غیره دستور داشت که دست دندان اقدامت بکشند و
 نقاب سپید عظیم مخرب و در خودی کشند و لند ایشان مشرق شدند در شیر تگر افغانه صورت تگر افغانه براه کرده در
 خلال واقعات نیز مصائب اجباری بپوشانند که در بکده بی درچه اخبار کاغذی راجع باقرات اجزای و بیجا نشان
 در آنجا که شاهزاده حرم بطله خیر سلطان فرزند حرم اعلیٰ که نام او نور کاغذی پوشیده بود و آباء شده در ناجری متکثر گشت
 و شمت نظام در نفیحت کشت تا بیکر پس از آنکه در حرم برون آید و او شرح منظومیت و سدهت نفس و اینست خونی
 احباب در بیان کرده و در آن حرم و حاجی عینیان نیز بملقی تقوی چشمه نظام داده در کسب آزاد شدند چون حرم بطله بپوشیده
 خود رفت شمت نظام او غصه بن باز بجهت در آن آید و بقصه تقوی و آنقدر قابل شدند در شبانه بصوب بزرگ گریخت و بافت
 بسیار و پای بر آید بر رسید و حاجی نیز از آن تفریح افغان و کسب اید که شیر رفاهی را شرح داده و در او بجهت عظیم در قول و بیجا
 ستوری آباء و تگوت نمود و بد اینصورت جوید رسید جواب و عایای آباء بکفرت و در لار کن بود و نیز بایستی
 تن سر بجز فیض خود به آن بخرید و نام محمد مفید آباء و بستاری زلف افغان تگر افغان در آنجا بود و بدین چنین آتش رده
 آباء روشن نماید و اسم بهائی و حیت پچاره در آن تفرق و پر بکنده که در باطنی مال و اموال انشاء غارت نیز در آنجا
 منزل و مشروب سازند و باطنی کثیره جرم بگیرند البته خود آید بچون فلان در آن داده حرکت نماید و اموال منسوب و جرم نماید
 بسا جانس سردار و در حیت در آن سوده نموده لاجرم شمت نظام غری و بشیر از آنجا شده و در نام محمد ذول و حاجی بیجا
 در آن آینه کشنده در مت سفید از آنجا که کوه که دید و فریضی آید و احترام از طرف اجبابی آباء و نیز در وقت و تگر برون
 برگشته تلخ و خدات ابرید و در آن در اول اموال بیجا رفت و در آنجا بیاید

فمشه در کاشان

واقعات سال ۱۳۱۳

سال پنجم

سال پنجم

و نیز در قریب از گمان کاشان آن آذین القاب این که خرد که از محتارین این بسیار روزی می آید شمی چند از اسات مسرت شمی که
 با جبار و اگر از مردم نفس در باغ می خوردند و غذا گانه خورد از اول و اما بعد آن بیانه میر بسته اما طه کرده درم در باغ
 و قندوش مسکینه فرودند و حاجت شالی که شمش در وقت گرفته و در این خانه آن سیه حسن امام از مجتهدین بد کشیده و خیر و
 آرزو فرودند با هم چنین گفتند که این مرد در پایه و قند شاد است و تاب و سخن گوید دست از دور بر نیاید و هم و هم دیگر خیران
 روزی نام با قانین پس این همه را بر ام کرده که آن روز آن غلام بزبان روانه در دست است و درید و کند بشتم و غیرین گفته
 و روز پنجشنبه حضور داشت و چاره غمیه غیر بشکست و پیش آن زنوه فرودمان دادند که شوهر در ترک راه نزدیک رفت و خصیت پریشانی
 چنین گفت نفس غمناک آن خود که گوید نامی شود او بد نیجبت است گفتند حجت که تم شخصی را که ندیمم بگویم در این دنیا
 بحسبیت از ام بروی محک کرده ضرب و کتله بسیار ساخته و چند این لغت آید این بر همه پیش از نیکه که ستر و ناپدید شده
 و در آن روز نشسته است پیش آب خورست و با آنجا به مقدری آب سخن می خواند از بد پیشش دادند و پیشش آن دیگر که و چنین گفت
 همین نوع از آنجا در صورتی که چشمش گمان مظلوم ندانند پس امام رقیه با غرور و سواد حکم کنی رفت و با آذین این بزرگوار
 فرستاد دست می روزی در همین روز و نیم حرکت با سحر و وقت بر برد و بالا فرود اجبا اقدامات کردند و همین حقیر با ام دستوری
 غمیز تا کم در ندانم رفت که بر فرشته شده آذین این با چه نیت و حکم کن می روی در رو با کرد

شهادت مامان و ام سیه سانی

است که هر که پدید آمد پس استاد بایرام در میان قریه سیمان در قریه و قریب بریزند قریه حاجی با آنکه نزدیک است
 و لب میر اند و نوزد شول بر لب آب در شاد شده در آن روزی که فرود قریه بود در قریه متوجهی و بعد از آن زمان که در این قریه
 بخش نشود و بی چنانی بر قریه می خسته که سر وقت که در آن قریه می بود و در آن قریه که در آن قریه می بود و در آن قریه می بود
 و در آن قریه که در آن قریه می بود و در آن قریه می بود و در آن قریه می بود و در آن قریه می بود و در آن قریه می بود

در این سال ۱۳۱۳ حسین حضرت علی (ع) را شهادت دادند و در آن روز که در آن قریه می بود و در آن قریه می بود و در آن قریه می بود و در آن قریه می بود و در آن قریه می بود

شهرت اعمال منافعین و طلوع ولادت حضرت ابی‌الفضل

ممانعت و مبارکت و توحیدت و تعظیمت میرزا که مع شخص اکبر و پسرانش تا این سنه شد با بخت و آنگاه که کشیدند
 مردم ملک و طبعی هم فدیة نه و شینه نه اتی چند نه عمرین مور کسین حضرت جده پیدا فرموده و اظهار انده و فرسوس کرد و آنحضرت
 بآن بنه و لکنه گشته و بر بته و کتان فرموده که با فرموده کار با آنها رسیده که تا همین در اوق نشسته و در اوق آنکه تخفین نموده و به
 برش از دوستان و همهستان خود در قری و بعد از بیابان ماکت پر کند نه و خویش داشته و در روز زیاده و زیاده
 ساخته و شنه محمدان که آنحضرت بی محافقت و احتیاط میکردند تا خاطر اهل دیوانه و اکتده منبر و اهر حیار را طبعین و میورد
 نند از آن در اساع رسیده و در جهات بعیده آنگی بگذاشته و بی بعضی از آن در اوق بر تقاضای محبت شرف و غیرت
 آنکه غیر در محفیت و خدمت ایشان فرموده و پسران و بوی ملکوت ابی‌الفضل و نادان شده که تا همین تا بنین را
 و این بر خست و چه در خدمت و عوق محبت بگذاشته آمد و آنحضرت تعیت و طبعین آنکه شنه و پند و اندرز بر واری
 و در روز و در جاهای و در شنه که مجال ابی‌الفضل در این در اوق در خدمت و عمرین و اقرضی و بر تقاضای زمان امر آنرا در
 و در خا بر روی آنان از دو که شنه که در استان ما جرت فرموده تا در میان در تنجه ما سرگشته و کهنه نیز محبت آنگی شنه است که
 ایامی پندنگان سنیه و بعد از ظاهر بر روی در میان گذاشته بطبر را هم و آنحضرتان با و خا و شک در چشم فدا نه و پند
 در پستری بر خاست و آنحضرت تعیت فرموده و در تنجه اعمال در تقاضای درایت خود و بر خست محبت در استقبال از دند و
 بعد از چند روز در تنجه و در خدمت ما جرت فرموده و میرزا که گویا که شنه و در بخش و در بخش و در بخش و در بخش و در بخش
 بعد از اول بر بیان دوریه که بیان اساع بیانات و در این بیانات و مساله نیست به پند این شینه با و شینه بر عرض
 داشته که حضرت همین صیبه شما در اوق آنکه جواب نموده و در اوق در عرض فرموده و حسابی که در عروق به پند آن شنه
 و در اوق در اوق است نه و در اوق در اوق که در اوق در اوق که در اوق در اوق که در اوق در اوق که در اوق در اوق

مجلسین و مجلسین که پاره از پاره آید تا در قریه اردلان واقع در روز پنجشنبه که رسد توقف کرده و سید و خانان تیسری هم نشانی
 و آنحضرت در این کثرت مدطش و بیانات شتخت اولت و دو عدد سرت تغیر وضع و حالت تقویت در راه بلیک بر کرده اند خود
 بطریق رسید ما نه اتاقت فرموده باب فخر و عطا بر وجه الی گوید در باب فخر و دانش و جویندگان راه پری و
 پیشش بر گاو آید و مقدم مبارک و استخمس و فخر شمرده اند و نیز مجلسین و مجلسین در این ایام گیرند و دست در
 زدن روزه مبارک و از جهادین نیز برای زیارت آنحضرت هم فرستند و همچنین گران آید که آنحضرت بطریق امر که نیز آید
 قدره و چند در این ایام حسب شیت و پند سر غیبی آید در جانب عاقل که در عرض عالی رسیده و اجازت و عقلت در تقریبی
 مفرق این تضییات نام را با فرقا کریم فغان میرزاده ای که چندی زانند و باور در ملک خود مستار آن درج عقلت کبری بود و در
 و در آن ماهر که در آنحضرت خطبه حاوی رسو و اشارات و لطایف و عنایات سر قوم و داشته فرستادند جشن سرور و روز
 بر قدر که ریه و حسودان بر جناب احمد افزوده با شغفند و در ایجاد ایجاد کرده سخنان در دلی گفتند و اینها در همین
 شب در جلالت حکم و سران سپاه و منفق و قاضی که در مفارقت آنحضرت نادر ای بودند که یکی میرزا علی محمد کیر سراج
 گفتند که تو چنانکه طبیعت نموده و از روی غیر ملکات بر او فرستاده بلیک نوشته خود پیش و اما من خودت که در آنجا در
 با جان در غایت فخر میرالین شاه و فرود با هم رسیده شریع یافت در آنحضرت قبول خود پیش فرموده که یک ابدی
 در آنجا در آنجا در آنجا رسیده سرور و پاشا تا حیثا با استقبال شتافتند و چون پاره از سخنان فاضلین
 تا کشید و چون از شریعتی و نیز تو رفتن با اصدای بلند نیز خود است و در غایت دانش در آنجا که شریعت در آنجا
 گفتند و در آنجا آنحضرت چند آن صفا گفته که در حکم و خانه آن دو دوستان است شسته در همان صفا معروفه حکام
 فخر را بسکن و سعید ایوبی از آنجا که تمام بوده اند آنرا می جستند و نیز فرمودی که کثرت بلخ و غیره میرزا که در آنجا
 در آنجا در آنجا است و تا جارت که شریعتی و در آنجا که شریعتی و در آنجا که شریعتی و در آنجا که شریعتی
 و در آنجا که شریعتی و در آنجا که شریعتی و در آنجا که شریعتی و در آنجا که شریعتی و در آنجا که شریعتی

و اگر این کثیر از خنده و ماریف حکما و عیفا بود به چه زیارت رفته و در مورد دردم کرده و بالاخره شیخ میرزا حسن قزوینی را بهیچ روز
مخبر من با همگان خبر که آمده و خود زانوش زود بوسید و چند آن احوال و خبر در کند که قبول گردید و بکجا آمد و کانه همان در میت کرا
قدار گرفت بر آن روز نمودند و همستان و عاصم دانی سرور و سخن گویدند و سایرین زانوش متعاقباً در ملک خود آمده و زیارت آن حضرت
و در آنست بسیار می ناز کشند و در قصر مبدعات مدعیان و معاندین نیز فرستند و در قاصح و احوال چنین یکانه است که در پاره
و در سکت بسیار که هم در جماع و شرف یار و غیار بجزریشان بقدر در مسافر خانه و آن بود که همین نیز می بران حاجی علی کسوفت
و در آن بیان و قوه با شرمی میزد و خاک بزرگ نزد جماع زانوش تا همین که در ای عرب و عجم و غیره با آنجا منتهی گشت و مقررین در آن
و ایام بزرگ نیز در جسد با که سه و کالک در حضورشان زیارت رفته و با که می فرستند و غایب آن حضرت و احوال بسیار بود
مکس است و بر سر بهالی است و تو هم برای رفته و مقدس می فرستند و بسیار که می فرستند و در قصر می میجند و در طبیعت با این سخن
در روز آن حضرت و شرف بجزریشان می بود و صحبت زانوش بجزریشان در آنجا جمیع شده و زیارت می فرستند و گاهی آن حضرت بجزر
بیت آن سید بی افغان نبی رفته و مبارک گشت فرموده و نگاه زیارت رفته و در همیشه نه و میرزا محمد که بر ایام زوری
بنده می داشت و بنفش کین بنیز زود در شفقت و مصلحت برده و لا که منتهی گشته و او که چنان در حرم با عرض اگر کسی در آنجا
بر داشته و ما را در اوراق شهادت بر سر پا گفته اند حاجی میرزا حسین شیرازی سرور و از طریق حمزه در ایام طبع و ترک
نسبت در جای حکمت کبری و مرکزیت و عهد و کثر لویان و در بسیار در آن حضرت شهرت داده و فریاد افغان بر
گشت و در آن روز پیش از سر بهالی در بی مرتب سافت و طوفان نفس روی بوی آنکس نبوت بر عهد و پیمان روان گشت و ایامی که
غیر و هم فرستاده و ثابت روز نامتوس است که گوید و در آنجا ایامی با هر روز آن حضرت متعاقباً در آنجا در ایام آن
و در آنجا قفس ناگت و مارق وضع در معاشرت آن صدر یافت و در آنجا احوال تا همین حد آن ایام آنکه میرزا قزوینی در آنجا
که بنده مصلحت در آن حضرت در آنجا که پناه و متعهد با عهد قات و در تباط نفس مودق و میوه که اند و در حجب قوت و بخشش

سوال ۱۳۱۴

سوال چهارم و پنجم

سال ۱۸۹۷ م

در برزخ و راهی است که گمانش آن شرف و درین مقام خلقت و هجرت و سیامت آنحضرت را سبب میشد که زنده
 و بی سوز آید جان آیدار شده بحسب دستور خداوند تبارک و تعالی نامه نوشت که در جهان ایام بین الاما جابیه بشمار
 یافت و تا این ایام میرسد تا جان ابریت آنحضرت بجای نرسد و همچون و فرستندی بجزیر و در همین جهان احوال و در
 هر وقت بر روی سوز آنحضرت مکتوب میداد شب یا روز گاه و بیگاه کس بدرب خانه آنحضرت میرسد تا در آنجا
 و هر روز میگردد و آنحضرت به آنوقت بر رخ شکر انعام میزند و در این مجادین میگردیم بخلصین در آنروز و در این
 نصیحت در امر میداند که هرگز نترس و نوحین و در روز آمان را بنصایت عدم. عتقاد پیدا نیند و از ترس و وحی در ترس
 زیارت روح مقدسه اگر بگشاید و در آنرا ستوده و شش و چار شوند تا براهی گشته بود و بکنند و زیارت شکر آید
 چه آمان برای هرگز در فدا میدادند و در هر گاه از بیخ و در راه مسکن و سکوت با هر نیاید که در بیخ و در
 منفرد است و در آنوقت و در آنروزین چه روزه در صیبا و مسابا با حضور کلید در که در روزه و دیگر در نصیحت کلین است
 در دم و آواز با صدی زیارت و تقدمات سناجات میروند و در خطراتی از خداوند بر مشه و فدا و عاقبت که
 نیز شده با جمعی از نابین میروند جواب درود و شهادت آنحضرت چه در چه در آنکه در کتابی منسوخ شده که
 در این دنیا نامب الا جان و طبع و در هر که در بدو چه عیاد و در آنرا صادره آنحضرت بتدریج بیان آنحضرت
 گردید و نیز بدین که هر روز آنقدر که در بدو مختلف میروند که در تقاض شده اند و در تمام جسد و در حالت خنجر و
 کینه است به درستی که در آنحضرت با تمام مدد و نصیحت و حکمت عملی میروند که در آنحضرت و در آنوقت آنحضرت
 و در هر روزی که شده عاقل و در هر روز تحت لو در او و در تمام سوزنده و کذا که در تنه شده و در آنوقت که در
 میباید ثابت است که در آنحضرت سید میرزا افغان در این که در این که در آنحضرت تقاض گشت با مملو حات و در آنوقت
 که در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت
 مستند و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت

و بعد از آن در کنگره است و ارجح این در در خانه خود شود و فله حاجی میرزا گوشتی و کس الدوله چند روزه بعد از آن در دوپون کنگره
 بعد از آن در مسیح در راهی شده و حسب خواهش حاجی اکبر الدوله چند روزه بعد از آن در کنگره و فله حاجی میرزا گوشتی و کس الدوله
 که سخن زنا قسین بیان که خبر در و آقا سید میرزا و آقا سکران استوار داشت که با هم در محضرش مکالمه و مناظره می کردند حضرت
 در میثاق رفتی و گنگا گریه امر داد که سید میرزا و عیضا اخبار تو به و مذاکره بجز حضرت و بعد بسا فرستاد و در مسعودی در آن هنگام
 در هیچ اهل دیوان اشغال با قاجار بود گروهی و ملاکی نیز در سخن میزدی که معروف بخیر طوی او میزدند و میفرمودند که در آن
 در وقت نشتر و فلفله بر افروخته شدند و در مسیح و حواقی در ایران بی کسی کردند که مردم فحاشی و مصادفت با نوزاد حیا
 بر آگشته و برخی شده و از لزل یا قریب فرود نه و تهر شید و خانه وزارت در آن زمان فدا شده و شرح در آن در حوالی
 فاقسین و ترز لیل او هم مشایخ و اب و انصار کلمتین اولین و در بخش لایق میآوریم و در بیان احوال و در زمان
 مساعده در آن در فخر و فخر او می بر مید و مرز و در بخش از عالم آبی رسید که فخر و فخر او در آن است و در آن
 سر در پشته و سعادت آن در هیچ کشته شده است و در آن که شسته در طبع او فاقسین در آن است که ششم شهر رمضان ۱۳۱۲
 در آن است که در سپتامبر ۱۸۹۶ میرزا و مبارک حضرت اولی در روز شوقه و با نوبه وقوع یافت و حکام عهد و میثاق آن در آن
 در روز شوقه

تأسیس مجلس روحانی در ایران

در روز شوقه در حوالی مذکور حاج میرزا و اگر تفریحی در بیرون از طهران بر زیارت او عرض می نمودند و آنکه چند بار در وجود پروردار نسبت
 دست نشانده در استندانه خود و با شوق و شجاعت به وجود آورد که در آن روز بیشتر آثار عهد و میثاق در هر شوقه در مسیح
 و ایران گشت آنکه بر روی ایجاد اتحادیه با این اهل بهادری و شجاعت تأسیس می نمودند که در خفیه کار می کردند و در آن روز شوقه

مشاوره نمودند و نهایتاً در مقام شایسته رسیدند که دید و در مدین منوره در کربلا در بعضی از دعای و مراسم مانند تاسیه و غیره که حکم از علماء
 لایحه دینی نیز صادر شد که در کربلا و مدین منوره در بعضی از دعای و غیره منع کرده اند و در کربلا و مدین منوره که در بعضی از دعای و غیره منع کرده اند
 بطلت بدین خود و مثل شورای ای کربلا در چهار روز بعد از حاج علی اکبر شمشیرزادی (بشیرت حاجی انزلی) و نحو
 حاجی پر از المهدی ابروی (بشیرت ابن ابرو) دوم ز علی محمد این دعای و میرزا حسن اویب طالق فی ربیع اشرف
 شخصیس و امثال این قبده تا کس از آنکه بخواهد از اجراء اصلاح ولایتی شکر خود شکر محض در میان خود کند

قسط در آباد

در آذر ششم این سال خسرو خان از در بر من آباد به اشفاق جمعی در آذربایجان باقریه چهارم که در کربلا و مدین منوره
 و دیگر بسیاری از شهرها بود آنرا بدست نیامده و به نسبت سیبری بود است که تا آنکه نشان سرد پای برهنه پایا که در بعضی از آن
 مسکنان همی خسرو خان که کور به است برخی از دشمنان خود منفردی کرده و معاندین صغیرین حسب اوقات در کربلا
 همه نسبت کمتر در آید و در آباد اجاب دادند و معین السطنه بیکار نظام آمد و در کربلا و مدین منوره و اشفاق که در اجرام بود
 فیضانی و مدیر در کربلا حسین و حاجی عینان و میرزا حسینخان و سایر اشفاق که در کربلا و مدین منوره
 سربازان بشیر از فرستادن و مجلس انداختند و بالاخره بیعتی در کربلا که در کربلا و مدین منوره و اشفاق و اجاب دادند

قسط در کربلا

در روز سه شنبه که در کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق
 همه اشفاق بر آمدند و حکمران بد با آن وقت و سعادت کرده و در کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق
 و دیگر اجاب در کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق و کربلا و مدین منوره و اشفاق

قسط در کربلا

واقعات سال ۱۲۱۲

سال پنجاه و چهارم

سال ۱۸۹۷

و در این روز است که بن میرزا عبدالمصعب حافظ المصنف از مشایخ احوای آل اسراییل که شیخ اسرارش به پیش بنی آورد
 کردی از زندان و غیره بیاخت باطلت باز مسلک بر آنکه در زندان رخام کردی که با یک فرج سپاه و با عرو و توب برای مسیح و انصاف
 شیخی و مشرعی امور بر این خاطر و فنوی و خواسته و در فرمان بخت و در راه بخت و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته
 بنی بخت و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته و در خواسته

شهادت آقا غلامحسین بناکی و آقا محمد حسین در یزد

آقا غلامحسین نقی اذلال ساکن بناک سادات و آقا محمدجواد قرب مشایخ و در روز فتنگی آقا غلامحسین در اوق حسن از خوا
 و مشفق بناک محبت و با آرزوی شغل ساخت تخت کبیره و میردشت و مانند بن که در جهته اخلاص و سعادت در تمامش شرح کن
 مستوره در دل گرفته بودست. بهمان بخت تا آنکه در این سال ۱۲۱۵ که حکومت با اقبال ملک بود بشهر آمد و در آن روز که آن عالمی از این
 کس فرودش بیج بن حاکم بود صفر که در فرودش که بغض عقیده و با او دشت تخت کبیره فرود شد و در وی سعد و طبعی رفته و در واقع بقصد
 در روز دین در مومین را بیانه پیش آورد و بنوع خاص بدو گفت تو با بی استی و در آقا غلامحسین بود که بر عقیده و در م و پیدایم گفت
 و نور در خیرت و در دین را با بدو گفتی درین بخت (آقا غلامحسین کبیره باز در و مجتمع شد و آقا غلامحسین از آن
 شهادت در برای خود را با بدو گفتی در این بخت که در کتبت به کتبت یعنی گفت بر چند مومین این شخص از راه عقیده و شرم اول حال بیک
 بنه میگویم که از بر این در بدین بستم و شما آنچه می خواهید با من در فدا نمایند و حاضرین بدو ملک که برایش در گرفته بودند
 میرزا سید حسین خندان کشیده و فوقی کشیده و سید محمدتاج محمد ام خود مستور در آقا غلامحسین گفت تا آید که بیان این مرد فقیر را در
 دست خود در این خدای ناپیدا که ز خبر و بید که در خانه خستیم و در آنش تا غلامحسین از آن بخت خانمان در آورده بستی
 در روز که در دل در شمار در غیب تا خنده با دست پر و چشمنده در در آنجا شیخ بختی از شیخ بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

واقعات سال ۱۲۱۴

سال چهارم و پانجا

سال ۱۸۶۷

فرار داشت سخن پند آوی گشته معلوم داشت که بهانه است و در مجلس داد و در چینه من لذت عدا بفرستاد و مسعودی نذر با
 حاتم مانند حسن و حسین که در کافه و ملاحق آمد و بر تخت نشسته و شیخ اجوی را بر ایشان گشته دست زد و در آن فدی مجین در آن
 و بر کوشه داشت که در آن نشسته و در کافه های معتبت پر سینه زد و در آن آب گشت و عفا در حدایت خدا و بیعت
 کل نسبتا در نیت اند چه می کردم گفتمند این بسیار خوبت و منته کب اگر تب نماند و من کنی اگر گشته شدن نجات بیاید
 و آن گشته مجین این عبادت گشت در آن یک خداوند ایشان پر از است پر زوی بیجوم و آنکه خدا و من که من بیگوم و شیخ بیادانه زبان
 بستوان زنت نسبت بطور اجماع و این بیاد و آنکه فدی حسین در غیرت اما طکره این ابیات خواند که شود یا اینه ملک می
 که زود ز شیه از قفس : سرفند خرد مک و گو کند ، بر کسی بفر خود می تند و شیخ چون که که در آن گشته خوش شده
 در آن حال که آن خنجر یک از یک اند می اندر می گشته بود که کب بر آنجا نشینش خرد بود که خون ما را گشت ، با یکدیگر گفتمند ما
 و این در ستمان بگو و غم کرده و در آنجا شاد و خالم نیت و فرادینزند ، که کسار در تو بر همین تر فرودند پس شیخ هر چو در ده ای که در
 حاضرین فرقی بقفش در آنده و آنجا خلا حسین شرب آب در است بر می از حاضرین آب مقصن فیان و بعضی آب گندیه و بعضی قند
 و غیره آورده و در وقت آنکه در آنجا رسید حسین سرف بیه که کجا قدم بگذرند پس که است و مظلوم از عقب شکت بر زمین انداخته
 بجا این گشت بجز این تا فرغ آب بری اسام و با که یک و وقتی در طایر خوشی است که به است ، است چنانکه شتر بر گشته
 بر سترش بیعت و در آن یکدیگر با کرده و مظلوم ، اگر ضربت زدند در میان بر پا که و بجز این چنان گشته ، با آنک که می بر گم
 و به نوازش برنده و پاره کرده و آنجا که در برده گشته با دم میر عفا و عفا حشش ، و آنکه یک که بر آورده و ای آقا نامی
 در موسم تابستان با آنکه آنکه در وقت در وقت سال ۱۳۰۸ که در مجلس جم گشته که چنان که در پیشتر بعد از این رفت ، و در این بر پا
 مسنگ در شکر که در بند آورده و در این جزیره بنگ ، و آنکه آنکه در سینه یک خدایان ، که در این عفت است ، و در این جزیره و بعضی

۱۸۱۵
وادیات سال

سال پنجاه و پنجم

سال ۱۸۹۷

مطاردن بچ فخرین نظر بسیار آورده بر همه شایع از پیشه اش بزرگ و بدست نم نم خود را مقابله بیه سکه چو چنان از آن که بجهت او بر خور تندر
مغایر و سبک دنیا و قریب بر خفاق و مغایر و دروغی دور تر از طریق خاکف زمان و یار و گویان از آن چشیده چنانکه اغلب اوقات
بسته آنفلوم و هرگز که در سخن گشته و یکبار کشیده بگذشت باغ نیز باز از چنگد و سبب رسیدن باز شود و در یاد جنب باز بود که حرف
بسیار روی بشود واقع است اندامه و با عا و اینطایفه چیزی از گناه در شمار است و فرو گنداشته آنفلوم شنبه در آنفلوم
شهادت پیغام و دو سال داشت و گفته حکمران و مخالفت که در وقت و حرف و در مسکت و مسکن خود و بی آمدن در کارش و گفتند چنان
و در آن بر آورده اند و نیز گفته و باز در محرم سال ۱۳۱۵ واقع شد و نیز آقا حسین ساخر و سایر بزرگی که بسای شست و شوی بگرد
سازند که در پیاده ای در حضرت عقیله ایست و اجالت هر کارای خودت نموده به شیخ خویشانی است نداد و آن متوجه بیده
بیشتر شده و بی و نیز افضیافت دعوت کرده هجوم برنده و مصلحت و بیفته اش را و چون همیشه اندک آید که شده و جبهش مسانی
قریبه بگذر گفت هر روز در شهر و تیار فریاد آمده باشند و سنش چهارده سال بود و چو بر او بجهت که در جواب بر نرفته بود و ظاهر سخن

گوش که از خود را کوه نمود
شهادت حاجی محمد ترک و مشهد

آنکه ساکن مشهد خراسان را در بخش سابق شرح احوال آورده اند که ششم که پسران مسافر از آنجا که با پدرش
بیتند و در میان سلیمان و جراح مجتهدین پدر را کرده و عقیدت و ایمان خوانده و طریق فقر و بیستان را دیده و حاصل او عام بود
چنانکه آورده و بالا فرود می آید پسران عالی و طایف در مسجد حاج میرزا آمده و بنده حضرت روحی طلب ساخته چنین گوش است
اگر شاد و حقیقت بدین صیغه هم کامریت چو اوست نمکنند و بیخ این بر فرقت با او که گفته او که پس از آن می آید و در سخن
و معترفی و تواتر کتب معتبره ای در کتاب کسری عالی نامشسته پس ای است نمی نمایند و تیرا و عدالت در ابط داده و گفته اند
با یکدیگر نم نم خود را یکدیگر که در تیرا و تیرا تمام نم نم خود را یکدیگر که در تیرا و تیرا تمام نم نم خود را یکدیگر که در تیرا و تیرا تمام

رازیات سال ۱۲۱۵

سال محاد و حرم

سال ۱۱۹۶

نرانیه و شیخ کنیه و لایحه ای که به جهان آمده و شیخ اطلاب شیخ امین که برای افغان قتل حاجی ذریعش رفته و در دست
 بکار رفته و قتل آن مظلوم رقم کرده و اطلاب علوم دینیه و هیای غیره خود در آن زندان بود که آن قسم بسته ایجا
 انقدرت را بجهت شناخته که یکی سیه صادق خود که برود سابقه اعمالش و بگوئیم دیدند کتاب و نسخ نامی و طایفه و غیره
 و بنایت که او موجب فتنه است غیرش گشت که بالاخره اتمام طرفی در تمام دیدار بنیسه فرستادند و در کوه سیه
 ماسم نیدی انداخته سیه و چشم فادامه صرف که کسوت یزد و ستهای بعضی که این نزدیکی در کتاب بنایت قطع که این
 سیه نزدیک حاجی که در طیفه دیدم از ذوق و ذوق میزبانم که شایسته که در آن میزبان بود و در آن میزبان بود
 گرفتار منظر آن مظلوم شده و در قتل خود نظر انداختیم. مصفا فی باجمعی از اطلاب و شیوخان و خاندان شایسته
 میرزا سیه اکرم و حاجی حسن و حاجی حسین و سبب خانه حاجی رفیق و اطلاب نمودند و برادرش فدا مین که در نزد سیه
 و سوزنی بنام در کتف و چو سینه و شاد و پندار کند که کند و جورده نزد حاجی مشتاقه گشتند و سیه اطلاب سوره
 علیه و حاجی یکی که فقط خفا خود بر داشت خوبت شایسته سیهای غریب خود صفت نه او در روز جلوه و روان بالا
 بریزد و خسته و بنامه فغان حادثش افتاد کردند و از خبره قدرانی هجوم برده شایسته که در آن روز بگریه و سیه با کتف
 و کتف از خانه بیرون کشیده و با از دام نام در کند خیا بان روی بسته است در شایسته و سیه ای بیست و چهار
 با سیه ای که کند و هر کس سیه بر روی و سوهی مشهور است اغریه زجر می درود که در سیه من نمود تا از در سیه و غیره
 کشیده و چیت لایحه خایر سیه صادق باشت و چوب زنده و در شیر و در مغرب چوب بر زمین بگنجد و در سیه
 در سیه تمام در چهار باغ که گشتند و در سیه سیه کوه پهلوی در طرف در سیه که در سیه چنانکه مظلوم سیه
 در حاجت و در این سیه که در سیه است بالا ایجا بان رسیده گشتند و در این جای که کارش را تمام کرد پس

نام شیشه پرور افنی زده که آورده بر صورتش را پالوده و بویته هریم با نر فیش انباشت نفت ریخته آتش زده
 چون روز آتش بیدنش تا شیر کردیدگان باز نموده گفت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ششده به
 کید گیر آگشند دروغ میگوید و بجز او در گوش او عقایدی ندارد و در اشتغال ناز بهای ضعف سعی می کرد که خوشی را بنهرا نماند
 و خالیان با چوب و پارو منع نمودند و بدین طریق مرغ و بوی آگشده و ششده و آتشیان بدن پرید آگشده و
 بنهرا نماند آتش پرورن کشیده دیدگان بر کرد و با بسته با تین تمام زده بزرگترین کشیده تا کفار قتلگاه دم بانه سنگر ششده
 بودند و سر پناه بنیاب حمام سترگ را باز کرده جسمه را در پناه آگشند و جزدان سنگ و خاک و پارو و آجر ریخته
 چاه پر شده اثر او در زدن بعد از فراغ در اعمال که کورن در رئیس اطلاب رفته خبر داده و در این هنگام محرقی میرزا که در
 راه فرسای خبر یافت و بگری می شسده را طلبیده و چوب و آفری زده سوزان نموده و در قصد بدلت خبر داده و قاتل روک
 و انگلیس ستم شسده بنهرا نماند ای جنود خود نکشایت کردند و منظر الله بن شاه تغیر و سخت شاکر گشت و در حال
 بر آتش میرزا میخان امین الله و عده اعظم ابرجارت ترکمین و مگر کین صادر شده در کن الله و نوبت آتیه ام کله اطلاب
 متعجب و متحسب بچرم رضا شسده و جهندی را انگشت کرد و حکمران بهران خبر داده و امین الله و مگر کین کرد که در اثر او را
 در محرم پرورن آتیه کله حاکم عده کثیر از زان و کاشتهان حکوتی را نامور و سگوری آمان نموده و بچرم کار او مرد و در بسیار
 میا کرده و دانه و بسیار بستی که انظار همین قرار شسده است فرودند و با نصد پنجاه مرد در اطراف صحیح و سیدگی پیش
 آگشده و تخمین او در محرم بسجده آمده که گشتند و دستت محکوم مجوز آتیه کی شسده عمل که فیتی قتل در او درین اطلاب و ملا
 عباحتی نامل که در آتیه متفقد در بر اول شسده بودند بگدست و دره جز تبعید نمودند و در بین طریق بست در کتاب فدا
 بر یک بدگیر و برخی او در بر جان خود امن کردند و سوزان فدا آمان را بعضی رساندند و هر چند عده فریاد و اسلاما بر
 کشیده ناله و فغان نمودند که بیشتر کتین با بجه و آجب ابقتر آتیه است رضوی از میان رفت و توب در

مناجرت بر سر آمد و جمعی از مجتهدین و علمای محترمین مجلس افتادند حکمران اعتنا کرد و جمعی را مجرب کرد
 و طرد شد که در آن روزها با ایامی چند مدعا طرد شد و محضی در نزدی شده و رفیق بعد از آن نشسته و برگاه خفیه
 بر فتنه عمارت و سبلی بکنند و خود را از احوال در باب علم حیرت و نفرت طرد گشت و در آن تاریخ
 سببین که مجرب بود که همیشه و بچیک بقصاص زسیه مذکور بودام بحیات بازدی زسیه شد و در آن روز
 شادت عاجز پریش واقعه همین مذکور اجازت از حکمران گرفت و با خانی چند تن از ستمدین حکومت شکست
 خاک در پناه هدیه و جسد عالی در کوه طاهرا نماند و بدین ترتیب خشم و کین خود را با خاکها قرب خرم گویان کرد

فصل در آرزوهای سجاان

در روز قریه اسکو و سیلان که توجع مسطور در بخشهای سابق دوام بفریز با به مشهور شده و در جاهای امد و فاجه اش و دیگر
 منتهین زمین پینه متعصبین و مخالفین نگران بودند و در اول نیز جمعی به دست و در خان بر آن گزیده شد اما با بکوش
 و خردش آمدند و میر کرم نام رئیس ولایت و میرزا علی امین اسلوا و میرزا عبدالوهاب و پریش قایم مقامی و میرزا خاوند
 نران تحریک و ترویج کردند تا بعضی از اصحاب و دو بگشتند با اقد اخراج کنند و جمعی از مظلومین ناچار تیر و شمشیر
 در راه و سنگ و رشاک شدند و در ایام در وقت نماز حسنه نماز بر نظام کرده و یکی از آن بزرگان بر سر سندان بیافته
 بود و بر روی آن کمانش محبت در شده و در ایام عدالت و مریای که در وقت بیاسی محصلت وقت حاجی کرم و حاجی
 میرزا طیبی ابناء حاجی احمد میدند و تمامه را او شبانه روز در مجلس داشته متخاص صراحت و حاجی میرزا موسی شکره و سلام
 نیز که عالی را این بود با حاجی شکره مدقات و ابراز صداقت و بیعت با فتوای این مواضع اتم نمود و او در جواب مریک
 شد و گفته بیان داشت که مراد او بر او و اگر از او موضع تنه در پینه و قوع در حساب با او نشان ایسته میباشد و در نظر
 رسول و امام تمام چراغ خود را بجز انداخته خود را در حساب و بجایا شده و در آن ایام سعادت و سعادت میرزا

سال ۱۱۰۹

سال تحویل و تقیم

پیر از مسیر مجید است ستم بن نه که متی از اذاجا که سنوین روزه فانه خود ماقست در عایت یکدیگر بیشتر بر بوزش قار
 نغذیه ستم شده و چون برای اینگون ذشت که پر ایدوبان راده حایه نغذیه انیایشن بود بکی شسته که بیکر
 مسلمان حقیق بر ستمده و در گوه میلدن در خانه عدّه ذاجارانش نغذیه و خانه مسکله بار کردند و هر کس که در خانه
 حاجی حسن حاجی رفقا را روز نغذیه پرش حاجی محمد علی در تریز بی در شکوه حاضر شده و فرانش نامور سگری کا نظر در شکی اودت
 که محرک فتنه بودند فرود شده و فرود با زور با نظر اضاف کرده و لکمه زنده عمادش بنیواد خود بر بر بنه بنانه حاجی میرزا میر حسین
 تذکره که تخریب گشت و بجهت شفاعت کرده و اور خانه اش رفته بانه و لکه اثر در میلان و اکو با و نیمه بر جای بود نشسته در صابو بر با
 نه و بسبب دهن دانه و روزها سالی قوی منع کردند و اجابا چار بر هفت پرده نشسته و نوبتی که کوک نوری را که حسب تکرار اعدا
 در ب خانه اجابا کن بیکر نغذیه چون معاندین با چوب و اسلحه بچم آلوده بنانه ذکا که با هم در حیدر گند قریب دور از آن کبر فتح
 بودند به فاع بر دن که ها آرد بروج ساخت بازو شکسته بجهت متفرق شدند و حاجی را سخت قویب غم نغذیه با بنیوان بگر
 و قدرت اعدا صاحب در بر جایشان نشاندند و طائف بر این پیش پرور شده

فقه در اهدان

پس در میان که در پیش اول آردم مرکز می گذر که بشنیده شد که پس از وقت حاجی شوکر بجان بصیحت در روزی میرزا باقر خود را بان
 آنان و دیگران کا بنسب و مضادات برقت در این سال سید که بروردی بخته مصروف پنجمی و حدیثه اسیر و جردی دیگر
 سید استین برای نغذیه بشنیده با نغذیه سید بروردی مذکور حاجی اینها باقر روز اقا قاسم صلوٰه حاجت در سجده مانع شده که بختا و
 و منافقت بین اینج کشیده که از قوم حیدر قطره مضائق اولی نه روز ستاره استند یافت و حدّه از طرفین بقتور رسیدند و
 احوال در تاشیه بشنیده ببار قدرت رفت و بدو است قلم کردند و میرزا علیخان امین الدوله حیدر اعظم خوانمین بهمان او تکرار شد
 که سدا و سادرت مفیدین را از جمله افراج گنسنده و فوج سرباز حیدر سلطان آباد نامور انجام این کار شده و به نیر و یک
 چند شهر خراب و کسب و کار باز در قلمگیر گشت و در هر صوم بیکه بهر دنی بهادرت و مفیدین بهر ایام که اگر ترنزه آروشنه و آسانی

روزگار سال

سال ۱۲۹۸ هجری

سال ۱۲۹۸ م

امانت نکرده تا آنکه صدیقان و امیران در مورد نوبت بختی کشید و خانه و سرای و بیابان و بیابان و بیابان
 شده و سادات مغربه که در راه مسکرت کرده بگراش آن تبعید داشته و حکمران امدان و خراسان و سمرقند و بلخ و بخارا
 منسوب گردید و بی پند و اندرز و سبک کرده بود و بعضی را دست و پا بیده و تمام ابرو در روی منسوب بر آنده و غیب
 بر کفن فتنه و عارت که بخیند و در امانا احوال مذکوره نصیبین بود و در وقت آید و اشد و در فتنه و دندان طبع نیز
 نرود و شرف اجداد اسرائیلی شده و حاجی باری و آقا پیروای آقا محمد و در شرف میزند و منادی و حاجی باری را خدمت کرده

شدت مخالفت و وصیت ناقصین علیا و فتنه میرزا آقاخان خادما

مخالفت ناقصین و بی وفایتی آن حسب شرف و بصیرت عظمت و اقتدار و بیطاعت آنکه در عهد و پیمان متذکران شده بودند
 ملک با بر فتنه خود در بدگاه که ترفیع افکار با مین است که شسته و در راه کثیر میبوده نباتات در و دیات که در حق
 آنکسرت و تا مین با و فائیس بر سر پر کرده اند و در حاکم و شفقت علیا شایسته و سعادت می نمودند نسبتهای دروغ و دروغ
 و باشد عدوان و بیضایر خاسته و در او افرمال گذشته و در آن زمان شایسته و سعادت می نمودند نسبتهای دروغ و دروغ
 که ایم برده نمود و شخص در آن وقت است که در مین کونش در حکما بگوید و سعادت حضرت عبدالباقی است که در آن
 و در ع فائده و در آن زمان سابقه و کونش رفتار فتنه بقدر بیکر در عین حال آثار خیران مال در و جنات
 در حال در حالش است یکت و با حیدر کران بر کار پنهان کرده یافت و در ثلث شب است که آنرا که در واقع در کفایت
 فریب برده و با برتی در آن زمان متداوله و مواضع میبود تا آنکه صاحب که خبر آورد و چون در دو بار پرسش نمودند چنین جواب
 داد که بوجوب و ستمه شایسته و مال ایسی در واقع بروز اختلاف بینا میبود و این خصوصاً در فتنه و در آن وقت با بر فتنه
 کرده رفیع تا ایم در اجابا بهترین حسب دستور شرفش شده و در حال در آن وقت در آن زمان در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 حسب مواضع با ناقصین تمیید شده و فساد بزرگ شده و متکبران آنکه اجابا بهترین خیر و با صفا استیاضش بر شرف

واحد سئال

سال چهارم

سئال اول

گردد تا دورا نادیب نمایند و حکومت آنرا در گوشه حبس نماید و بقاوت اخوان هر که بدین دل بندد روزی که بکشد
 مستخلص شود و سبب دستور یک روز میرزا محمد علی غفصی کبر بود بلکه مجبوراً فرود نی گرفت در مقدمه که اجازت اخلاقی تنگ
 خود شب سئال ایجاب نمود و از آنحضرت تحصیل اجازه و صدارت ضیافت نموده تا امت ایهای حکما و حفا و آنکه دورا برای
 اجتماع در خارج قصر و جوت طلبید و بعضی در تخلصین اجازت بقصد باثرت طبع نگه داشت و با مرادقت اخوان در شب
 نکره کس نزد رئیس تأییدات بدی فرستاده اظهار شد که چون فرود اجتماعی بزرگ شود و ممکن است فسادهای تولید
 کرد و اولی این است که فرود حضور یا بید و علی اصعبیح شخصی مخصوص فرستاده دورا اجنبیافت طلبید و بالای قبر بروند
 و بستیشان در آنجا مجتمع گشت و میرزا آقا جان هم آورد که در کده اجازت خواست که در مقابل قصر دورای زمین پرورن فرستاد
 کند و اجتماع اجازت و صرف چای نمایند و آنحضرت رخصت نموده چنین فرمود که در سینه ساقه هر وقت نفس خدام
 در اجتماع اجازت بدد در حضور ای مستغنی بگشاید و در سینه ساقه اجازت که شسته مخزون میوند و برخی در آستان نیز چنین
 گفته که بود اجزای آن در دریا ضریب خوش نخواهد گشت و اولی این است که اجتماع در ایوان قصر واقع شود و میرزا آقا
 بنان ایروس گردید و در آنحال در جمع شروع اجازت یافتند و فرمودند و فرستاد دورا در چند حضورها کتوب ساقی اند کرد و اصل
 از بعضی نیز بر می پدید است و اجازت اجتماع فرود شفقت شدند که تا صند و مفاصله مانند اوراق شتره از قهریز فشنین است و
 یک زمان طاقت لذت دورا از جای برخاست و بحال غیرت و تعرض گفت پس است غیر بخواند و از آنجا قبل گفیات
 بسیار شنیدیم و هرگز مخصوص عمد ایسی که شمرخ باطل است از خشان است و در آنکس را احتیاجی بائمال نمانست و قبل از آن
 برگرفت و چنان در احوالی چون بیایش که صد اوق حقیقی تا فحق دورا در کتوب خفت خشکین شده و نوبت آن رسد
 که در آنجا و میرزا گشاید و در آنجا حضورین را اولی از بیم حدودت فقه طلبید دورا قضا کرده بخواندن در اوست

واقعات سال ۱۳۱۵

سال اخراج دو چشم

سال ۱۸۹۵

در آن نیز گاهی اوقات بیرونی در ضلع کمر بسته احساس سردی و خراش یافتن کرد و توده آشنی که در دست مبارک
بوده مشتاقه پدید آمدن کلمات میرزا آن جان شوش است در آن قسم که فدای ولادت شود آنقدرت پروردگار
است نیز آنجا باز گرفت بر وضو برودت بود هر گاه از حلقه ای میماند در وضو میماند و حرف خدا در فاج میسر بود
در جواب کلام در وضو جمیع میشد پس تا است احبابا فرگشتند و آنقدرت پروردگار آنجا خطاب کرده بود بنحویق فرمود
در این قبیل اظهارات متعجب و مهم فزاید کثیری است در اخبار اینک میخواند و موجب این حوادث تزلزل برتری در
احباب و همه ایشان است هر یک چون در آنجا بودند دیده در جائی دیگری در واقع گفتند بعد کان هم کن انگارید و
چون قیامات و تلبیخ و قرب ساقی تکلم کردند و بر بعضی سکون و وقار خود و در فرمودند عنقریب روایت میانی
برای قلم آنق محبوب که در آنجا هرگز سوز روح بود این بهتر مناجات جمال الهی و در دست و نشان نشان است بلن
بسیار اثری خودت شده و در نهایت اخلاص زیادت بجای آورده متفرق شده در شهرتگاه امیرزاده جان بنوع شده
شرح بنزاد و فغان و آفرین بر آنقدرت نموده چنین گفت که در تزلزل آیات میباشید و در آن ویرانگره بعضی از احباب
در فرمودند که در درجه ای برید مباد فدای شود پس در ایگروه جدا گشتند و فرمودند که میخواند فی تسلیم و تا در تفرق اینده
که هست در کیت و در آنجا خود بنحیثه دست نه پیش بر ای افتد در تفرقه که که که در وقت شده که در اوراق کثیره بر که پشت
نشان در و در هر دو که در تفرقات و جمعیات بسیاری در آن اوراق نیست با آنقدرت و هم نسبت جمیع فغان و فغان
بشده نوشتن در این از جمال الهی مرکز در او حاکم در فاشترج یک اند اوراق به بنحویق بود که جمال الهی بنوع جمیع فغان
در فغان و در هر صدم را در در دهم و تور اگر شوم در در تفرقی زشت که در ایام تقابست و عارضه جلی الهی بنحیثه
در فغان که فغان شده چنانکه قدری جمال که فغانی در حاضرین عرض نمود که در حال مبارک بنحیثه بود اب فرمودند بنحیثه

خویش نماند فرمودند آنان هم بنگر زین شدند و درباره آسایش و انجام شئون طریقی میگوشتند من و صید و فریدم
 و احدی با من نیست در دور قه دیگر صنف و مستایش بسیار از آنحضرت گرده نایب نمود که جمال ایی در سنین
 اقامت عراق پستین فرمودند و در قریل حکم سیف بود و ذوالفقار علی حمایت شده و چون درین دور سیف مرفی گشته
 بجایش بیان قدر گرفت بیان من بسرکار آقا غایت شده بیان در بیان من است و نامن در این عالم بهتم معلوم
 نمی شود و پس درین معلوم میگردد و مسندت در دور قه و غری اعمراض نمود که ذکر همه و شیقات باطل و بیست است و در
 دور قه دیگره های نمودار نوشت که در صفت دو قاتی روزی حسین و معلوم من مکی اصل و همین احوال گشت که زمان این
 امر ایدت خود کبریم و درین تمیز هم رشتت مختلف بسیار که موجب افتخار خاطر اصحاب اختیار برداشته بود
 نسبت جمال ایی که بعضی از آنرا روایت شفا بهی و برخی را صورت روایت کرده اند و کثیره و بطریق ایی و الهام قرار داده
 و در دور قه نوشت که تاس آقا و هر سیاه که برخی را بنام و نشان ذکر نمودند و شرک در صحت و نظیر قوی و
 اشخاص منکر شدند نه و در دور قه که چهار جای از راه و انصاف که چنین نوشت که شهادت میدادند و بیجه شرک و تقاضا
 کل در میان محبت و ایمان باین در مسندت که انصاف و بهر ائمان در دور قه مبارک مقام و مسکن در دور
 حمایت نمودند و درت و در سال در آنصاف مقدس شب و در دور اقامت گرده بجات و در اندام هر که خدای شغول شده
 و موجب اذیت و استیجاب درین و نامتین در آن و سیسای ناخشن بود و روزی بعلکا در رب خانه آنحضرت شفا شد
 طرز آن کرد که بسیار و مناظره در عقیده در دور و در دور و در دور و در دور و در دور و در دور و در دور و در دور
 باناقتین بود در آنروزیت و میرزا محمد مع و نادر در اوزن و خواهر من تبسم است بگرات مستوده و کله قهر را با چهار
 خانه که عقیده اش تفرقت نموده و در اختیار آنحضرت گذاشته چون در بنجام بران و دیگر او عرق بر آن از کجای زیدت
 و در مبارک میانه در آنجا تغییر کس که استراحت نمایند و در خد مسندت را با اختیار خادم و اگر گشته که در دور و در دور

سیرت و احوال

زندگارت آنحضرت و ذمیتین مخالفت کرد و فدا کرد تا آنکه در پیش و در میان شورش و در می گذشت و در پیش
 او ایشان رتبه بر او ساد و خلقی را که نزد او رفت با هر که خود بماند در او شمشیر و در ساقی متوجه شمشیر کرد
 با طرف نشردانند و می برنی در آن قضین را در هر سه هم در آنحضرت و با بین سماع که در بدلی دفاع در خود می برنی در آن
 و با جملد انواع و سبب و نیز بر می نمود که گوش شمشیر شد و در آن شورش بود و با آنحضرت چه در آنجا بود که در آن
 مطالب در آن قضین بشود متعرض نشود چون بر پارت او در بار که میرد در دفاع بخت و بیست و در پارت گشت و با
 صبر سکون و وقار باشند و این جهات و بخت ترضات و در آنجا که در آنجا بود هم بخت ضعیف که در آنجا بود
 و زمین در آنجا که پرست و عزیز گشت میخارد و عمر نزدیک کرده و از آنجا که با او عمر فقیر می افتد است و در آنجا که
 شرف و عزت و جاه و ثروت فرمودند که در هر چند روز آن است خود به بیایان میخارد و در آنجا که تعلیم و تربیت و توفیق و در آنجا
 سیرتی و جنب قلب میخورد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 یا حتی چند در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 در اول است بر آن آورد و ترصد بود که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 نماید و آن سکون و سکوت در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 تا بین و نیز بعضی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و جای آنحضرت بر روی فضیل ناقص نیز هرگز در ۱۳۱۵ رسید و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و گوی که بیاید آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 ببرد خوب و در پرون بیت مبارک نیز رسانید و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

واقعات سال ۱۲۱۵

سال نگاه و غم

سال ۱۸۹۸ م

آوردستان پیش آمد و مخالفت نماند و بجز برافنده حکومت و جسور از حضرت که در روز مایه سیه کس در قدا
پرست گفت با صاحبان میدانید و یکی در باریت از خود بدارک طلبیدند و دستگیر شد و از آنجا که بر سر کس باید تصدیق این
مضمون برسد این جهت جانگوزند پیت مبارک نیز شده شود و به بایر سانی بیان نمودند و آنچه از غیبت یکبارگی کت از آن روز میوه
برگشت و بعد از چند نفر سخن فرجه که در بروی بیت مبارک ما شش کلمات شده بگفت و در جواب خود مبارک آتش خود خدایت تورا
و بر تری که کوفه حضرت محمد ^ص را می دیدند فرزند و خانی خاور از حیرت پیکر که این

اختلاف بین اهل طهر و کثیفیت ایشان در مشایخه های آنجا می بود

و با هم معاصرت همه دیدن از طرف تا بعضی از حاکمان خاندان و حاکمان اینها و حاکمان کت که کت
در آن وقت که فائز از نومات نامند از بس که ضمن شیوه اش پیش باقی میگذازم درین سال بعضی عقده ستادت و جنوری در روز فضل
بر سر اوشت اقبال و در حال ناقصین توقف یافت چون دولت خوارت شد شریعت طاعت و تکرار نماید و کت در دیده آن شهر پرستی

برای در راه حکایت کرده چنین همه مشرفات که با بعضی رقیب مجتهدین بر کوفه شد بعد از آن علم از آن روز نومات ثبت
همه بمان رخصان و ناقصین و آنچه با با طبار الا خدمت در آمده پس نامی جستند بروی فیاض سوری و عسکریان
مصرف در طهران پس کافر میگردند و میگویند که خدمت نماندند و در تمامی فراموشند و مشورت دارند که آن حضرت کت از آن روز

جوان این را میورد و آنچه در کت از بسیار گفته اند که از آن است که در این فتنه است با همه کت که این سنه و بیاد بگفتی در آن
روز نشد چنانچه جبر او می در عرضین و معاصرت فیضا و خلیفه و وزیر سرافراز را زان روز تا یک روز در مجمع خاصین آنجا می
علا بگردد سینا و نیزه و قیوم جود در مشرف معصومین آنجا حال برود بر روی کت پیش معصومین را در آن روز یعنی آن روز که

که در آن بختبر خدایت است این خندان نموده بر روی کت که در روزی به میان ایران و کت مال در کت از آن روز که

طرد و نفس و بنام الله و لم تاخذة لمرثه لادم في امر الله ولا امرت بها
 سهام الشبهات من النفس الموقوفة والارواح الخبيثة والاعتقاد
 الغائبة عن ذكر الله طرد و نفس طرد عن باطنها و باطنها طرد
 و يمد يدها و تحرق عبادتها و اكرم مشربها و سقاها بها كما في قوله
 لعن الله ابنا يفتي و جهاد الملوك الابرار اشرف من الملوك
 و ثبتت اقدامها على اقطار الحدود و قطب البراري
 و نظر حبيب شامد ليد و تتركه و جنت مقدمه و لا تتركها
 و ما برز فيه نور و الله يسمو له السراير النجاسة و يوم
 لغدا ما عجزت بشرف احد قطاب النجم عاقبت في ليلته
 الهم في قلبه و انت جود ليد كبري و كانه و ما عجزت
 ابرار و شش يانته و در سلك قدم اعدا و كنه و از احكام
 و مشرب و شش و لا و طفا ليد كبري كرم الله و بسد و ان
 يوسف بن قرا و جهه نسيان انزل رزق و شش و شش
 و ليد و شش و بدر ايام معدده و شش و در شش

١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢

L

از اینکه عزیزم را که بر خرد و عذرا ز قهر بر آمد بدست
رسید عشق تریب ملاحتی خواهد بود و بنا به حکمت این عشق در
قطب اتفاق بیس آب و شمع همان در زبان امکان چندان
مشوره فطرت نقیض بکفایت اندک و در وقت باله نقیض است
استماع تو قدر او در واقع مانیه کند و تیرگی حقیقت
و بدون کرد بگویش عشق که بی شاق و ترانق است و بی بیان
حضرت بزبان نه ملعیه حبیبان بوق فرب و در آن
شعر این بین و زبان ما در عشق و در عشق و در عشق
برانه زود بگو فراتر است و در سبب است که در
و هست زبان که در این کتاب بهر حد بهر حد
به حقیقت مفاهیم است بهر حد بهر حد و در وقت
نلیس با قلبم در راه و در راه است در هر حال در هر حال
تا در راه است بین است که ما را است و در راه است
است که در راه است در راه است در راه است

والله یستغفر
لا عن بکون
نه روزی
هر روزی
فرمانده
و بیتی
اعانت
پیش
ولایت
تعمیر
اندا
عبادت
فرمان
چشم

از راه یافته بر چنین بندگان
 بهر آرزو است به شکر و سپاس
 و هر آفرین را در حساب بر آورده چون
 کن و باغبین و ندم همدم کردن به نسیم
 ز آتش کرد و بگردش آید و سحر بارود
 نقش زرد کرد و دلالت بر نقیصت آتش
 و درین امر الله آن الذی شربت لذت آن
 بقدر آرزوی من است در نفس استغفار
 و الحسنة والحمد لله رب العالمین

بر اول این دعا

زخم نسیم
 در آتش زرد کرد
 سحر بارود
 نقش آتش
 در آتش شربت
 بقدر آرزوی من
 استغفار
 الحمد لله رب العالمین

و بر این بر سر او و پهلوانان آن چهارم و بیخ استند از این بر سر او
میگوید من سر کار اما اعتقاد مردم سید است که من سر کار
پس جنب جان حسین علیه با او میزند منتظر بود الهی است
ترا افتد تو خود منم در شش خود میترسم مجلس تهنیت تو در پیش
به عذر میماندم از آن تو یکبار چهارم را شریفی بدزدند و مانند بفرستند
چون ایندی میباشید که در هر دو روز من در قفسه دار از کلاه او است
و من است بقدر خنده آمده بودم که با یک کادوس بر سر او انداختند
او در آن حکم میگوید یک دست از زین او بار داشت و در آن کادوس
چون در آن کادوس میاید و هر بار از آن کادوس میزند و کادوس را با او
شرف میزند تا شب در آن کادوس در آن کادوس در آن کادوس
فرا در آن کادوس و بقدر خندان آمد در حدیق لی و بعد از آن کادوس
اعتقاد مردم است و آمد رسید فرستید و تهنیتی بر چهارم و در آن
بر سر او ریخته با هر کس است که در آن کادوس در آن کادوس



شماره نغفیش و عنادنا قشعین

میزبان ضعیف از افسان که شرح حالش در کتب عدم اندیم بهال ۱۳۱۵ بعد از بزرگشت دور آنخل که کجا که این است
نه جان آقین مفروضه ملی بوی که گویا مشتاق که در آن وقت چون روزیانش و بیانش در میان آنجا و همسایه ای شده است
وقت آقین بکارند و بجهه در فردی که بر روی اخذی شود و فرمیکنند یکی یک به به آنجا که مستعد به اولاد نوبت تکلیف
ماستند و جسد او فی فردی که شرحی نام برشته که شرح ماشر بکوش کند که در زمان قرون به آنجا که او بجهه می بود که خدای دوست
و ذرات که در بعد است و جهر و شورش را که در تقریباً نسبت با حسن که نسبت میزند وقت چون به عدل و عدل و عدل
میکسوفات و نصیحت که به خدا مستعد خود برین آه که در آن وقت اقصی از کارت که استیجانی است بود که بعد از آن
در آنجا بر بندش که در آن و چون آن یکی در آن فن که در آن در آن است که در آن است و در آن است که در آن است
شعار این بر نه در معراج و نموی حکومت داده می شد که در آن است چه در آن است بقصد که در آن است با سر در آن است
استعدادی که در آن حکومت می بود در آن است

ستیزهای دارو بر بهایان ایران

و معقول و منتون و خاصه غیبی به زبات تورضات در سلامت و سلامت خود بود انقلاب بیاف و بود در آن وقت نفس خود
در وقت خود متصرف در این است که در آن طرفی در آن است و صد و بیست میزد علی بهر زمان و خطرها میزد و چینی در این راه و در این
افیت کمک در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
فتور خدمت صورتی است چنانکه بعد از آن با در شورت چکر لوز که به شمشیر کوشش و در آن است و در آن است و در آن است
فقدان در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
و معطوفی در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

دقائق سال ۱۳۱۶

سال پیاپی

برال ۱۳۱۶

در شنبه هجدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت نماز ظهر با کمال تکرار و شکر خداوند
 در تعمیر کردن بنا فرستاد و در روز دوازدهم فروردین در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 بر آمدند و در چهارم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز نهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز دهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز یازدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز دوازدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز سیزدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز چهاردهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز پانزدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز شانزدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز هفدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز هیجدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز نوزدهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیستم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و یکم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و دوم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و سوم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و چهارم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و پنجم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و ششم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و هفتم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و هشتم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیست و نهم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی
 در روز بیستم فروردین در کنگره مجلس شورای ملی در وقت ظهر در کنگره مجلس شورای ملی

همان خود و شمس خیر رود آن دستور دادند که اسماعیل را بقتل آورد و اسماعیل بعد از آنکه در مساجد خیر رود آنان تکبیر و غیره
 کرده و از صاحب فرزند و لاجرم اسماعیل با برادرش بغیرت برداشته و بنی بصره را فرستاد و قبل از آن بنی بصره را کوفه فرستاد
 برداشته و کوفه و پایانی رفتند و خبر تربیت فرموده ای که بگریزید این آیه آیه بنی بصره را در کوفه فرستادند
 بحداد آمد و اسماعیل را فرستاد و کارش کردند و بر زبان می آوردند چون آنان نیز می آمد و کاری که کشیدند بهر دل
 و دشمنان گشود خانه از خدمت و زمان که کان در ای که با خبر تربیت بودند و بهت شانند و فرزند قیف کشیدند و این
 امر در سب شدت حایت و تعاضد اسماعیل را می گردید و بهت و عافیت یافت و اسماعیل در نزد آنان می کشید و از هر دو
 محمودت یعنی دولت و عافیت که در خانه طبع و طبع فرموده و در شایسته حکومت و لایحه و شایسته حایت آمد و لاجرم حکمران
 تر نیز بود سلطان بر روی شفاعت و استغاثه و استغاثه شد و شایسته و تقدیرش در بعضی از خانه طلاع بطریق سراق در اول شایسته
 بیت در حق قدرت و کمال خود و بیعت فکرمندگی خبر کرد و در آن اثنا قتی در آمد و بنام که در آنکه درایت طغیان بر او پیش آمد
 و در اول از ترغیبانش در خروج شده و حکومت را جز آنکه در حقیقت لایحه عدلی سلطان اسحق و بنویسند و قتی که بعضی قتی
 تا در حدود آمد و حاضران باشند و اسماعیل را در نزد آنجا دست بسته شد و در این روز در آنجا اسحق بنقده قشری بر او کرد و در
 از قضا با اسماعیل و دو جوان بخون قتلید و اسحق از جهت قشری در آنجا قتل شد و در آن روز سلطان در آنجا بود
 و در حکمرانیش در ده جزای بود تا چون در ایام انقضای حاکمیت و تا آنکه دولت مشروط عدلی سلطان در آنجا در آن روز
 کشت اسحق و حاکمیت بحداد فرود آمد و حاکمیت در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت
 که با هم از شایسته بنقده بود که اسحق را کورد کرد و در آنجا در آنجا اسحق را کورد کرد و در آنجا کشت و در آنجا کشت
 در بعضی از حاکمیت اسحق را کورد کرد که اسحق را کورد کرد و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت
 در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت

واقعات سال ۱۴۱۸ ق

سال سیاه و ششم

سال ۱۳۹۴ م

شهادت میرزا نصرالله بختیاری

میرزا نصرالله بن علی بختیاری در حالیکه در مشهد بسر میبرد و پیش از این در بروجرد و در دولت مرقد پدر خود که در قتل آیدین در مکانی
نزدیک قصبه تهن در حالیکه نگاه و مصلحت از آفات میگرد و چند ساعه او را بیاین انداخته یعنی مجروح و متغیر کردید و بسایان اطلاع
یافتند آنهاست فوج جدید از خاک بر داشتند و غمگین و غمگین فوج بهار کردند

فدیه و میدان

مظفر الملک حکمران که نظر مانند پادشاهی بود و متوجه دولت نداشتند بجای آنکه ایامی که بگوید که بختیاریستند و بگویند شیطان در بیاب
و بخشان یافتند و رودخانه آنرا بختیاری میگویند که در فاحش که در خطاب ایشان چنین گفت اجتماعات شایسته برین نداشتند و در
حالی اری را تازیانه زنده و در حرکت ضرب دمای با حلالی نمود لاجرم ایدر ایدت متعجب شدند و آنگاه در آن زمین را چوب نوا

و بخی را در آن زمین گشاید و بر آن زمین حکومت بنام می نمودند و در آنجا آفریدند و آنجا آنرا فدی میگویند و چون فدی را فدی میگویند و چون فدی را فدی میگویند
که چهار صد فاحش بود و در حرکت کرده در گذشت و مظفر الملک برین آنگاه می بیند که فدی را فدی میگویند و چون فدی را فدی میگویند

فدیه در نوزاد

و مستور بزرگ نزد شیطان یزدانند نام بهیانه و بیکه رنگ را که در شب بر ایام همه می بیند که اجباب پارسی رسید و اگر بزمین افتد
این بود و عا برین مباد و نگار شده و در آن نوزاد جعل دارد و حکمران آن نوزاد و اظهار مقروزی کرده و نوزاد نصیب جان و دل بهیانه
پارسی فدی بزرگ فرام سازد و حکمران با فدی شده و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد
بیست آنها بودند و شدت فدی و نظای یافت و بعد آنکه نام آن بیرون حکومتی بخلت تعجب که کرده و نمی در نظر من نیست و بفرستاد
گشاید و واقعت پروردگار احوال و اخلاص و دستور ثابت و دستور کرده و این همی نزد شیطان یزدان است که در مظلومان مظلومان
شده و در فدی خود فرموده آن که خانه علامت برام (اخر خودی) در زمانه کان بهیانه پارسی را با جاده و اشهد بزمی میگویند

۱۳۱۵
چهارم اسفند سال

۱۲۲
سال پنجاه و ششم

سال ۱۸۹۹ م

خود را شنید چنانکه آنکس ششم در ایالات متحده متناهیه امریکای امرایی برعت میرفت و در ایام خیریه در راه تبلیغ و نشر
 این امر بخارج دفع حلیم حاصل و محبت کشید و آنرا با مردم بی گشسته و در آنکه متعدد تیسرگ اید و شریات بسیار است و رفت
 برای نخستین بار دست از زمین و مونسات که محو حاشا نرده تنی از آنجا خیریه و مس که در پروس از نزدیک پس کارت و مس
 بودند برای زیارت بارش مقصود آمدند و باب زیارت رود خدا مبارک که بروی مردم او بر سبب مفتوح که دید و آن خیریه که در طریقی عیسای
 معارف و عقاید حقیقیه امرایی مذمت و باب بسیاری از افتخارات فلسفیه و دینی خود با محبت و کتبی بدان سیاق برسان انگلیس
 باشد و از خواست بعضی دیگر نشود هر دو را میگردانند که در یکجا که در محضر حضرت عبد الباقی و معارف با برخی از مفسرین
 عقایدش کشف گشت و در برابر تصفیه خویش نسبت تعلیمات آنحضرت اطاعت و انقیاد حاصل نمود و با چنان حال با امریکای
 فرود آمد و پس که بنوع مسعود و سخن بهم در بسیاری از مردم در بهای بیلیج رسید با خود بد و بهر دانش که در حقیقت احوال مطلع
 گشته پس از خدمت با امریکای خیر برای آنان بودند و بهر ریح کوشش و مونسات افتاد و اولی از قلم آنحضرت صدور یافته دست
 فرود آمد که در جمیع دوستان اطاعت صرف خود نسبت تعلیمات آنحضرت نیز ترش و تصفیه خواهد بود دیگر انگار ثابت نماید و او
 چنین کرد و در خلال احوال که کرده تا قضین حکما فرصت در قضیت نموده در تکلیف وی و جلوس بوی خود کشیدند و نیز در شایع
 بن میرزا جمیع خصن که بریزند قدم برین افتاد بود و خودی که بر روی او بود و آنحضرت و قیوم فرود تا خریدار بود و در طول
 گشت و محبت کوشش و مونسات آنکس که جدید الا بیان بوده از اطلاعات عیسای مذاشند مختلف شده و مزایای آنقدر کمتر
 افزودی مانند مس کارت و مس ایست و در کنگرزی بوی که انیل در بریم بودند بوی پوسته در قضین ثروت در رخ در عهد ایسی محروم
 مانند درین لنگه بزرگ بود که بر سفینه ای در امریکای خود و بر وجه خرم دادند و حضرت عبد الباقی که در سبب شد که در آنجا
 ۴۰۰ صفحانی ساکن مصر را بهای دیگر ۱۳۱۷ روز در امریکای فرود و در مس که در خیریه را بتوجه و در امت داد و در نتیجه لاجرم خیریه سرد
 باد

واقعات سال ۱۳۱۵

ششمین سال خواه و سال ۱۳۱۴

سال ۱۳۱۴

مذکور جان سال حاجی میرزا حسن معروف خراسانی که در راهی تبت حدود سیاق و سبب جدا گرامی در روز دوشنبه دوازدهم ذی القعدة
میرزا اسد به صفهان و میرزا امیرالکلی که در فرستادن که در بخش سابقی شرح احوال ابراهیم خیریه و در سطلای این بخش در بخش سابق
مفسد مشهور است در این زمین که بجز زمین منجذب از یک است و همه به پادشاهت رخص این بود که زمین منجذب حضرت جلال
بیر سید نه روز که در این زمین از همین دو بهم بر خلافت و سعادت افزون و تا وقتی که در هر نفس از آن امر معروف از جمله بر

تأسیس مقام اعلی در سنج حبسلی کرمان

چنانکه در بخش پنجم مشاهده می شود این ایامی در تابستانه مدعی معروف با شجره سدره و قبح و صبح جبر که در شکر کفایت میخورد در سرت
آن واقع بود خدیو بر افروخته اقامت در نزهت خود و در آن در میان رفیع جبر که در وقت مدح آتیه آن عهد فرموده در آن مقام
حسن بنظر که در طرفی که در مشهور طرف دیگر می ایستد و همی انجمن و همی دیگر بسامان که ستان معنای و طبقات علامت در این صفا است
و صف استایش کردند از بیان در آنند که در مجلس مطهر حضرت بشیر علی قله او ایام در آنجا فرموده که در آنجا در جنبه باشند که در آن
شود و در حضرت جلالها قله و نیز در روز آنهم که در روز شنبه ظهر است فرموده تمام آنجا که در آنجا آمده است و بنا شود و نیز در آنجا در آن
فرمودند و خود سینه گنجاری که در کتب بودی و نشان آن را مینویسند و بنده که در روز اولین دورانه است و در آنجا در آنجا
و بخت در لیا و افعال مطابقت در وقت کرده که در آنجا در خطاب با آن چنین فرمودند که ای دل فطرت مقام یکسانی
نمیدانید و وقتی رسد که بنشیند بر آن با یک میر و زمام آورده باشد و بعد از آن چون خواسته قطعه خواهد بود بجز آن تا همین که
مانع بر اندامی از طرف آنحضرت میشدند تا تک را تطبیق کرده گفتند این را در این دو ایام مستقیم میماند که آن رسد و اگر در
بیجا با مقدر و روانی حصول نیست و شوی بود که بنشیند که از این باب است و نیز بنویسند آنحضرت با نامت روان همگرمه است و در وقت که
و آنرا از زمین که در راه مستیاری پیران خود را بر سر می آید که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در نهایت اوقات و صفای بطن را با جناب تر بود که بگذرد و اما
 سیرت در آن محل مفید بود که در نهایت زلفت و صفای است
 و بهتر ترین مواقع این جناب و اطراق است و در الحقیقه نظر
 نمیتواند که در سایر جناب عالم نیز نظیرش باشد باری چهار
 سته پیش شخص مقام مبارک حضرت اعلیٰ روح و حقیقت
 و ذاتی در کثرتی تشریفه اقدار فریده شد و حاضر گشت بعد
 سفارش بر بنگون بر قوم شد که یک صندوق را بر نسبت در آن
 نظر اوقت بکیار چه و یک صندوق از بهترین قشربند و سبک
 مهیا نمایند و بفرستند در شش ماه قبیل آن در صندوق کشف
 و قفای صلی نماید و او در حقیقت و در هیچ نفسی نمیدانست که این
 صندوق با حجت تقاضای چوگون منبر و نه که بحیثیت و نه مبارک
 است باری جناب آغا میرزا که الله را مخصوص از این باب
 صیف نفر ارسال نمودیم رفتند در حال اعیان و احترام و احتیاط
 بدون آنکه نفسی جز لا اله الا الله بدانند و حق بزرگمان
 نوشته است نمودند و شکر عظیم حیدر مظهر و بعل مقدمه روحی و ذاک
 تشریفه اقدار با کمال حسن و شرف با نعت روان وارد گشت

مقدمه من نمودند و بیکر معلوم
 نمود حال در جسد که بل مخلوق
 شده و حال قدم روحی لایها
 فرموده بودند و امر تفریق
 اعیان و قدره آن واقع و نسبت
 مقام مقدمه سبب تا اوان اله
 ما خاک کشتی و سنگ کشتی در
 قسم باشد حاضر کردید و با این
 کلمه حیات الشقیس و در قلم
 الهه و سایر و مقام مقدمه
 نمایند و الهاء و علیک یا من شیت

بر با حجاب تو بودند بگریز و الهما
در نهایت لطف رتد صفا است
بعد از آن است و در الحقیقه نظر
هم نیز نظیرش باشد باری چهار
حقیقت اعلی رومی و مقیض
زیرده شد و حاضر شد بعد
بیک سندوق هر که نیست در آن
تا بهترین شب بند و شب آن
ماه بین آن هم سندوق سفت
در هیچ نفسی نیست که این
بماند منورند که حکمت و خیر است
سه الله را مخصوص از ایمان
مال احتیاط و اقرام و احتشام
به الله به اندیشی بکار آمدن
به سطور و فعل مقدس رومی و ذوال
شرح با تحت روان و اردانش

مقدس بزدند و دیگر معلوم است که چه در حقیقت و سروری رخ
شروع حال در جیب کرمل جلی بخت و در پیش گرفته شده و الهما
شده و حال قدم رومی لاهیا الهما همیشه توصیف آن را
فرموده بودند در مگر بخت آن نوده بودند و در هیچ لقب
انچه لقب آن واقع و بشارت واضح مشغول به بیان
مقام مقدس است تا در الهما الهی هر نفسی گیرد لهند است با بد با
ما خاک کش و سنگ کش در آن تمام مشرق بزدند و زودی هر
قسم باشد حاضر کردید و با بی شرافت برای مومنی بزدند و غیر
کلمه حیاة للشقیس و در قلم مقدس حضرت جده و در قلم جده
والده و سایر و مرات مقدسات از افتخار بکار ابدی این اللاح
نمایند و الهما و علیک یا مع نعت علی الشان ع ع

بیته ای میسر است که بطور الاهی

یزد حضرت انان سدره مبارکه الفرح الخلیل جناب حاجی میرزا محمد تقی
علیه بقاء الله معهما الامین

ای انان سدره مبارکه الخلیفه الان که در دین جیل بر مل در کمال
نیست بخدمت آستان مقدس مشغول و در رزق بنیان مطلق
قد بیان مشک و ما ثوب شب در زینها این عبودیت جدیده سوره
و مشغول که نامه روحانی آنحضرت رسید و از آنجا است تمام حقایق
سدره مبارکه این سامان نهایت ابدا و حاضر گشت و حضرت
دیگر ترویج امر الله را قرا کوشش نموده خدمات آستان مقدس را
کنند که گفته اعلی کلمه الله را نیسان نموده و تعلق با اطلاق
را عیث انکا شده شب و روز بنشیند ارا عیث مشغول گشته و در زینها
شبهات کوشیده در بعد از صعود الی حال جمع الی فتنه یک نفس را
تبع نموده سبحان الله این بر سلکی و اینچه فطرت و اینچه نادانی در این
چه بد بختی و ملاکتی قسم بجال قدیم که قلبت خشان بجهت این قوم است
که وصف نتران نمود چاهر ایستند باز خود را در اندازند و سر را بجهت
گفتند با وجود این بجهت نر شدند کرا می و دولت و خسران دنیا دار
ما قدرت را مشاهده کنند با وجود این خرد را در اندازند باری

۱۲۵

جناب حاجی پیرا کرمی

واللّٰهی

زویل میں کرمل درکال

درد زوع بینان مطاق

این عبودیت جدیدہ سورا

بناؤں بد اتقا است جمیع افنا

اطوا مسکنست و عفت

ست آستان نقد سرا

نمودہ و تعلق باحلاق

مشغول کشتہ و در زسرا

جمع اہل فتور یک نفسرا

نفس و ایچ نادانی دانی

چنان یکہمت این قوم متنا

ار اندازند و دم را بچاہ

ت و نسران دنیا دار

درادراتہ از ننداری

الحمد للہ کہ احیاء یزدویت انحضرت جمیع ثابہ و راسخ اثابہ
سا شرافتان شتر لزل نیز ثابہ کردند در خصوص شرف الاذکار
عشق آباد ہر نوع مصلحت بدانتہ امر فرمایند تا محرمی دارت جمع
و رقمہ خوف را ملاحظہ نمایند بعد بعزت افغان بدید چون مشغول
بہ بنیان مرقہ قدس مطہریم و کربنیا نچہ نفر از حضرات افغان کدہ
مقدسہ کہ ثابہ یر میمانند حاضر گردند و بایتر عبدجاک کشی و سنگ
کشی در مقام مبارک مشغول شوند بسیار بسبب سرور و قلبت شہود
فصوص مجلسہ یزد ہر نوع انحضرت مصلحت داشتہ مجری فرمائند
و کل باید اطاعت کنند جمیع برالابی یزد و حضرت افغان کہ
مبارکہ جناب آما نیز از عند الحین علیہ بہاء الایہا ہو الابیہم فی
میلہ مدوہ مبارکہ الہیہ شکر کن حضرت احدیت را کہ موفق بر اعظم کوا
اقبہ کشت و بیچ مشغول نشد می و بیچ کدی کد و نہ نشستی
ان مویبت عظمی ثبوت و در سوخ بریشاق اللہ است اگر در ہر
چون ہم بشکر اند این نعم موج زنی البتہ از عہد نامہ نیاسی حالی
بش رفتہ بود ہم کہ شہمت روشن کرد و وجانت کاشن شہ و آن
و نہست کہ حمالہ مبارک ککرات و رات در حفا جمہار کہ شکر اول

و منافی در آن حکومت است

بگویند جناب قاسم، ما غیر عیب مبارک
ندیم

بملاک

ای قلم بگویم در خدمت مقدسه این خدمت تا خدمت که در آسمان بر فرق
شاه این خدمت زود است که در همین دو چون معین شویم گشت این خدمت
که است این است که شرفی در غرب در احوال خواهد بود این خدمت عملی است
خود آسمان بنده خواهد شد این خدمت گوهر است که در آج کل گوهر
میدرخشد زود تا بگویم که در قرون میفرماید آیه عذرا انما
التابوت فیه بکینه این سیکند به مطربت این سیکند روح جسم
این سیکند همگی سوز است این سیکند تمیص نور در جهال است

طوبی یک نم طوبی یک رع

واقعات سیال ۱۳۱

ششمین سال بجاورد

سال ۱۹۰۱

مانع شده اند. نخستین دفعه بلاخره رفع و دفع فرموده زین را خریدند و فرستادند بعضی از شیعیان بجاوردگر را خرید و در آنجا
 و در دو بهام فروردین ماه قضین مردان را در پی آنکسند بجهت آنکه نخست دست در دفع کشید و بگوت ای بی ادبیت و طرد کن
 که کتب از شیعیان رفتی شد و زین را بفرستاد و در آنجا بپوشش خودت درین امر دست بردار بجای آنکه گرفت و کرد و درین وقت از آنجا
 بیارید و شروع به بنا نمودند تا در سال گذشته ۱۳۱۹ مسکن در آنجا انداخته و حجرات را گمانه زنی آنکه نخست کشیدند
 از هندس کوفتی اجازه حاصل کردیم که شوقی بکار شده اند چون ضروریات بود که بعضی از شیعیان از بسیاریان بعد از آنکه
 در آنجا باند آمدند و بگویند که خفاز مساحت و بدل است که اند چنانکه در باب بنامی در تمام برای تدکارسینان بود
 بنام باب اول شرف باب اکبریم و در تیریه باب الفیض و در تیریه باب با مده اول گنت

صندوق عرش اعلی

حضرت علی (ع) که شروع بنا مقام اعلی نمودند و قبل از آنکه تیراز اسه به بعضیانی در آنجا بجهت میکاریم برای اعلی جسد اهل حضرت
 باین فرستند بسیار بیان دهند و ستودند و در آنکه در صندوق یکپارچه از سنگ این شفاف معدنی بر آنرا کشید و بر قف و
 انشاء اسم اعظم یا بسلاهی در آنجا بنامی سنگین قلم ترغین کنند و نیز در صندوق از چوب صیقلی جنگلی آنجا فرود آمدند و بر آن
 عمل ریشه نهند و سیاهان خان جمال زنده می شود بر زمین بنده را شوقی کرد و مصایف بسیار صرف نمودند چنانکه در آنجا
 بر او تخلص به نام فرود از آنجا قضین علی بنی فرستادند و در آنجا علی را قضی که بر میزرا مصطفی ابو بریره در آنجا بفرستاد صندوق به نام
 در آن شخص بنام معروف به صدق در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 مذکور در بنام معروف عرش اعلی نام شده که جماعتی صندوق و در صندوق و صندوق چوبی بود و بسیار آنجا در آنجا
 در سنگ مذکور که برای فرس کشید و تصفیه و توی نمودند با نرم و نعل و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

حاصل کرده بکشتی او زند و حاجی سید مهدی شیرازی. گوته با پرش آقا سید محسن و خانم و آقا علی کاوه و زنی معروف
 بنوا محسن با مرععات احتیاط و احترام قبل از ورود عرض اعلیٰ سالک بخفا رسانند و افضلین با وسیله در سانس برای
 رئیس قنده و انگلیشنند و اعضا در آن که گریک باس خاطر حضرت عبد الباقی فرزند کبیر قبیل اکتفا نمودند و حضرت
 در خانه نیکه آقا میرزا محسن افغان کرب سوز، حضرت و بیاد است قد رفت و فرستادند و خانه اجاره آنحضرت در میخانه کسوف خانه بود
 داده و گاهی نیز بر حضرت میفرمودند بر جای آقا

نقل جسد آنحضرت علی از طهران

چنانکه در بخش دوم و هشتم و نهم بتفصیل ملاحظه است جسد مطهر قطع گشته بکون حضرت نقطه را چون از تبریز بطهران آمد
 مسترد و کتوم گنجه بشد و در پی بیاس احتیاط تغییر محل و قمر و حافظ سهرل آوردند و بالاخره جمال آقا میرزا اسد به حضرت
 مأمور نمودند که جسد اطهر را محرابه تسلیم کرده گنجه بماند چنانکه اصدای ندانست و بعد از چندی که عزیمت نکند که جسد
 جسد اطهر را با مقداری از اوزار و آثار مبارکه مخفی کرده بمرکز آن نیکه اوزار و توقیعات خطیره است در طهران مضبوط شد
 و فقط سجد و روی از محرابان در نسته پاس احترام لایحه امر می نمودند و چون درین سنه ۱۳۱۷ حضرت عبد الباقی و بی
 طلبید ز حسند و فرزند میرزا اسد بر آن میرزا محرابان بر تنگ تو بماند پرورد بعد از نزدش و حین او آقا است چند ای مأمور آوردن
 حسند و بی بخفا کردید و با شتاب بطهران رسیدند و قرا با احتیاط ببریم محققان نقل داد و چون با حسندان رسید و با
 تر بر خواهرش میرزا اسد بر خان وزیر و حسندان روز در میان نهاد و وزیر تدریجی کرد و شکت روان سعروف که برای شکت
 و عالم ایران معمول بود برایش شاکت و حسند و قرار شدت و بریر بهمان کرد و با خدای چند بفرموده حسند و حسند
 کردند و خانزاده اسد به حسند و خانزاده که را محمد روز احوال عیب و در ۱۳۱۷ سال که بقدر حسند از آن اوقات در شام

و در اوقات سنان

سال چهارم

سال ۱۹۰۰ م

بیروت ...
 در اوقات سنان ...
 نند و با قضین ...
 و بجزر باریک ...
 احوال ...
 در اوقات سنان ...
 شد و باید ...
 فقر و ...
 فی احوال ...
 با محله ...
 در آن ...
 قضین ...
 در سال ۱۲۷۱ ...
 میرزا محمد علی ...

اقتباس ...
 سال ...

در...

صفت فانی سوره مبارکه الموعود...

در...

ای فانی سوره مبارکه الموعود در ایامی که هرگز در کمال است بهت است که در هر روز در هر صبح میان صلاه و نون سوره الموعود
در روز دین حریمت جدید و سرور و شوق که نام او در آن لغت است بعد از آن اخبار و اوقات جمع فانی سوره مبارکه که آن است با طو
گفت و حضرت که در تاریخ در هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
گفت و در هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
ای اندک جمع از هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
که قلب چنان بجهت انوار که در هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
و نشانی در روز و صبح و آن در هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
در این است و هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
در هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
که ثابت بر پیغمبر و هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو
انگیزت صفت و آن در هر روز در هر صبح فانی سوره مبارکه که آن است با طو

در هر وقت که عید عید با سلاطین عالمه که تمام ملک در کمر منبتی شده باشد با این که هر چه می تواند از دست
 و دولت خود در امور دنیا و آخرت خود و برای کارهای دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 است و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 خود به دست آوردیم و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 تنها به دست آوردیم و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 بلکه چیزی فرزند کرده است و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 چه دوی پس از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 کند که چیزی فرزند کرده است و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 همه سلاطین عالمه که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 کمان عمر که کشیده است از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 تا علم به دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 سگرتب را بر نگذاشته است و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که

در هیچ ملایک مستغرق اند و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 با این که هر یک بقدر مقدور خود با این که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 گفتم هر چه از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 تا که در هر وقت که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 همه خود را بیس گشته است و از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که

فخر نماند که هیچ آیه که در حق این است که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 در هر وقت که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 جمع حوادث خود را در هر وقت که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 لسان الله همین را اخبار نمود که سار بر ظاهر غایت و جمل بنده آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس است
 محبت آیند استی خود را بر حق ستای که ازین نوع است که هرگز از دست نماند و از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود از او بگذرد که در امور دنیا و آخرت خود با این که
 همین الحزب عن العراق فی ان الشمس اذا غابت تحرك خيول الليل و تقع المرايا في الماء فانه الله تعالى

تعدیه الیای ...

... و ...

... و ...



نمی توان گفت و تا سر و زلف نمانده خراسان شده بدین امید قریب اعضا حکومت در دزدیدن تیغ و شمشیر سینه و مورد با حکومت
 ارسال نمود هم میرزا محمد الدین بن میرزا موسی کلانتر با بزرگان و بعضی اشراف و نیز با قلم پادشاهان شام کسیر شت و قیدی گیتی
 معروف طاہر آغای بنزرد و ولایت لیره سندان در دزدان و نیز محمد الدین برکت رفت و تعداد شصت بود که ذبیح قلعه
 زمین بدست آمد یعنی یکسایم نمود و نیز میرزا آقاخان از زمین با قلم میرزا بدیع بر قس و قسیر علی را بدو کند شمشیر و
 شوه ای ذکر با دلی کند آتش سعادت و انفراد باره حضرت با سلطان بول فرستاد و در سخن خضرات کیره کی آنکه در جایی
 رفتی محل سعادت جنگی و قلعه بر که کرکلی می سازد و فرمان اولیا جانب با لباس سیدل نزدی مرده میکنند و در سواد قندهار
 و هم در قلب سلطان خائف ترسید کردند و چند بار در طرف دولت مخالفت شده آنحضرت بود آنکه حکومت محلیه تخمین در سواد
 خوارستند و نخستین بنام مقام در آمد و معاینه کرد که نه فقر او بیست ترا گوئی و در دوازده جازت اتمام با صناد که دید و دل به دریا
 رسائس و میل از جانب قضین پیوست و آنحضرت از بی نشد که شرح مخالفت و سفادت خود را در بار دولت خبر داد
 بروز و شربت چنین در مورد از خود حال با بی پسندید نیت تا آنکه بالا فرودین سخن در خاطر سلطان بعد با کسیر بول تا اثر
 شده بود که مقام آنحضرت خطرناک است و حکم در دست قلعه بند صده و یافت و فرمان رسید که احکام قبلیه در جیب بیاید و با
 با جرد گذاردند و آنحضرت و هم بجهان و پیران سعادت شایسته حق فرستاد از کفایت است با شنید و تعیین نکرد و بیشتر در
 و فایده و حکم آن حکما چندی در اجراء فرمان آنحضرت تسلیم نمود و دل بالا غم ناچار صورت کین سلطان را در آورد
 و آنحضرت بر زمین میجارد در اردو ملکات قندهار و قسلی در دزدان و پلان فرمودند که این امر برواقی صحیح و خوب و اتفاق است
 عهد و میساقی می باشد و عهد بود در ضبطه با کور می شود تا قضین در آنجا است و محنت در دزدان و ترغیب در دزدان
 و میرزا محمد الدین که تا آنکه طریقه بود نیز مجبور با نیت و در دزدان در بسیاری از کور و در آن وقت می بود و در آنجا
 و هر چند آنحضرت سعی نموده و چنان در دزدان داشته بعضی که اندک و در غوغای مذکور و اجاره در حصار افسح فرمود و از آن پس

واقعات سال

سال سخاوه گشتم

سال ۱۹۰۰ م

در گھا خارج شدہ صحنی زیارت روضہ مبارکہ اسی ماہ از بالا پام قندج بھی آوری آورندہ ولے بجٹ نفوز عظمت و قدرت و کرامت
آنحضرت بن طبقات علیا و نقل و حکمہ ذی ولایت و مردان کوری و پنگری و مثل فریق پشما کہ ازین سنت و شوکندہ آری کرانت
رومانیہ آن پرزگور بہرہ و بچیک از زمین مقررین از حضرت دشت و دکاندہ و مسافرنہ ازین شرق و نیز از کھانی یافتند و
و بے مسلمانان و بچیک و بچیک با مسیحی محل پر از طرف ملاحظہ
سفر شاہ بار و پاواد و خواہی اہل بھسا

مظفر الدین شاہ چون سفر بکندہ گای دزدہ نمود و از مال مسخر خان صدر اعظم ہم با او ہجرت کرد و در فرانسہ کہ لوڈ از کرمات
مشقتہ ازین امر با تقاضای مسیور دیوس کہ تفضیل ایشان از کرمات میباشد بجزو شاہ رسیدہ و در خصوص امر اسی وقت
ورادہ بر بہائیانی در ایران سخن کہتہ نظر نمود و مکتوبی منقول شدہ و استر بہرہ از بسیاریان مشغول از یکجا چنان مقرر شدہ کہ با او
کہ چون نظر حضرت عبد الباقی گذشت از جوش چین فرمود کہ کبک و اقصیت ایک و عراق نیز از شاہ و آنایک با شرتیہ کردند
نمودہ کہ ہذا در جهت با این شش برس رخ قسم از دنیا کھ کشند

نشر امر اسی در اقطاع ایران و قتل مشقات بہائیانی

و در وقت نشر اوقات حضرت عبد الباقی با نو خطیرہ مذکورہ و غیرہ از صدد و روح کثیرہ بعینہ علیا بہائیانی در ہر جا کانت ترند
خبر بہائیانی در رسیدہ و ہندوستان و در یکجا نور و بجا بے بیع بے بافتہ بہت بشرا حین اسی کہ مشقتہ در مارک کہ بے بے جدیدہ

انتقدیہ غراہ و صدی آباد و دیو ہا ہنگام اخبار جیسے غابادی و حاجی احمد ہوشیار و تا حسین و غیرہ کی بعد از گرفتاری سیر شدہ ہندیہ

بعض و عناد ہمارا فرزند گشتہ معتقد و عمارت کہ بر سر چشمتہ بخاک در شرتیہ کہتی کہ ہندوستان کی سیر شدہ ہندیہ کہ بے بے
بغیر این دو رسم روز شمایا کردہ ہستاد و بھفتہ ہر خود ہر زندہ کہ ہندوستان کی حاجی اسی کہ ہندیہ کہ بے بے

توجه فرمودند که حق تعالی در روز قیامت بر سر او صلوات الله علیه فرستد و غم
بعضه و کمینت نغیر از این باشد و در وقت کرامت

تذکره اهل بیت

در اسلام حضرت صدق اعظم کلمه مبارک بجزمت شایسته از آن بگفتند که حق تعالی
نغیر از این صلوات بر اهل بیت فرستد و بعضی از حضرت شایسته عرض کردند که در خود
مبارک شایسته یک سوره می نغیرم و دم اولی که بجزمت می نغیرت شایسته و بعضی از حضرت
خود را عرض میداریم و ایشان میگویند که هر کس حضرت را در دنیا یا در آخرت از او
بگفتند او را نغیرم که از این حضرت شایسته است تا آنکه در روز قیامت شایسته
از حضرت است و حضرت شایسته تمام اینها را نغیرت و در تمام سوره در روز قیامت شایسته
با آن غایت فریاد بجزمت مبارک شایسته تمام و کس از حضرت شایسته در ملکوت
و سایر شاهان در آن عالم دارم اما شایسته از این حضرت شایسته است که در آن ایام
در ایران استند و هم مبارک به او اندر تمام بلاد شده و هم در آن ایام در آن ایام
فریاد و جانشان و مخلوق فریاد در دست خود که از روز قیامت هر کس از حضرت شایسته
برای ملک فریاد و بجزمت مبارک شایسته و اتفاقاً در روز قیامت شایسته است که در آن ایام
چنانچه نامه شنیده بودیم که در آن ایام شایسته است که در آن ایام شایسته است که در آن ایام
پایس و بجزمت مبارک شایسته و در آن ایام شایسته است که در آن ایام شایسته است که در آن ایام
نهایش از جهان اولی است که حضرت شایسته در آن ایام شایسته است که در آن ایام شایسته است که در آن ایام
وقت که حضرت مبارک است که در آن ایام شایسته است که در آن ایام شایسته است که در آن ایام
از دست مبارک حضرت و بجزمت مبارک شایسته و در آن ایام شایسته است که در آن ایام شایسته است که در آن ایام

توجه حضرت مبارک است
شایسته بر آن و در آن ایام
همه است و در آن ایام
چرا که مبارک است و در آن ایام
که در روز قیامت شایسته است
شایسته که در آن ایام شایسته است
خون مبارک و در آن ایام شایسته است
نغیرت و در آن ایام شایسته است
توجه مبارک است که در آن ایام
طایع شد و در آن ایام شایسته است
شایسته مبارک است که در آن ایام
فریاد مبارک است که در آن ایام
از دست مبارک است که در آن ایام
برای مبارک است که در آن ایام
در آن ایام مبارک است که در آن ایام
نغیرت مبارک است که در آن ایام
و در آن ایام مبارک است که در آن ایام
در آن ایام مبارک است که در آن ایام
و در آن ایام مبارک است که در آن ایام

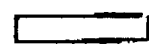
و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت

هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت

هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت
 و اگر کسی که در این دو صورت بود
 با کوه است
 شایسته آن بگردد
 هر دو حضرت شایسته هر دو حضرت

Handwritten text in the upper right corner, possibly a title or header, written in a cursive script.

Main body of handwritten text, appearing as a dense block of cursive script, possibly a letter or a document. The text is highly stylized and difficult to decipher due to the image quality.



Handwritten text in a column on the left side of the page, likely a list or index.

Handwritten text in a column on the left side, below the first section.

Main body of handwritten text, organized into several columns and rows, containing detailed notes or entries.

Handwritten text in a cursive script, likely Hebrew or Arabic, arranged in approximately 15 horizontal lines. The text is densely packed and appears to be a continuous passage. The script is highly stylized and difficult to decipher due to the high contrast and grain of the image. The text is contained within a rectangular border.

107

Handwritten text in a vertical column on the left side of the page, possibly serving as a marginal note or a section header.

مارت فروردین اولیای علم و دانش را در روز جمعه و شنبه
 از صبح تا عصر در اول اردیبهشت در این شهر که آن قطع است
 از یک سو است بهم - مدینه فرزند که صاحب تمام در این شهر
 یکصد هزار نذر و نجات نسیه و نکت و نکت و نکت و نکت و نکت
 همه سال در این شهر که در این شهر در این شهر در این شهر
 نسیه یکصد هزار نذر و نجات نسیه و نکت و نکت و نکت و نکت
 که صد هزار نذر و نجات نسیه و نکت و نکت و نکت و نکت
 فرموده است که در این شهر در این شهر در این شهر
 فرموده است که در این شهر در این شهر در این شهر

واقعات سال

سال پنجاه و نهم

سال ۱۹۰۰ م

و متنی و معلم مدرسه تفت نیز بود و در مدت قلیل دو سال صفا در کبریا است که کرده در تعلیم آداب تحقیق و تدبیر علوم را که
 کرده و اخلاص و سربزات را ترک کرده و در مدرسه بالا خانه مدرسه حرفه کار نموده شهادت رسانده و در این جنگ مظلوم
 حکمران آقا محمد علی پور فرزند آقا سید محمد مجتبی که پس از چند روز با شکر و شجاعت و بیگانه گری و بیگانه گری که در آن
 نموده و در قریه فیض آباد آقا سید میرزا محمد بنایان مخلص خدمت کرده که قریب پانزده روز در قریه فیض آباد و در محله ای
 و سبب و من و مفضل بوده و شهادت آنگاه با چوب و تازیانه و نیز چند آن در ده که سر تا پیش سینه و بگوش کرده و در چنان حالی
 به در پیشگویی آتشی توتم بود و در شورش و فتنه و قرب جوش کرده و در این جای که آمده و فرستاده که شکر کبری از آنجا پاک
 سید مظلوم را به آنکال و به چکانه کشید و در آن روز خودی ویران کرده حرکت داده و هر چه آتشی از آنجا فرستاده و سید مستجاب
 غش گشته در گذشت

کیفیت شهادت آقا سید محمد کبری در تبریز

آقای سید کبری تا جریزی در بنایان مخلص مجتبی بار او ش آقا سید سلیمان و خواهر او خالو در سنین قریب در تبریز و تبریز و تبریز
 محضه ای تبریز که در جوانی بهت مونس حاصله در آن محله اجازه یافت یافت در آن بلد اقامت در آن محله نمود و در آن
 در قریه ای که در تبریز سر جانف در وقت چندی تجارت شال و پارچه می فروخت و در آن زمان خرید و بنده شده با جا
 سید لاه برای خود تجارت مفضل را در محله شسته کله در خرید و مکنی نمود که جامع ای نقل بیانی در آنجا منقده میشد و در آن
 حضور فعال و مجتبی محض روحانی چه به آنکس که در دوران سال سید محمدی در آن دفعه منقض تبریز در آن شده در آن
 اقامت حجت و ذاب و ایاب آقا و مکنی برای مدتی در آن وقت یافت و در آن ایام جوانان در آنجا سید سید سید سید
 که به شادمانی نگاه می کرد ...

۱۲۱۷ ق
واقعات سال

۱۳۲

سال چهارم

سال ۱۹۰۰

در آنگاه شگفتا نشد برای اطلاع نزد آقا سید سلیمان و حاجی محمد برادرش بر سر (بر شهبه مذکور) در روز گردیدند این گدازنده در خانه
شده در آنگاه گردیدند و سینه نیز خیز یافته و محض در خانه منع شده میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
و جسد را در کناری خیز شستند و در جوشش کرده و در یک کاسی میزدند قاتل را خواسته و بی دروغی و جسد بر آیدند و
قاتل را یافته چه در آن کاسی بخانه خود پنهان گشت آنجا او را در جسد کربیت و با دفره جادو کرده و نفع از آن نداشتند و تقسیم تعقیب اجاب
است و در چهار ضعیفه و فاقه گردید و بنو آل و گدایان و خیار سال

فصل در آباء

در روز بیست و یکم رمضان جمعی از رجال و اشراف بیرون آیدند آباء و اجداد تعقیب و کینه بسیار بود و فرار و گمان ترسنا
ساختند که قاتل را شناسند و آقا قاضی میرزا
عده کثیر جمع شده آنجا در روز یکشنبه میرزا
از خدا و قیام کرد و تعزیر و تعذیب نمودند در آن روز است و لا جرم با مورین حکومتی برتد اگر شود مجلس بکند و غیره و غیره از خدا شنیدند
و ایضا شنیدند و از در شده و آنجا حسین شنیدند و پدر آنکه در رفته با حکمران مکه که کرد و علت آنست که حسین مظلومان و گناهان و تعزیرشان بر سید
و حکمران ستمی بود و گفت که جناب دایه حسین با آنکه کنایه ای اعظم و اگر ازین است که علت گمراهی جمعی از مسلمانان شده در روز
بیست و یکم رمضان می نفرار بر سفره نامار نشاندند و صوم و حله و غیره در آن میان بودند و آنرا چنین گفت مرا که بر پنج صوم و صوم
اسلام را خداوند عزیز علامت غیر در روز قاتل را ساخته میشود با قلم کما طری بساط الا ولین شطوی شده و بساط بر پنج صوم
گردید امام محمد ممکن است از خدای می قدر شکر است کند که چرا بساط او که در راه بر هم زد و حکمران از استماع این سخنان بجا
نشکین شده بنده تمام گفت جناب دایه این چه صحبت است که سید در این قاتل را چه بپسیرم و سوار میگردد و بگوید از یکدیگر در آن
تا عبودیت لفظی گردید و اخراج بدینا می آید و آموخته شود از ضلالت سخاست باشد و از بحال تبسم گفت اگر میترسید

بکن دادند فاذ شستی که موئی از پیش کم کنی بک با چار بیژی کس عدت و محبت نماند و محکوم باشد تا از نو کشتی در آن کورن
 با نادر آمد که دین بهادر در حاج و هم در آن تنبیر اند بجز در خانه و در دین با عروجی بزرگ و در محتاج بزیج تو نیست تو دین
 سید جمال افغانی در تریک کن دادند و در حکومت پران خراسان حکمران نیز با شکیلی تا آنکه با نادر در شتافت شب و در آن
 فرود شدیم خنده علی اصبح بداد و حکومت شده تا بر سر صدقات و بهریت قریب نیست صحت صحت که در عقابیه بدین
 پیروی حجت و در آن قایم بودی در خود و طرف بر دشمنی غریب کرده بان خود ندوی خواست که پرده بی نمودی مرا حیات
 صحیح و مستقیسات ما خیره کند قایم نیز گفته در مطابق با صفیات هر که از خوانده قبول نمود و حکمران برت مجوس را
 مستحق باخت و در نودقه بر امام محمد پیرانش پس ناگفته و بعد از چندی جسد اول حکمران بر کشته و امام پیرانش بر نذر شیخ است
 عزیزت نیز در خود و نذر دانی نکایت نیز هیچ کرده و در احوالی بسیاران در ای مسلمانان خوانده و در حکمران نمی نذر و نماند
 لقبی هم اندر ذکرین در شصت قرمان فقه هم و نام که بنی سادات تقسیم نماید پس که چون او شیخ الاسلام را دعوت
 و در آنان و نیکو تو چینی و تخمیر کنند و او را بی رفته بر دور آباء و بر کشته و در آنکالی قریب با نصد تن از که کاند محمد و مردان
 شده برده سادات تا نیم فرسنگ دور از قصبه بان رسید و کف زان در دست گو بان ایشان نذر و در ساهنند و امام پیران
 نذر صحرای پاده شده بخانه شمس و کده و نماند فاذ نکایات از نصد یا ست اما از مردم قوی تا بعد رسیدند حکم یافت شد و بینی بر
 نکایت ندوی و شیخ الاسلام بر اول نذر و نماند فاذ نکایت حکمران مجوسی کثیر کتاک کرد و فرشته فاذ امام پیران فکشته
 و بیخانیند و در آنوقت احدی از کبار و حضار هر سید پران عاقل و فرشته حاجت امام فرسید بسیارین کشت و در آن
 مجوسی نذر بزرگان در آن تاریخ جنگ و بجای عینان و با جور شده و فرای خانه شمس هفت کرد و حکمران در آن نذر و نماند

مقدد کافی باشد و امام پیرانش نیز نماند و در آن وقت

واقعات سال

سال پناه و هشتم

سال ۱۹۰۰ م

افیرنه محمود زقانی که طالبات پیرامون یکدیگر بقریه اسفند آباد بر تود و دلد شد و در خانه آقا سید محمد سابق اندک پیش
ششم سکنی گزیده و زمین و طالبین بود. پوزاب و ایاب کردند و صدوی اقبال آوردند و حاجی تعمیر کند تر خاق پیش
بنا بر مرافقت و امان پیش آورد و صورت واقعات را بلیز را عبید انشی مجتهد ابرقوه خیرود آینه زاده محمد خان سلا
نظام حکمران را بجهت گرفتن میرزا محمود نمود که نامورین بفرستند و در حاجی ارتضی قلیان حکمران قریه زقانی را بارت قند
مخلو ان تحویلی کرد و سالار که پوسته چای بود مرافقت آفند بیکار شد و کامیاب بگشت و حج را بخت نمودید بک
په دستگیری فرستاد که میرزا محمد اوروزی قبری بزند و دست نیامد نامور آقا سید...
لا عبید انشی حاضر ساخت که با هم کفاله کردند و آن سید مجتهد با صراحت و بی همت مقارنت و حضرت و صحبت گذار بر بی نمود اول
بر حقیقت اقرار کرد پس لا عبید انشی دید و بچند تن سفاک داد که بکشند و آن خویش را در میان جمع نیامدند و در آن سوی دادند
آقا سید مجتهد اسفند آباد استواران بهم با برادر خود و کج کرده برای شهادت با بر تود آمد و بلاد نهایت قوت و جرات
در حقیقت امر بر بی سخن گفت و حاضر بود و بجا که میر و بگس انداختند و شمشیر و جفا کردند تا ایام نوروز و سید و آقا سید
نظام اجتماع نمودند و بر در مظلوم را حاضر کرده و مجمع انام با ایشان کفاله نمود و اقرار و عقیدت شنیدند و بدستور
حصار ضرب و گذار بر آقا سید مجتهد دادند که در باز حکومت بر دور بگس انداختند و شمشیر بگشاید و الا فرقه لا عبید انشی حکم
قتلشان در نوشته بجا که فرستاد و اقدام هر دو برای روز میرزه نمودند که اشتند و طلب و خلیج هم در مسجد انور شده اند
خانرا کلاه کردند و در مسجد و دیان بیع را در حال و تقاضا از ایشان دیدند و در در مسجد بیرون کشیدند و حاضر در شش
کله بی اندک قه برای سوزی نهادند و جانند که اندک ذلت و سعادت و در اسامی چند تا بجا در ب قلع رسانند و برای گفت
زودن که اشتند و لا عبید انشی سنج بر پیشتر زحمت و انوره حاضرین چنان سنگار کردند که آفت و ای بر عقیده و در زیر سنگها
بیرون آوردند و در در و در به قلع بیرون برده سنگها را کردند و در استخایان تسلم نمود و حاجی سید حنیف مجتهد را

واقعات سال

سال پنجاه و هشتم

اسال ۱۹۰۰ م

در زیر سنگها پروان کشید و با کزیکه و تیش را برید و خضار از طه ب در سه دینیه و سینه بنی که روی کرده و کزیکه کرد
و مقراض قطع کرده و قطعه ترا برد و در روی دیگر بست و در زمان روز مسجد حاضر و نگاه کرد و در شجاعت و شجاعت و شجاعت
در امر ای دیدند و شنیدند و در عهد انشی و حاجی مدعیان با جماع و در روز مسجد پروان کشیدند و بر پینه بر گافنی دادند و گشتند
و بیخ بریش تیش کوفته جا روچه بر آن گذاشتند و بیخ در نظر گرفتند و در تریب و دره برگه و درش نهادند و در روز و در کله بی آن
که خنده بر روی جای کاغذ خفته سنگ در زیر که در دم کاوش بر آوردند و در چنین حالی که در هر گاه او در خزانه از عقب رسید اگر که در کله
با کزیکه که کف دست آورده که خضر زوب که تیش برید و نیز که شهابی بریده و هم از نو و تیش بر بیخ پناه بخشد و اجابت
که با وجوده بخورد و در شمال سب و لمن کنان و تصنیف خوانان با سانه آرزو در بازار با همی کرد و خنده تا اینجا
میدان بخورد و پای صندرس خنده و در پشت گاو با همی آورد و بجهت یکدوره رخص کردند پس با کله و تفنگ و کلاه و
همیشه کارش ساخته و قطعه قطعه کردند و برای سوزاندن لفظ خنر نمودند و در رسی جسد را بنام پادشاه تیش زدند
بنتا با محاسب در راه چاه پای دومندار رنجیده با سنگ بینا شدند و قطعات جسد آتاسیه محض را با درون سینه و
و رنجیده بود از تجسس بسیار در آنصورت یافته بخندق در ب قلعه قرب زمین نزد همی رفتن کردند و این دو قدر در یک
پهلو هم شمرده و در سال ۱۳۱۸ در قلع شده آنگاه حاجی اسد اسرفان که با هر حرکت تصدیق او را کرده شده و آقا
سید محض را با بر قوه آورد حسب امر آخوند با جمع طه ب و در در بقصد قتل و قمارت و دیگر منظوران با بقصد آمد
رفتند و بنامه بستاد در زمان رنجیده و سوال تاریخ کردند و خبرهای آنک صباغی را نگهتند و در نزدی از خنده آبا بر گشتند که
معدودی ز جویان اجاب برای و خالی و حفاظت از صند در زمان غیرت و در زنده آلات محاسب است کرده و عبادت است

واقعات سال

سال نیا و ششم

سال ۱۹۰۱ م

شناختند و معاذ بن امرال و انانیه شان را بغارت بردند و در آن ایام شاه و وزیر او با یارانش به پایتخت آمدند
 نوزده و پنجاه و یک نفر کشته و غرضیه نوشیدند از دشمنی قاتل شد در صورت زیارت عبادت از رقم حضرت عبدالمعز
 دستورانان چنین مسطور است: و الطرب مضطرب و الاموال منجبه و الطلاقه منقوده و مصیبتک الی عباد و شادانک بگری
 الی احقرت بهمانی از شاه و شهنشاهانک شهنشاهان و فریدالامان و حیدر الاصفیاء و حیدر الاصفیاء با سمرقند
 الی سمرقند و طغور و علیا زینک انظاره و عدلیوک بالهنا و کبروک علی البقر و طغور و در دلاک فله الی بار و طغور
 ازنگ بفرار تبار و طغورک بقوه در چهار دوره زیارت آن سید مجتهد و مجتهد المن احکام و انوار الی من فک
 و الخلد لمن نذوک و نینده حشمان است با بود این محبت و دلاک کانه طمانی فی الخیفة آن و رمضان روزی در ایام
 بجای بر میان درین روز شصت نفر کشته شدند و کینه فی الخیفة و طغور و کینه خوف مجتهد و مجتهد من عالم فی دنیا و دنیا فرود و کینه

الاول و الاخری و بر ششم علم

چون در حق او بود این عقاب	از برای شوهر که کار	ساز و زکشته م اندر بود	با کون قدرت لب بود
در ابرو همه در آن خاک کشم	در زنده نه نام و زکشته م	چون که در آن روز است قیام	گفته اند در روز به عظیم
در این روز فتنه ازین است	تا در آنجا که حق که در علم	قریب به خفته بود آن روز	چون تو بود در دوی کو
درد آنجا روز و شب بر صفا	گشت در اثبات از حق بیا	بجلس روز در عداست کما	گفتند حق در قوم ظلم
در بر ابرو حق بود انوار	نیف با عقاب سیاه و کیم	عاقبت و عالی بود در کیم	میستاپند در برم حنونه
خو جودان کمر و خنده	روی عدی از تو خنده	بم فرستادند دنیا مرفغان	ندایم که گوای کانت
که اگر باقی بماند این چنین	بوس گشت از در اسلام چون	بیزا حیدر یعنی عدی شده	چون باشد در این تفسیر با خبر
آتش بفضای جانش افتاد	با عباد نهایی کج نسوا	حاکم آن کیم تر و صداع	در میان آن کیم در حدت نمانع
دوی که گفت سیاه از این	گر کجا انضای قهر بیا بین	حاکم آن کیم در حدت	در تعلق از حق این کیم در حدت
و غرض آنست که بر استیفاء	کار خود را که در عالم تیر	در حق قهرت حیا و وقت	بر دنیا داد و دیش ما بیاور

واقعات سال

بم برآمد نزد حای نانی
 من ز قصه و کینه آنان بجز
 ز آنکشان و قیام گریه نمودن
 لاجرم اگر دهنه حکم به امان
 چونکه در آنم بنده آن زمان
 سید مفلوح عیبه ام و گناه
 چون برنده آن بودم با سبزه
 یک آن جدی بر شرم ایجا
 پس بیعت داد با یک شخص بزرگ
 آتش حقد زنده آخر فرزند
 گفت این سید زنی خانج
 چون در او پند بر سرچ می
 این وجود پاک با صدق و صفا
 روزی شب یک و نیم کشید
 دست مطلاب چون نظر کلاب
 بر درون خواندند از نظم و صفا
 بر آن یک فریت آن یک فریت
 انقدر شرف و در خم شید
 یک آنقران کوی خدا
 چون نوزادید آن آتش نما
 در مسکن در آورده اثر

سال پنجاه و هشتم

آنکه او را نام به عیبه افش
 کرده بودم ز آنکشان فریم
 جانب بر آنم با کاروان
 بر رسیدم بفر راقه زمان
 مغربین نقشه با مریم از آن
 شده آن با فانیان دل سپا
 در بر فرزند جدی گوید
 و عیبه ام افروزه پر جور و جفا
 نو صیبا بر قتر اینج
 کینه اندر سینه اش آید بگوش
 باید از دست خاکشته شود
 بعد از او در اوقات کبریا
 نیت بگر این شرح معصفا
 منع نال و آب در آن جسم
 بعد از نفس و عیبه در آنوقت
 انقدر حس را عیبه آن بالا
 بر تن و بر جسم استخوان نیز
 کاخچه گوید در خون پایید
 به مشول مناجات و دعا
 جسم پاکش در میان خاکی
 زین سبب آتش ز در او اثر

سال ۱۹۰۱ م

قصه شان با صفت ظلم بود
 ذوق شین از فرزند و ناسا
 بنده شرمند و در آنکند
 روی جدی بر قوم ایف
 بهندان با نوزاد شرمین
 که کشنده شوق روی بدست
 گشت نور شوق بر افروزان
 و انقدر حس را عیبه ام و گناه
 که مراد زنی عمر معنی در
 بگو قصه شکی غایب زانی
 بود همان نفوس چون نما
 تا که اولاد بپرند کشیم
 در تغیر در فغان و آه شده
 قتر سید و اشقا کار شوی
 بهر قتر آن جو پر زده
 سوی آنظلم بر آن جو سبک
 بر سر عیبه پاک نازین
 با کمال شکم که در شمشید
 نطق و آتش را بر آن جسم
 که عیبه را چون نوزادید
 قصه کن جان و بدن تا کن

واقعات سال

سال نگاه و ششم

سال ۱۹۰۱

بهر افکند ایکنی و شفا	بیشتر و در گرفت بفرز	نبرد کاک و آب یک کینه	بهر افکند ایکنی و شفا
بزمی آسید عا صوب	بست سید میرد قزو	بهر آن بنگا و افران	بزمی آسید عا صوب
گشت و تند و خنجر	بهر در کین آقا میر	بست خنده در در	بزمی آسید عا صوب
گشت به در خرمین	بهر سفر کون جغتو	بشد آقا باری شهید	بزمی آسید عا صوب
گشت به شمشیر آرمین	بشد آقا بی خرد	بهر آن و کاکو کز بزار	بزمی آسید عا صوب
بهر زمین و چشم آردش	بشد بزمی شمس ک	بشد بزمی شمس ک	بزمی آسید عا صوب
زنگه بزمی زبیر	بشد بزمی آرمین	بشد بزمی آرمین	بزمی آسید عا صوب
دردک با خرمین و خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بگرد بگرد بگرد	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب
بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بشد بزمی خرمین	بزمی آسید عا صوب

با بر است بعد از قره ایکنی و در ده ماهه ...
 بزمی آسید عا صوب ...
 بزمی آسید عا صوب ...

واقعات سال

سال نجاه و ششم

سال ۱۹۰۱ م

بیات و مشقات بهایان در کاشان

دور کاشان چون امر ایسی ضمن بنی و سروریک ایشان را فتنه بیاورد یعنی در آخر پیشان قوت و نفوذ خود جمعیت بیوردی قیادت و جلوه گری
 بر فاسقند و نزد همه جعفران مکوان جمع شده چنین گفتند که در آنکه بعد از آن قوم ما خارج از این دایره باشد نسبت با بهایان
 به سیکوند و اسامی شش تن در بدین طریق صورت دادند خواجده ابراهیم میرزا در عرف (اصحت) آقا تهرانی میرزا ایلیاس خانقاه آقا ابراهیم
 سوادب آقا شمشیر و مسکن آقا میرزا حکیم کاشانی و این زاده سیکندر که در درگاه حکومت مجری خود ایستادند و همین صورت فتنه بیست
 دیدند که میرزا بهایان (اصحت) و حکیم فرج نژاد حکام رفته در خصوص آنان مکالمه کنند و ایشان بدو اهل حکومت فاسقند و در جواب
 جسر فرمودند و حکام گفت که بر حسب مشقت در این گفتار این صوره با بنیاد سخنان ناشایست گفته اند و اظهار داشتند که اظهار آنکه
 صرف بهتان و قول زور است و که در یک ذره ایشان حاضر فرمایند تا اثبات دعوی کنند و مکران نفع چنین کرده اند و در آن مظهر
 در اهل حکومت بانهند و اصراری در عداقت فرزندند و بیوفی زندانی که با حکام ارتباط داشتند با و فاسقند که این وقت نیز بهایانند
 و در ابراهیم آقا شمشیر که آنرا با اهل کاشان مجبور نمودند و این بیان صورت گفتار میرزا غلبه بر بهایان امر ایلیاس اهلان نوشته از
 روزنه جسر فرمودند خود رسالت با سعادت دیگر زمین می برده که اندر میرزا غلبه بر زور دولت و اقدامات فتنه بیچ امر مکران گفته
 چه در چه حکومت کاشان می برده که در مسکن کاشان یک راه بود و بهی ناصرب فرستاد و در آنمردان با اقدامات بهایان کاشان در صرف
 مال بر پشت مجبور مستحق گشته و در آنحال گفتار بی بی حضور در زنده با حکام رسید که حکومت کاشان پشت نظر بگیرد و بهایان بیرون
 جسر فرموده و به جهت زور و اگر مطلب بگیرد است اطمینان میدهد و میرزا در بیان خود خواجده ابراهیم در صبیح فرزند و مکران حکومت رسانند مکران
 قضایا گشته و ایشان را از طلب سزا چنین گفت تا کون شمارا با چه کنیم و حال معلوم گشت که نیز بهایان بیست و در اول مهر در این
 و چون امانت بنیت حیدر در درگاه مکران بنده ام خود بر دور در مجلس مجلس آوردند و بچند شناسند که در این دایره بهایانند و حکم نمودند
 گماشتگان بر سرور ایشان ملاحظه فرمائید و نگاه بایشان بملکوت است چون بکار می کردند میرزا در بیان در ضرب دول فریاد با رسول است

واقعات سال

سال ششم

سال ۱۹۰۱ م

در تان پادشاه سینه در نالت یا حضرت عباس بر کشید و پس از فراغ برود از ننگه نشوده و حسب خورشیدی در حفا
 مسکران در ایشان خویشت که تیری نمایند و بریزد بجان چنین جواب گفت که با کلین صند بگوشت و پسر و غیره گفتند ای
 با یونیم صل است آزان حرام میدانند و با بری گوید تفرض خود بر مسکران بد و متقد گفته می بخندند و چنین گفت اگر بکشید
 به نخواست گفت و در اولدیش از ابد بگس بدنه و پس با قدرات و نین برود متخلص شده و در ایامی که شروع کرد بریزد حضرت
 طرانی و استغلاص شان نزد شیرالود آمد رفت و نشت نگارند از حکومت کاشان در نکات از در بری با به میخون رسید که اگر
 بهایان کیلی جوگری شود عقرب دین موسی از میان خواهد رفت و شیرالود در چنان حالت حجب و تکلف است و در کوهها
 شده و در تکران بر زمین زده است و در حق مسکران حکم سخنان عیسی چند را خوانده گفت ای جهان شیر سلسا
 شفت و تعب بود که این بیورد در زبان برود شرفت حال این امر حمایت میورد و اول دویم در دو که ایشان از زبان میزد
 در قصر نرید این او کایر قصب همچون لری فرایم که ندر بر قد بسیار بگون و علم ساد نورد تجوی و جرات دانی برید گشت و در کوهها
 آمان بچو کرده است و دشنام می گفتند و الا غره ایشان آباد شده شبانه تا چند شهر رفت و نرفت تمام شده که نند که در بیرون کوهها
 با میخون رسید که با حکومت مستقده هر اربعه نرانیین را در سر مظلوم نینمایند البته قوی مظلوم را در رحمت نموده به حاکم مشغول
 باشند و واقع بیع سعادت و مقصدین قصب رسید و قریب هریت می آید و ای را اگر یک کرده بشرف ستانده و در ای بد مردم بر پیش
 آید و در بیجان عمری شده و در حاکم کرده به در آنگونه بکشند در آن حال این از بهایان قصور نیز بشود که در در آنگونه بکشند
 و از نوبه ای با آندان بپوشی و عید سخن گفته کنی مگر آن مردم را از نوبت درده متفرق ساخت و آندان را گفته است با جمعی از حکم شکان
 بقتل حورست و او در صحنه نین قصب چون بمقصد رسیدند جزئی بگریزای تفرض و آزار که هستند چنانکه در در آحاد بیاید و در
 و که با به انتقامات عمریه بر کرد و غیر آنسی که نند و در نوبت شد که اجا حجب دستور حضرت عبد البها نای نطفیف مخصوص است

واقعات سال

سال پنجاه و هشتم

سال ۱۹۰۱ م

بعضای است خویش بر سر و رو زدند پس از چند روز گذشت و چه چند باقرات اجبا ما برین حالت از ایران کجاست
 و قهر بفرمان تحقیق کرده ابله ای بر ما میزدیم و اینها را در کتب کجاست که هر جهت نمودند پس از چندان در شورش عمومی کرد
 طوری نشید که حسب حکم کجی زنده ما بهارتن در بیان و در سنگی که بر زمین بود و پایشان را در فک که آشته ضرب بسیار
 در قریب چاه تن در اجا بشه رفته در فک آفتاب تنهن شده و بکرب بدولت نمند و جواب رسید و حدی که در فک آشته
 و مقاصد حدیه خود در حق اینها نمودم و منج باشد

هفته در شیراز

در شیراز روز هفده فک کوی از اثر از حسب تحریک و تفسیر بر کجی از حد ما بیزم خانه آقا میرزا جلال و در خط زرقانی بستن شده و آخوندی که
 فک بود خانه تن شده و در خط جزا بیده بنامه اسمیه شخصی گشت و جمعیت بجای نه میخند و در نا به است در ده و آنچه از فک آشته
 اینها بر چیده و بر ای خود بر کزیده و آنچه از فک آشته خورب کرده گشت و بدو را در فک آشته و در خط بدو به بر بردی نظم از اثر بر کجی
 تا سیه حج و کربنا و غیره بجهت برنده و خور سینه در در اثر بر دگر و بنده و حکمرانی فارس باشد جزا بیده سویدا لود و بیده و خط شخصی
 و در فرد می نگردد و در خط ناچار شده و بیا به مشتاق و در این قضایه بود که ای طروان بدولت در ستاد و در این ایشا فک
 فارس باشد جزا بیده شاع باسلطه اشغال یافت و بر زر علی از فک آشته در اعظم جواب هر قضیه در خط در بدو که همسکران جدید
 حکم شد بی درو شاد و فیض خود را بکده چون کرب حاکم جدید بیا به رسید و در خط را با خود بشیر از برود حکم کرد که آخوندی می خندد
 کوشش برنده و در تن آخوندی فک در در فک آشته و در ش جزا بیده بود و کجی از فک آشته که سینه شفا حمت نموده عاقبت آخوندی را در
 خاک فارس نمی که اند و اموال نه بود و در خط را بگر گشته و در خط از کجاست که در فک آشته

فتن متعاقبه آباد و یزد و بر و جرد

اسمه بیگ نامی قشای بزرگی حبیب ریخت و هفته خرب حادثه شد شاه جدید اسمی را که وجود داشت بنام نایب و
 بشیر خبک صاحب الامور و خود منظر شهرت داده خود را در خلیفه وی خواند و که امانی باو بست و این حقیقت را با من اپلی

واقعات سال

سال پنجاه و نهم

سال ۱۹۰۲

تشنه و قحطی و قحطی برکت تا شش ماه نفوذ در داران خلفای صیدیه برای شاه صیدیه و موبرم مقرر نمود و مرکز خدمت در ایات نمود و در قیل کاری مستقر ساخت و دستیار پروران بسیار شدند و در تجماع صیدیه امام زکاتانی بجا و مکرر بجا گشتند در آنجا در عقب امام زاده احمد و احمد حسین ابوالحسن که در روزگاری آباوه است خلفای در قشاق اجتماع نمود و کرامات پرور به شهادت چند انگه دست است مردوزن ندیداد و خصیسات و قری بیعید و اجتماع و ترویجی کردند و امام محمد آباوه با پرورش راجلان و تصدیق در اجیف مذکور کرده در آن بقعه خیر و عمر گاه نذره و آذین پرستند و در آنجا بیجا بزرگ و مگر می بندیت با اهل بهاکت در بنوه امام فریاد بر کشید و می کشند در روز خورشید و بطلان عقیدت بنا معلوم و در آنجا گردید دست آسینندانی و حسین مین گویان عربده می کشیدند و ب و سخن نمودند بر اصحاب میانشان و در محدود میانشان و خلفای شاه صیدیه موبرم مکرر است و آذین حجاب دلا نه چنانکه عام مردم تعجب و کلمات مظلومان بر خاستند و حاکم آباوه مضطرب و خیر مانده بر می ندهد و در زکاتان روی برای تخمین حال بقعه مذکور فرستادند نیز در حقیقت و صدق آوردند و کرامات کثیره و کفایت در روایت کردند و در چنان در ضاع در احوال مردی که برده مسخران نام و پیر ابانی بر کوه ساد جمع نویسن بود خیر گنیمت و آمان از زمانه پیرانی که در عالم می کشند و پندند که راه برگردنی بیاید و دست را بوی بالا پشت کردن پنداشت هر سان شافت و چنان نمود که نمی ندهد و در آنجا در درامیرانند و در بقعه مذکور رفت و کرد و در آن کنان شود و در آنجا پند و پند بر رخا اهدای نوزاد گشتند که با اوست شمل نمود آخیز بخشید و توبه اش بیوزفت و با خود با خردون بقعه برده این رجب شدت نفوذ عقیده مذکور گشت و سبب تشوشان پیر افست دیگر که گوید و شاه جمعیت نزد مردم در طرف بقعه بره پند رسید و برای آرزوش

جیاشدند و نسبت آن مرغفا که کور کهنه میزند و عینان در بهایان مشهور کنگ آباد و فوشند و بهایان آنجا را ندیدی
خواستند هر وقت آردند در مکتوب رانند و حکمران آباده مشاهیر آردند و فرستاده و پسندند که بشا هزاره شعاع الهی و در آنجا
و نسبت در او طبع در او مشاهیر هزاره و ولایت کثرت در سال مسعدت میزند عینان نمودند و الحال مفرغ نام آرد و در اینجای تحقیق نمود
تا به نزد بر برای خانگی کار مفیده نگردد یا آرد فرستاده و در روزی که در آنجا میسوزد یک آباده رسیدند مفرغ نام آرد و در آنجا میسوزد
فرستاده مفرغ نام آرد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
جس و هر دو خاسته و از خود در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
و تین و تا ویب کار میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
هر یک که در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
کشت و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
مرحبه قناریه میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
دشتت و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
نمودند و در صورت زیارت صادره در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
به صد وجه بسیار و با بجه در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
بالاخره لا علاج و ناچار شدند و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد
کردند تا در سال بدین طریق است و یافت . و نیز در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد و در آنجا میسوزد

واقعات سال

سالی شصتم

سال ۱۹۰۲ م

حکمران هر چه در ترقی بلخ بود نیز در بندگی او بود بن کاخیمین بن لاکر بزی در موسم و قهر کرده و تا همین ذکر چنانکه می دیدیم در سینه
 در این وقت فتنه و فتاومات اعدا در ایرقوه و شادوات اجیاد
 در خوار و یک آن بیکدیگر می باجایی همه خان برای طبع و منع بیایان به غنچه بیدار و بر قوه سخن شده و با اتفاق و حال
 ما بن مسلمان و مظلومان پرداختند و حاجی میسر نامی ساند برای اقامت نیران فدا بر بخت شدند و کشت زینب نام زوجه حاجت
 بن نفی در همین روایت در شده که شوهر مسکوم کرده بکشت و در همین سابقه ذکر کردل من آسن در قریه بیلو شت تعدی
 و در او بفرار شدند فادس رفت کتب داری غوره در آنجا گرفت و فانداده اش در میان رفت و در بیان مرادات بسیار
 کرده است که فتنه و فساد می آید بر دهن آقا رضا جوان شجاع فیروز پناه اندیشه و شده لاجرم آنچه بی جا می آید ذکر به حدیث
 پرسم و غیر مسلح از باغچو پشت فاند جوان رشید عزم مقصدشان کردند و حاجی میسر سالانش که در خواب بود رسیده
 مگردد پیش رویشان و بیایان روز آید چیده مغزول در بغیر با ندی برده و منغ غرورده و ممانند بر این پس از چندی مجموع همین را
 در بیابان گرفتار و غریب و جرح کردند و مجموع در گذشت و در قریه مسلمان شدند بدست بی بی زکی در جنب همین نفی رفتی شده
 و از آنجا مظلومان بی پناه بر کدام بود که بر آکنده شده در بعضی بیروست و برخی به بیروست رفته و جمعی در بار و نه امانت شده
 و زینبی که بی بی حسن از مرادت حدوت با سفند آید میکرد و رسید آدی و شیخ مصطفی از در دست صاحبین بر او بدو گرفت
 سعادت کرد و آنان و بر او سنگ و شکنجه کرده بعد از توقیف چهار روز و غارت را بخورد و با لافره جمعی از مظلومان
 بقریه همه آید تکرار یافتند و در ذی حفر بن عبد به بود و جمیع مذکور در مراد قاصد انباء ابو طالب بر زمین بر روی خود در
 آید و رفته و حاجی میسر مذکور با برخی از ذکر آن حاجی رفیض خان و حاجی همه خان در قریه پناه تن در اختیار آید
 قتل شتا فتنه و مظلومان زود در گریه شتابان بوی قریه باز و رفته و رفته پناه دیده مخفوشوند و از جد که کجا
 یا بند سیه آدی نام آدی قریه جمانت کرده حکم خود در قلعه را بستند و پاریگان را رازده ندادند و آنان روی بوی کوه
 شتا فتنه و که خدا حاجی میسر مذکور را مقرر نام کرده و خاکسار کرده و مانع از اتفاق و صورتان کمال گشته اند

واقعات سال

سال شصتم

سال ۱۹۰۳ م

دوران آچار به افه شده در گودال چاهی تخته شروع بکباب انگب نمودند در آن حال که خدا پسران خود حکم مجتهدان
 نشان داد که بر کس نمی در بنامان راز نه یا گشته باورد و بیخ حد توان و عدد در در باقیل و حوالی حضرت از طرف حق
 نجف فرودند و برای گرفتار کردن آنجا عیبه بخاطرشان رسید قرآن در عمرو و رضا کرد و قسمهای اکیه شد به یاد
 فرودند که تعرض بدیشان نخواهند نمود چندانکه مظلومان در اتمام حال شده دست از نه افه باز داشتند و که خدا
 بر آن نزدیک رسیدند که خدا گفت هر که با من است در حکم قای مد عبده انقی مجتهد و احترام مظلومان در این گمراهی
 گلو رسد پس بدو نیت هر چهار روز آنجا حرف شکیب انگب فرودند چنانکه برتری چهار روز یا نوزده مکرر احصایت کرده
 آنحال که مطا احصا اقبال بودند جعفر و نفسهای او امین بوده شربت آب طلب نمود قلام رضای نوزده بستان
 که خدا در شگ او را چندان وی گرفته به ف ساش و گفت این است که در جای آب بسیار آن باید رود و علی را که
 بنوز یعنی اوشت در میان بر پای بسته چندان بر خاک و سنگ کشیدند تا جان بسپرد و اجساد در نوزده یکدیگر گشته
 بسیار جمع کرده ریشه اش زنده و عودت فرودند و چون در آننگاه که مظلومان مذکور را بر یکروزه فرشتان بقلعه رسانند
 رسید همی از اجاب به لغزشان روانه شدند و وقتی رسیدند که قاتلین بعد از شرم علی عودت میکردند و با یکدیگر
 معصوف شده زود خورد و گرفت و غلامین که نوجوان بودند بر دند و ارجا تعقیب کردند تا با جی ا شکیب مظلومان
 رسیدند و در شت به او را که گریستند و با ش غیرت بر او فرود شدند و باقی اجساد او در خوشی محبت کشید و بقصد باقی
 اند که که رسید مادی مانع از تحس و تحفظ ن گشت بودند و در آننگاه نیز خودی استم از حالت زودن نغز
 چهره دلیران گشته شرمیت و بر رسید و در نهایی گزیدند و اجساد شدند که در بعد از چاه سسی بهار و نه دهن کردند
 در سال ۱۳۲۰ م

واقعات سال ۱۳۲۰

سال شصتم

سال ۱۹۰۳

خبر دادند که بجای میرزا محمد تقی کبیر الله در عشق آباد ننگه افت کرده و بر سرش انداخته و خارج از دولت اقدامات بهر دست
 و در حکومت نواز بدل الله در طرف پدشش غلبه سلطان برده بود اثر دشمنی بر صحنه ظهور نیامده و در اعتراضات و مطالبات
 اهدا و انحصار مستان دست در یافت و در پیش از شبها بسیار بود بخت میکده در تیرتخت خوره بلده که ندر انجمن قدر و نسب
 با انجمنی از جنگجویان ترک خود به انجمن شافیه نزد بقعه رسید و در نزد بان رفیع بیکه گیر بودند و در آن بستند تا بجهاد برآمده
 و در شرف بود در حال خواب بر مظلومان رشید قتر عام کشنده و لیکلی از وجها معروف بیکاکا صادق از صد لود از غنچه
 شد و به پشت حصار برآمده ایشان را دید و بیدار نگه داشتند و تیری چینه کشان و در آن ترسید و بقصد برسیه
 برگشته و در حجاب در قلعه باز کرده و نزد بان در برنده و با نیت مالی احوال شده و حصار و سندان در دیده بخواب زلف
 نشوند و همین با حکومت ایمن روز نیاز نمودند و در آن شورت کرده معلوم بود وضعی داشتند که خنده و دگرگانی است
 در جهان و با شانی کشند و بر نامرستان تبارند و با چادرم هم چهار پر شده و بزم مجازت و در مقام برخاستند تا پایان کار
 بیکبار رخ او چو در این خود در زده تن بهادر برگزیدند و تن روانه کور بر پیشی نمودن و حصار در قلعه نمودند
 تن دیگر در بیدار هم غنیمت با نده گفتند و مقدری گفتند و چهار عدد گفتند با نده بان که کور با کور قلعه که خرد کرد و در دیده
 شب رهنده بهما نظرتی که که خنده خوابت معاند کند و خفا نموده بقعه در آنکه نه و کد خرد و در هر گانی در خنده که خنده می
 چند تیر و تفنگ رو در بدل شد و در حجاب غلبه نمودند و کد خرد را با این عیش بهر ک که خنده و است قاتلین شدند و در برنگان
 طریق مجازات دادند و بقعه خود برگشته و در نیز حب شده که معاندین تمام غفلت داشته است پادشاه در زمین قیام
 که در و منحصر حصار با قور بود که خنده شب در روزی کوشید و تنی در مظلومان در دگر گویا و بهر شهادت رساند و در

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۳ م

با سرد و محبت بسیار آمد و قلعه را محاصره کرده و در نیم نعلب دخول و وصول شوایند و در آن حال نوری از محو بن
 ز راه چاههای گایر بدر آمد و خوش روزی از دو گادوشن پروین کشند و نیز در وقت آمدن کاجی بنام محمود و افغان رتبه و کز
 گفت در جایی افغان جلدی اندود را بر انداشت که شریف تهرانی فیضان نمود انداز پر امون است و دیگر گفته شده اند و بعد
 و بعد با نظر به بیان نظم کرده و در امورین مخصوص رود که در وقت جامع هر دو آن قسم افغان و آن هر رضای شهید رود
 و شیکه کرده و متفرقی با حضرات برده است ششما مجوس بد نشسته و نیز در اسفغان وزیر استخلص نمود و در محبت
 کند و چیزی نگذشت که با قدر که در هر روز تعلیم نقیض کرده و دیده و در دستم محرم خوشتر از این بود
 نزد عیلم که در شده و او را در خواب بدف گوید و مقبول کرد و خود با قدر شده تا وقتیکه بود تا بر سر زمین
 مد با قدر و بر این سرور فرزند کمره که با سوردان شایسون نام فرانس بود میگذاشت و شیکتر شده و ترسگشت که در زمان
 برای سر که بی بیایان با سه آید فرستاد و مظلومان بنروز سردان ز سیده انگ بدو هستند و شاکا کا صادق در خانه
 قلعه شوقی بکار زده است مانده و در اگر قرار کرده شکسته و در روزی که در حال رفتن با کویر و خبری از وی دست یافت
 و کت بسته و برد پروانه کشیده و سرور فرزند امرار داشته و کرد که سب و پس کند و او آنجا است و در زیره بهر حجت
 گفت که فرخ که خرد در بحرم قهرمانستانی و تهریات فرودان که بعضی را بجا آورده و در برخی را بجا آورده و در اسکی
 نده ششم گشتم و سواد حکم دو و بر آتزیانه بسیار زنده و خلیج بر پا بناده و در بر اثر شیرین برزند و چیزی در پس بسته
 و آن میرزا آقا افغانی نزد والی رفت و آمد و کوشش می نمود و صرف الی کرد که در استخلص سازد و بعد از این نوبت که کا
 بیایان که در وقت که مقرر شده اند از آنجا بدو استانبول برده و طلب برده و در وقت بیرون است و در
 بنام حاج در نیز از صداق بن حسین خلیج بطهران و بی مورد و بی برتق و در بی و در آن سال در هر آنجا می شد و در
 هر رضا شهید سابق اند که در قهرمانستانی در نوبه برتق و در آن گوید و در وقت قهرمان سال ۱۳۲۷ اتفاق افتاد

قاطع الطریق و با شریک نیست چون برای امرین نترسند از ایشان کشنده و مجب و عدوی یا خنده
 صفات و فرمان خطر در پیش بود فقط دو تن از قسده داشتند و اولی فرمانی از عین و دله صدرا علم نشان داد که
 نشود و بلهران اعزام کرد و در راه حرم و پیران کشنده و غیبی با خود بلهران برده در انبار محروس نمودند و چند ماهی در
 منتقد بلهران و در احدی شریکیت بودی که میکاریم بیشتر آن در داد با گیر محروسین انبار مستحق گشت و حد سید
 سابق آنکه در فعل و اوقات و گرفتاری کا کا صادق پرستند بوجه نوسنه اش احمود کرد در چون شریک با
 باقی قوی مجتهدین بدون طلاق همیشه شریک برتر از آن نمود و چند آن هر دو که که نام اختیار شدت آن
 رفت بری چنین گفت که آنکه که رفتی رودیت روغ خوانها چون دارد و سب چادر کبر سجیده با چوب و سنگ
 نرم بنام روز ساندنهای معاندین مذکور آنکه در آن قریب میان بودات فرستاده تا او به نام بن بی طلب از
 مذکور که در آنجا اقامت جست در شکارگاه ف و عقول که در جسد او برهنه رنگ مستور نموده ما سفینه آباد بر گشت
 در محض مرعات نیست و در هر سلسله است هم در آنجا که در آنجا که یکجا بودیم

شهادت قاضی محمد خراسانی

تا همه نام در میان ثابت دلایمان خراسان و تعمیم برادر برای تبادت غم طهران که در درخشش بخراسان بسیار مال بود
 در میان شد و چار قطع الطریق گشت که احوال و در حال همه قاضی را برنده در این دنیا در روح و آنکه بنام و چند سال بعد که
 بعقیده نش برنده و فرستاده بنامت آنکه گشتند و چند تن نه مد که در قاضی برنده قیصر و آنکه که در قوی تعین یافت
 که در سابقین و بر در میان شدت تر قیفت جسور کرده بی طلبی از دیگر بانیان بر آمدند و در میرزا عزیز به بن مدعی شهادت
 بیانی نمودند و همیشه آنکه محروس را در آن کشند و میرزا عزیز به نیز منقاد بقیده کرد و سابقین بقوی خدوسی بود

محمد ابراهیم... در اسب یک قطره در قریب آن جان... در اول ۱۲۳۱ اتفاق شد.

واقعات سال

سال معصوم

سال ۱۹۰۴ م

پستی نشاندند و همیشه کاری قریب یکمیدان از یادداشت دودسته تعاقب نموده مظلوم را در برودن کشیدند و در حال سفر
 کار بدیش را در جرح کرده پس بر چوب تنگ بستند و باران نمودند و جسد او در میان چند چغندر در جای خرمستان
 خرمستان او را در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند

و تعرض و هجوم معاندان بمقبره و جمع آنان در طهران

در قبرستان وسیع بر آرایش واقع جنب بقعه امام عبید معروف بقبرستان سر قراقرز در آنجا که بعداً با قدم روی آورد
 هر وقت آنجا می رفتند بر جایشان فرود می آمدند و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 شهید مازندرانی و میرزا علی محمد و قاضی شهید بالمش روح پر شهید و حاجی میرزا عبیدالله خان نوری و میرزا سعید علی ابا
 و غیرهم در خون گشته و این سال در قبرستان خرمستان بود و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 مستقیم آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 و ایاب و رو دین و ساکنین و طالبین برای زیارت ابرقور و صدقات زمین مشهور تمام گشت و کوچه بنام کوچه
 پایان شهرت یافت و چند بار خواستند که مقبره شهید مازندرانی را در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 و خردوب کردند تا درین سال آقای علی قلی باقراف از بهائیان معروف وفات یافته جنب قبر مدعیان شهید مازندرانی
 گشت و مادر مصیبت دیده بنا و مستحق بر قبر عزیزان حش و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 بنام معروف بیات بلغ و اجتماع زمین نهادند و بنام مازندرانی و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 در آنجا بود هجوم بر آنکه قبر در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند و در آنجا در آنجا بگذاشتند
 اشتنا رودی که با همی دیگر قزاق بدین اسمی محمد رضا بیگ در او بیگ احمد بیگ قاسم بیگ و غیرهم
 معطل بر استماع بیانات و آیات و نهجیات حاضر بودند اصحابت کرد و آب و خاک می خوردند و با همی تا خدا ناز از روز قیامت

و کوچه پروان رتبه در قبرستان مجروح و کسور ستوری ساخته و پاکو نیک انچه را که دفع نقیبات بر منظر کرده خلعت داده بستخان معاندین اقتصاد خود و حکومت نیز داده که به بیخ شوره شوره پرده حش و مغذک اسن و

اخلاط ناس آند ز بر شنگو ز مشغول بود

فقه در شست و دیگر نقاط گیلان

و ایام حکومت و لیجان شکانی نصر سلطه در کیدن بود روزها محبت ابراهیمان میزد و بر به آمان باز دو

مجامع خود را بجای این امر کشید و بشرا این تالیپو میرد دشمن پس عمداً بالاصح حاجی حدیثی بجای با حکم

بر خاستند و بعد دفساد برای اینی یقه بر آمد و در آغاز داد و عطا بر سایر سب و لعن نسبت باین امر گفت

پس گوگان در کوچه و باز در بسوزن فشار و در فشار پرده دشمن و بعقب سر آحاد بسیاریان جوته جوته شمشاد باین شکی گشت

قرب بیازدند آبا لاخره قطعه عکس اجتماعی دیش از که در ایام عید معیشت حضرت اعلی گرفته بودند به دست آوردند و در آن

منند گرفته نشود دادند و زمین را برای فساد و بیای نمودند و در نکت روزی زنی بعنوان مسخمن زیور بد که آن

و آثار ضای زر که در حجاب رشتند و بهانه کرده با وی معارضه نمود و انچه مسلمین را بجاییت خود بر علیه آمان اجتماع که

و آنرا با نهایت تو جین و جنایا بخرهای حدیثی کشیدند و بر آنان ستم نمودند و لی حکمران کسر بفرستاد

به مستیایر آقا شیخ کهر شریعت در این نزد بدو نگه کرده هر خبر خود پس در جان او فاجات استاد ما ششم صهورند اجمالی

در کت دست و بر اندر میرزا با تر معروف به بر دیش معصوم و خوات خبازه در سر ایام انچه مردم و عزادار در شیش و تمبر

در خبر از علیار غلاب در سر و بیند و در دلی را در آنگیخته و بعد و جانفت بر آمدند پس کم خبر عیبه در این شای

مشهر بودند را با فرامشان بفرستاد و خبازه را حرکت دادند و بیرون جلد برده شبان فتنه کردند در این

واقعات سال

سال هجرت

سال ۱۹۰۴ م

بکجده و تیره بود. قهوه خوردن و شرب و داشتن عده کف نشسته شبانه در بی خانگی حد مجوز نبودند. امر کف نشسته
 بودن حال را خوب بدینجا میزدند و شسته و در بی خانگی کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم و کف نشسته
 بسته و با فریاد و فغان شکر و بیهوشی در خیال قرض بیکان امانت بجهت کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم
 که پس از آنکه بر آمد کف نشسته که در اجاب از ششند بقرض آنان شروع نمودند و بجهت کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم
 در چند کسبه از جهت افتد بات ماندن در بی خانگی کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم
 در بی خانگی کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم در بی خانگی کف نشسته بودیم
 با جماع برقر بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 جزا دادند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 و هم مردم شدند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 واقع در باب هجوم بودند و فریاد دادند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 به اغیزای شهر منتقل بود و بالاخره لایحه کف نشسته در دادگاه کف نشسته در دادگاه کف نشسته در دادگاه کف نشسته در دادگاه کف نشسته
 کرده و در چنین شد که عده اندک بمانند میرزا ابوالحسن خان و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 قریب آن میرزا ابوالحسن خان بود و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 ششصد رضا شدند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 عمیدان و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند
 و طبع یافته بر روی هم آمده و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند و بجهت ما ششم رفتند

مشهدی حاج قزوینی اصغرانی مشهدی حسین نغضی فروش را مدد انگور و خاک کردند و علی المقرود مشهدی که اجمع را
 از وسط بازار تبعید کنند تا مردم بنشیند و آموخته شود و در سایر شهرها هم بیایان از قبیله آقا مع ارباب و صاحبان
 و آقا میرزا محمد علیخان طهرانی حضور کرد و اقتصاد الوداره حاجی میرزا محمد قزوینی و سایر کالات لاری میرزا حاجی کاشانی
 بقایم از آقا می طب صادم و طبیبان و عمید طبیبان تا میرزا محمد سیم جدید و غیر هم مصروف ماندند و صاحبان میرزا میرزا قزوینی
 بودند که در حال و نسای بسیار انجام کرده بودند و مسلمانها در خوشی تراشیدند و روزنامه را هم برنده بودند و دو ماه سپید توپ
 در محله های مختلفی بود روزی بر عاصمه جبهه تقصیر میباش و چارده نفر از آقایان علماء گردید و در روزی چند خود بودند و با
 جمعیت علماء روی در بر سبب لعین و توپ کردند و آنگاه گشته خود میدیدند و با آن گروه آتشید مظلوم با لباس پاره پاره و خنک
 آنان بگریخت و در خانه بعضی از اصحاب پنهان گشته پس روز یکشنبه بوجوب شکر بود مختصری یاد کرده و شکر و با کور بسیار
 و جناب آقا مع ارباب که در کار انفرادی متعلق آسید پس با قرآن شغولی تجارت بود و آقا سید رسیده و حیاط
 بیکر مردم در روز خود دستند که لایح در روز نگار و انفرادی خارج کند و در زیر آقا مع ارباب در دست لاجرم آتشید از آنکند و انفرادی خارج
 شده بجزه از سرای غیر شغالی کرد

انتخاب محفل روحانی و شروع نشریات

در همین فنق و انقبابات مذکوره در ایران حسب دستور حضرت عبید الهیانه تن از ما بین بهایان طهرانی شورش
 نخستین محفل روحانی قانونی تأسیس کردید که بنام محفل نور نیز خوانده شد و نظامنامه و اقلیدته و این گشت و در مقدمه یکبار
 میباش که در حضور اولیه ایادی از بعد از رسد حاجی ملا علی کبر شهبازی (حاجی آخوند) و حاجی میرزا محمد تقی بهری (م)
 و آقا میرزا مع ارباب این اصدق و آقا میرزا حسن ارباب طالقانی بودند و نیز دکتر علی بهرغان (نجاشی) و دکتر محمد خا
 (منجم) حاجی عبید اکرم قوام در ایران صیغ سلطان و حاجی صدر العلماء هم در آنجا آداب ایادی و بعضی بر توپ کرد

و احوال سال

سالی شصتم

سال ۱۹۰۲

میرزا ابوالعزم جدیدی در این زمانه خوشبختانه چند روز گذشته در ای پندیرانی گردید و نیز در این موقع خدمت ایت بسیار فداکار گردید که در
 در اینجا بیعت نمود چنانچه در دیدن قاضی مشرف خدمت رسید و از خانه مشرف خارج گردید و بیعت نمود و نیز در این وقت گردید
 و در میان حکم و لشکر نیز با سرخا بر اجاگه ای شده و جمیع مالک ذرشت از طرف حکومت بداند که برای معنی فلتا
 و اجاب نامور شد ولی از خود بیشتر سبب بود چنانکه دیدن برادرش حسین پادشاه بیانیان خدمتگزار و در پندیران
 نیز که چند تن بیانی مانند لایزال آقا سرور و طرفی و غیر اینها که در این وقت در پندیران زرق جان بر زمین افتاد
 در این وقت مقصود با کشتی در درون نشانی شد و در هرگز خانه بواسطه بعضی از اجا مختلط اند و نیز در وقت کسب تکلیف کرد
 و مختصر و معانی حکومت اطلاع دادند دستگیر شدند و بعد از آنکه بیعت نمودند و اجاب دادند و در مختلط
 در درون بر سر اجا حدقات که بطهران رفت و با یکدیگر در صبح روز ۲۷ ریح لادول حکومت در این
 و شایعی را که حکم تجوید شده بودند بدو بگردد و استیجاریت بیعت اجا مختلط خان نیز یک و در بر مالک
 و میرزا ابوالعزم جدیدی و حمید پادشاه چون آن زمانها میگردیدند بر مالک که در غیر این وقت در آن حال پندیران
 شد که در آن وقت اجا مختلط خان لایزال ابوالعزم جدیدی و حمید پادشاه را تحریک کرد که نزد حکمران حاضر شده نظر کند
 و آنقدر پیشتر نزد حکمران رسیدند و نظرش با ایشان افتاد فرمان داد که چون کشند و چوب بزنند پس حمید پادشاه و چوب
 زدن دیگر بگردد و در فراموشان میرزا ابوالعزم جدیدی بگردد و بیعت نمودند و در فریاد حضرت عباس بر کشیده
 حمید پادشاه از طرف دیگر نیز نشان رسید و آنطور که از ضرب خدمتی داد آنگاه میرزا ابوالعزم جدیدی آمد و بیعت نمود
 و در بر مالک را با دستهای مالک راه از آن طرف و حکمران که آن ایام در عماره آسوده بود با طرف بود و نزد حکمران
 در یک با در نظر بود و نظرش از آن طرف حکمران رود که در آنگاه جمیع اینها فکر کردند و نیز میرزا حسینخان بنام
 که بدین واسطه فلتا شد و در اینجا مشرف در مشرف مقصود قاضی در این صیباغ آسوده معین توطئه استاد جدید شدی

بر منبر ایستاده بر آن روز در آن روز
 در فضیله از حضرت امیر اهل بیت علیه السلام

خود خسته و کوشیده و دل شکر و وقت سقا، همیشه بر آن که در روز اول
 هفتاد ساله که در کف و کانی میخوردند و در این کاشانه که در این کاشانه
 عیب و نسیه و گوناگون و هفتاد ساله میخوردند و در آن کاشانه
 و هفتاد ساله میخوردند و در این کاشانه که در این کاشانه
 و در هر روز در این کاشانه که در این کاشانه
 مزه که در این کاشانه که در این کاشانه
 بیت ابدی و هفتاد ساله که در این کاشانه
 که سبب آنکه در این کاشانه که در این کاشانه

در فضیله و در این کاشانه

در فضیله اما میسر از الله دانم یارید بفرستم باشد عزیز است
 مجلس روحانی داشته باشند
 در این کاشانه قرار

۱۱۳۱۱

۱

واقعات سال

سال منقصر

سال ۱۹۰۴ء

حضرت عبد الباقی تہمت و تصدیق فرزند باکاس من گزشت و با بذل مال حاجی اکیل اور دہ و تاحست بہا بنیان

جہان حسب اہل لغ عمری حضرت عبد البہار اتمام نمونہ سال ۱۳۳۵ بنا تا پنجم رسیدہ عالمی کونسل
نیس اور روسیات تہمت و تصدیق فرزند باکاس من گزشت و با بذل مال حاجی اکیل اور دہ و تاحست بہا بنیان
بعد از ان بنگالی و نام اور است گزشت کہیں بعض زمین سادہ و مہا بد لہ و اربع سہ و دہ مسای بعد مسعود و نمایان
در ۱۹۰۴ سال در ہندو طبعین در سبب ہندو شوق افکار گردید و گزشت سید ہوشی در زمین ہندوستان نمودند
موسسات امریہ از بیل سید و غیرہ گزشت

و نیز در ہمدان کودکان بہا بنیان امر ایلی در مدرسہ آئینس بیہودہ مس میگردد و با قاعدہ فروع و تاحست بہا بنیان
در نیس در مسعود اجرا وان سخت گرفت لاجرم اجا تصدہ آئینس مدرسہ برای کون نمود کہ نہ در ہمدان بنا آلا
اجتماع و دیگر موسسات گزشت

مدرسہ تربیت در لہران

در سنین ۱۸۷۵ء در کونہ معروف کونہ با بیہار و کونہ فرقا جنس مسعودہ تہمت و تصدیق فرزند باکاس من گزشت
فارس و عربی محض و نیز در سنین ۱۸۷۵ء در کونہ با بیہار و کونہ فرقا جنس مسعودہ تہمت و تصدیق فرزند باکاس من گزشت
خط میگردند و بعد از ان کہ قدرت و بعد از ان کہ قدرت و بعد از ان کہ قدرت و بعد از ان کہ قدرت و بعد از ان کہ قدرت
در ۱۸۷۵ء در کونہ با بیہار و کونہ فرقا جنس مسعودہ تہمت و تصدیق فرزند باکاس من گزشت

در تربت مدرسہ و ششہ در غار تربت و سعادت میزند و نیاز مدرسہ گرفت در سال ۱۲۲۱ تا نیس مدرسہ برآ
در ایب و کتر عطار بدشیش از بیایا عالم مشور را و مخالفت در دو کیسند تربت تا نیس کہیدہ آگہ در سبب نیس بر

گنت و بعد از ان تربت رینات نیز در کونہ و سنینی کہ کونہ خان پنجم نیس بر و بعد از ان کہ عطار بہ خان نیس شد و بعضی کونہ
بسیار فتح نمودن در بیکانہ مانہ مسترا پر اکوس کایس در کونہ کہ بہ پنجم تربت و تکمیل و تدیس اکیلیسہ پر چہتہ

فکر تا نیس شرق الاذکار و رشک کاغذ

بہال ۱۲۲۱ روزی جمعی از بیایات شوق خوبروی تفریح بگل در با چو شوق خود فتح در تربت شوق شوق شوق شوق شوق شوق

واکعات سال

سال عصمت و امان

سال ۱۹۰۴ م

بجود قرب و ولایت واقع بود ستمی پاسورند و بعد از ذکر آن چند کتب خیا فیثا در باره او در ایامی دو بدلی گشت و از وی خدمت
 روحانی در قلوبش نمود بر کشید جلوه در بنا مشرق الازکار در آن در عهد بر قلوبش از دو همه بر زبان آید و تمهید اتمام نمودند
 و هر یک بر نوازندگان بنا و یکی در زیر خاک نهادند و سناجات خواندند و دیگر ستر فایده مسین تر ازیه وقت گرفت و حضرت عیسیا
 با صدور اراج و اصلاح پیام اولاد از این حکما آید فرمودند تا چنانکه میآید و این جمیع نور نمایندگان در شیخانی که گویند بر این اثر گشت
 و از خطای بیای حضرت عبد الباقی به بیایان امریکت شروع ازین سنه تا در شبی خود عیسیا تکرار نمودند و با عظیم
 جود الله ایضا المجدون ایضا انشوتون ایضا الغیرون فی خدمت ابراهیم و الابدون الاموال و الاله و روح اعلا و کلکرت
 و فی قوت سحر کرم الجید المورخ ۷۷ مارت سنه ۱۹۰۳ و استلا علی سرور از من عیسیا لله یقده و مضامینا بهینه انما خاضر نقاش
 روح الیایدنم الوب الجید یا احیایه الیها و سنانه و سرکانه کی عبودیه رب الجید ان اعظم الاموال و شروع الیوم
 تا سیر مشرق الازکار بنیان معبد برقع من حضرت استیسر حکومت رب الجید طریح کلم با افکرتم فی سنا و تو تم تأیس
 جدا ایستاد و سقیمت کفر فی بدل الاموال لهذا المقصد اعظم و مشروع اکرم سرون حدیقه ان یه ستاج علیکم و جنود تفریح
 تنها هم و ما کم و عند اتم مشرق الازکار و متوقد فی الازکار و یحضر فی الابرار و تقوم الصلوة تفرعاً فی حکم
 الابرار و بر تفع صوت التمجید للرب الجید بنانک تفریح المونون و تشریح صدور استلا بحیثه ای ایتم و دیگر
 ان من الی التبتل فی ذلک بیت المهور و تشریح فی به و تفریح کلم به و تنگن تعالیم به من تفریح تنگن المرح

فی انفس و سقیمت انس علی ابر کرم الرحمن و علیکم تحمیداً و شناع

و اشکون بواسطه جناب آقا میرزا احمد جناب سیدی علیه بیایست

ای دست در قلم کتوب که تاریخ ۱۳ اکت ۱۹۰۶ م قلم خودی رسیده از روشش کور کار کتوب برین دلالت بر آنکه

واعیات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۲

باران غرب جنود که بخورد ب سبب دهنای آن در آمد بهیچ الف و اتحادی تازه حاصل نموده اند که در این
 برین اتحاد و اتفاق پیوسته ای بنده ای بایه شمای سرور و شادمانی بنامه که با این مدت کسوف و خورشید
 در خصوص شرق بلاد کار تمام نموده بودی اگر ممکن شود که در دستگونی تا پس شرق بلاد کار که بسیار مناسب است
 پس در مکتوبه و تذکره سرماییه سخن باشی نقشه شرق بلاد کار سخن بدهد است و ستاره اندر نزد شما
 نقشه های دیگر اگر کشیده و بجز سستی یا حاضر ننهد و هیئت نخستین استماع

سنتی
 در این
 استماع

یا بنیاد و شمای آن استخوان نمیرد که سیم محمد علی شاه فیاض حکومت الایمیرت و قاضی ان علی استخوان و در این
 دیگر و بالخصوص در اقلیه بیس دلاقی و فیاض انگلیس که در این استخوانی من دوری شده و در زمین است
 در اجاب و مورد است اطلاع انورته فی محفل الوفا و رب بستی جز العطاء و اسکره بنده و بسیار نور بصیری
 و لا نور و است طاعت من و جوه الا و اول القبا انک انت اکبریم المعطی الرحمن و محمد معطی الاله و ذوق
 مفصل انقطه الاله عینا ایها کور الشمس الیانه فی اودج السماء و نور نجوم الخمس فی کس الاله و موقد
 ان طاقه فی زجاج الوفا و جعلیم کواکب مکرته و الیه و الیه و الیه و الیه و الیه و الیه و الیه و الیه و الیه و الیه
 خضعت و خضعت و خضعت و سجده کل تراب و ظلال قدم احبابه شمس یا صغیرا به علیکم بالانوار و الایات
 و الاخره من اشفاق و الا بتعاد من اهل اشفاق که نوازده و اعدا مکرته و جنود مجنده لا برتیه و هیئت
 احتیاجه عینک به علی کل الامم و الملل و علی کلکم من اشواق و الطوائف العالم و بصرکم بخیر
 من جودت الایه و فی کل وقت سب اجته من العلماء الایه و اذا اختلفتم به حسب فضیله نفع سبک بفضیله

و قیل فی سبک و غیر طبی سبک و غلبه احد انکم و سبزه حکیم سنا حکم و نیت شکم و تفرق جمعکم و بیفکم و نودکم و بیزب
 شهابکم . اهل کونکم و تفرق بر یککم و بیفکم و نودکم و نودکم و نودکم و نودکم و نودکم و نودکم و نودکم و نودکم و نودکم
 نیت و زجا با لاسراج لسا و منها جانا لاسراج لسا و انی ایتلی الی بعد ان بیفک جمعکم ابراب التوحید بیفک
 رشتون غزنا من اتحدید و اتحدید و متوسل بیدیل اتفرید و اتفرید لمریدون قلب جبهه ابها لایفک و لا و لودة
 احوار و احوار و احوار و احوار علی سبزه لفضل لفضل

فتنه اصفهان

که در بافتن سال ۱۲۰۱ که یکی از اشد سنوات و خطرات بود سال فتنه شومیه برای اهرم بود و استقامتی در طریق حقیقت
 و ایمان بود و در آنکه در مختصرین و تحقیقین بشیرین بشیرین استند و در همین راه خروج و شکار است که از آن فتنه
 و زیدین گرفت و مجلسی که با واقع نیکو شایسته بود در کسین میرزا شیخ المومنین چون بنویسند و بخیر سالیان فتنه شرح احوال
 ثبت است پس در فتنه نیکو در شیراز جدا برایش بر پا کردند با تمام اسلحه پادشاه دولت آباد به اجازت بجزرت طهران گریه و نیکو
 بقرب اصفهان رسید شیخ گلرخی نجفی (دبی اندلس) و دیگر مجتهدین اصفهان و حرم کرم کرد و بود و حکم کن نکر سلطان
 مخالفت در ایشاد کت خورشید و شاهزاده گلرخی میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا
 برای سکو شتر عمارت در پردن شتر عمارت که در راه و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا
 خانی سخنانی چند گفت و در آنجا محمد و امیران فرزند از توکلین محمدین و همچنین در نیراز میرزا و عیسان بن میرزا و جبهه
 مستوفی فرزند که متغارب و تهاورد بودند خورشید که در راه و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا
 و با یامی قلیل از راه طالبین که هر سو که شمشیر و روز بیانات فصیح عموماً شمشیر نوشیدند و آنچه در اول داشتند در آنچه

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۴

آنگاه حسب امر و حکم آن در مجتهدین سری طبران رفت و عذر و دلالت کرده که چون بهائیانی را در شهر و آنچه در حدیث
 و جوهر خود می میان حاضر شده و در سری آگیره که مستعد و هیای فساد گشته و علی اللهنا بر غلط گفستند و شیخ نجفی بعد
 گرفتن بیانه شده که حکم تعرض و قتل و غارت چه در احوال بر آورده اند و از آنکه دست بکار نزنند و مظلومان
 اندیشه کرده برخی از افراد آن مهاجرت نمودند و دیگران با احتیاط و خطا خود پرهیز گشته و در شمار چنان احوال
 و در ضایع آقا میرزا حسن لایب طایفه نزاری ای ای میرزا آقا شیخ محمد علی قاضی زکریا در بقعه شیخ عازم صفویان شده
 و سهام لفظه عرب از آورده اند آن مجتهد نجفی کتاب خبر داده و مجتهد اشعری چند بار که در ایشان بر نگاشت و
 میرزا اسد بهر خان وزیر تبریز بود و اینکه آمده بود واسطه با صفر بقرب شهر رسیده و حتی در زمینین بفرستادگان
 مجبور و پاره با بر او حیات نهایت احتیاط نمایند که بهیاسامت ورود و در دهائیانی از خود دو گاهی حقیقت با هم گشت
 و در سرور و شکر شدت حب در بیان گشته و بار عایت کمال خرم و حکمت به تبلیغ بنام من تمام مردم بود
 و در فصل آن را با چنین اتفاق افتاد که آقا میرزا عظیم بر خود خواندند همین کتاب فرزند آقا میرزا ابو الفضل
 بعضی فریاد که جلد شیرین و نمایر و آذوقه می کتاب را بر دست آورد و در شیخ مجتهد مکرر پدید می آورد و بهیاسامت
 و در احوال جمعی رو به دستگیری میرزا علی محمد غارت گشت و آثار بهائی بر او نوشتند که با کمال و در آن
 صاحب خانه و خانه در این هفتاد و دو احوال که گشته و گفتند که بهیاسامت بهیاسامت و در آن
 عینان که در تصادف کردند و آن در واقع رود بسته که در هر باره ای بر آمدن بر در آن
 که در لف و توردی و نسبی در نفس قرآنی بسین بسته و آنان بکلمه قوی متنبه که
 آن در روز ۱۳۱۳ ...

واقعات سال ۱۲۲۱

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

۱۶۰

و عامی شریعت بنویسند و در صورتیکه چنین اصلی از اصول و در نفس احرار و خدایه و در کفر من غیر من
 بر طرف نماید و بهودی نفس و افراطی خود را آنچه از اینکند تا همه در ستم بکند که از این فرس و دلداد نام است و
 که در سیر و جمع خود چیزی بدست نیاید و در موقع بر او خست شده و شباب تمام نزد خسته و در حکایت و در
 از گناه و رفتار در بهمانی غیر کنند و درین نقل خود و فقرات شدید و بخت و بخت و از آنکه بجز در ستم و
 تعرض کرده و ستم و قدرتی در ده و سخنان سخت بر زبان آورده و بدست خست و از طرف عیبی از گناه
 چه در سگی و فرستاد و در آن روز عامی هم میسر میسر و در آن بین بدو همین از خواب در گشت و در آن روز
 عیان و بسیار میزد و آقا در همین شمع خیاره که در ده و در آن حال از به طاعت علوم بسیار و در ستم قبیله
 گمان سخنان مجتهد و سید و هم آورده و برین عیبی است و آقا هم میگویند که در ده و در ستم عیان
 و علامت سرد و علامت و شش و کفش در یاد دارد و در آن حال با آنده و با آنده و با آنده و با آنده و با آنده
 در خسته و آب و این بود و پیش از آن خسته و خسته و در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم
 شاه که مجتهد و قاضی حسله در آن است میگرد کشید و در آن که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم
 در محضر و شهادت نام است یکدوی تریب هر که چنین در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم
 بوقت کند و شمشیر و شمشیر ظالمین چندان آزار نماند که مجموع گشت و حاجت و بی زدن و در ستم
 شفیق شده و در آن اگر خد و مجتهد و آن که میرزا عیان در آن ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم
 واقع شده و در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم
 شد و در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم که در ستم

واقعه شهر سال

سال شصت و یکم

سال 1905 م

در این روز در نظر نیامد و با کار اجاب مجمع شده بهای خلق نفوس در مردان محرم گشتند که بقدرت
 روس منجی گردند و دولت فکر غیر تقلم نمایند بسبب اشغور و نفوس سابقه چنانچه است و بضمون مذکور
 کتوب بر سینه و دله اجابت ملذذ و نرینند عثمان و حاجی محمد محمد که در سبب و در وقت در شصت و یکم
 و در این روز در نظر نیامد و با کار اجاب مجمع شده بهای خلق نفوس در مردان محرم گشتند که بقدرت
 روس منجی گردند و دولت فکر غیر تقلم نمایند بسبب اشغور و نفوس سابقه چنانچه است و بضمون مذکور
 کتوب بر سینه و دله اجابت ملذذ و نرینند عثمان و حاجی محمد محمد که در سبب و در وقت در شصت و یکم

شیخ صوفی در نماز است بگامی نیامد و بعد از آن شیخ محمد علی در نماز است بگامی نیامد
 و در این روز در نظر نیامد و با کار اجاب مجمع شده بهای خلق نفوس در مردان محرم گشتند که بقدرت
 روس منجی گردند و دولت فکر غیر تقلم نمایند بسبب اشغور و نفوس سابقه چنانچه است و بضمون مذکور
 کتوب بر سینه و دله اجابت ملذذ و نرینند عثمان و حاجی محمد محمد که در سبب و در وقت در شصت و یکم

نقض بر هیئت و نام از هیئت نیست بجز ملت که هر چه عدم و نماز است و در وقت
 رسیده و بفرموده و در این روز در نظر نیامد و با کار اجاب مجمع شده بهای خلق نفوس در مردان محرم گشتند که بقدرت
 روس منجی گردند و دولت فکر غیر تقلم نمایند بسبب اشغور و نفوس سابقه چنانچه است و بضمون مذکور
 کتوب بر سینه و دله اجابت ملذذ و نرینند عثمان و حاجی محمد محمد که در سبب و در وقت در شصت و یکم

واکنش سال

سال سی و یکم

سال ۱۹۰۹ م

در صبح و اسواق بر قدمت و بجان طلب در دزدان شریک گردید و حیثیت فردی طرف می رسیدند و در
 کتا و ترغیب بسیار نمودند و در هر طرف داشت و در حقیقت نظر این کشتند و در هر طرف نیز در هر طرف
 آنکه زیاده از مقدار نفع و آگاهی شدند و در این دنیا مسامحه بر سره مکران و بخت کردند با هم فرستادند و گفتند
 دشمن اسلحه و ابروان اند باید با تسلیم و سپید و کند پس اجرام و فرستادند که نفعیم و چرم نفع بجای را
 یکیشیم و در روز بدین طریق گذشت و این اسفندان و طرفین از طرف مجتهد مکران بر سره نماندند و در
 و بعضی از همین احوال که بقدر توانا در نشد و رسید و بعد از آن در هر طرف آن می کشند و در هر طرف
 روزنامه در تحت امر قوت حکمران و مجتهدین بود و در طرف و حال متعده و کمترین گاشته تا احوال در احوال
 خارج نشود و پس در وقت روز مکران و خفا شد به امری بدین مضمون یعنی اسفندان رسید که اگر در حقیقت
 بر نیاید دیگر ای حکمران زمین شود و در این هنگام با مردم داشت مجتهدین توانی در تکلیف کرده و خارج می
 سخت خطیب و در حقیقت آن روز در مجتهدان و همکاران و شب حد و توانا در احوال مکران بدینند و قرائت
 و توانا در حقیقت میگردند و احوال تیر و زدن گذشتند و مکران توانی چنین فرستادند و نقد به امری
 و مردم در روز و در آنچه خود پسندیدند به جای آن میکنند و در احوال است که بسیاری از خارج نماند و در حقیقت
 که مردم تعرض به ایشان نمانند و حقیقت مکران بر مردم در روز توانا در حقیقت مردم در دست و در دست و در دست
 با حیا و احتیاط کرد که بدون روند و مظلومان آچار شده و در وقت مذکور بود مع شرفی که در دست و دست بهمان
 و در حقیقت که جایگاه کمین بودند بر ایشان بجوم نموده داشت و گفتند و چوب آتشند و در احوال
 غذای مظلومیت چه گاه در حقیقت بر احوال حقیقت و در حقیقت مکران در دست و دست و در دست
 و در حقیقت همه و مکران در دست و دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

واقعات سال

شصت و یکم
سال

سال ۱۹۰۵ م

بالمجهود مخصوص ای افغان در پشت که اوفن طردید را بیاورد چه موقوفه اش شخص را و بیاید و در زمان آقا سید
 ابراهیم پسر پرنده سالانده تو منین مفصل را که در کله اند و کو گفته که نزدیکی درنده حسن آقا در شجاع چه دو عرض کرد
 لایقت چهل ستون نه اورد از او هم زین نقش بست در نزه و زور می شش اورد از خود آتش و روح که شش خود برد
 و نامت بجهت پارسید و بخش که باشد که شفته تا در میدان شاه چاهای تسلیم کرده و بی شش شسته و نغذای کار کرده
 جسده را بر داند و سر از آن که هودت قدش رویید ایستند در خلعت تب جسده را بر برد که اندک اوقات صید
 نهاده در افول کردن دور می گیر و غن نمودند و دیگر عجب با بکتع و حروفات بدن که شسته و جان از خطری
 بر انداخته و شجاع کوهی تیرم سگوری برکت یافت و در تمامت صالجه تر گرفت تا بسودی حاصل که نه انگی
 اغلب آنرا بر و خده جده اگر نثار کرده و در طریقه خانه اقای خنده کلهای جلوس نمودند و گناه عیس کوهی بود تا
 را شسته و نیز در همن خانه از جمله غارت کرد نگر نثار نمودند در آتش اصباح و در سفره خواهد در ظرف از نسته
 در ظرفی که بپزد و در آن معاندن شسته بند چه بسیار از این خانه که از هیچ بخور بیدند و فقط با میان نخت با کورن
 و فرزندان بر او و شسته چون اوضاع در امت چه که در دهده و در اجاشان بودی خط زمان و که گمان بر شسته
 بر نسیب و با چه است بر او نه در بنام شسته و آواز از متفرق شسته خوش در از نان و افال بدون در گم کند
 ضرورت خط نخب آباء و سلفان و دله حضور صافه ای که که بیت بر طبع و طبع او همه بنام و دسته شروع کند که
 برده آنچه از ناست و آند در اوج و غیره پارت آورده بود از بهی را بهار عید شسته و با صفی از زفره اندک در
 فرود و از آنچه آینه بر با جالی بودی که در شستی سخن احوال و در شرح احوال آوری و شریک
 شت و در ایست نمود و ترس می کنی که در پیش کرده و در خود که کینه تن بر باقی شریک

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۱۹۰ هـ

معروف شیخ العراقی که بابت شصت و یکم بود روز چهارم محبت و رفیقش بیکدیگر در میان راهی که از حیات خود
روز بیست و دوامه که در روز شنبه از آن روز معروف میماند آنکه شب سه روزی که در آن شب بیست و دوامه بود
شعبه بر سر راه در راه بندگی و توبه است برسد آن طایفه از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
بنزد آن روز که بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
گرفت که بر زمین خفته است و بعد از آن که در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
و اطراف کعبه شکر طرف با او در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
که با کوفه حضور بر سر راه بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
خود را در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
که در بعضی از فقرای جهان را در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
سد که در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
و در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
بسی تر قیام در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
روز دوشنبه در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
میباشد که در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
طریق بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
و در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
فرد که در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود
و در آن شب بیست و دوامه بود از آن طایفه که در آن شب بیست و دوامه بود

بر طرف فرزندیکه به پستاندازکت در فتاده بر طرف آه گفته اند که با این پستاندازکان بر منی و فرزند به بندگی کن
 خوبانند بباد فایز و بد که از بعد از پستانداز بدام و در سالی جوانم زدم تا اینجا که بر سر منقده و از آنکه گوید که سالی خوب بودیم
 در سال پسندیم تا این که از زبان چایچی اظهار کرد که اگر میخواهید بدان بشارت بر من بکنید و سالی خوش بودیم
 بر بدیده شب تا صبح چندان شب بیشتر و بیشتر از آنکه در وقت نزل نور چوت گفته در من آنکه بیشتر بر آنگاه گفته است
 مسنون باشد از شهر تا شهر که در مساحت طبرستان بر پشته قان بول با خمر شب و شبی بر بزرگ شده است و بر بزرگ
 و در آنکه در نزد علی بن ابراهیم بن صالح بن ابراهیم است که در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 در آنجا شب برون آید که در مظهر بود بر بزرگ که در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 در هر روز که بگویند بر آن که در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 و خاک با شکر آید و چندان فرزندش را که فرزند بول و بشارت بود که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و خاک شکرانی میرند چندان آید در مظهر که در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 میگردند بند بر تبعت آید و چندان که در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 و در آن که در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 زده و در مظهر سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 و در آنکه در مذهب سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 نصف شب بود که در مظهر سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 ناگردد در مظهر سید فرشته است و در آنکه فرموده است در
 که خدا گفت آنکه که در مظهر سید فرشته است و در آنکه فرموده است در

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵

رسیدند و بر عالم گریستند و چون بیدار شدند بدوم خوابست بدانی عالم خواب دشمن دشمنان سپهرای شیخ تقی و چند تن از مذکور
 گوی که در جانب شرقی قدم بر بختی تو آمد بر بیدار گشته بخوابید گمان کرده که همه در تشریف باغشتر گریه میکنند و چون
 بیدار شدند مرا با شیخ امراتین باغ قدم بر دیگر که در وقت تشریف بیدار شد در اطاق سرخ خانه منزل انداخته نزدیک درخت
 خشک در گوشه در آن اطاق خواب دشمن بیدار خود درخت چو درنده آمد و دست بر من بست که آنشگر گفتم مرا بچند
 بیرون جسته خود با آب انداختم خود شنبان در جنب شیخ امراتین آمد و در آنجا نشست و در آنجا که بر من فرمودند بیدار
 بیدار شنبان که بود بیاد خود میگفت که بعد از آنکه ای حاجت خواند با بدی بنویسید یکدیگر و در آنجا که میزند بنویسید
 بگشاید و تشریف بر او میباید و من بخت و عهد در دنیا ای کبر با او در دنیا هم در آنجا که در آنجا که بیدار شدی
 روزی شش میگویم با در نزد شیخ امراتین رسیدم صدقانی مذکور که مقصدی بود که بیشتر فوادم مقصدی بودی منزل فرستادم
 توان بوداشت بر که در غم و شنبان با یک ذرنگ ای شیخ امراتین بیخاف طردان فرستادم که در این شغری با او بود که در شیخ
 شایسته کند نزدیک برسد که رسیدم من پیشتر چه که شنبان که گمانه حالت قدرت این جهان بودند بر من فرستاد که در گمانه
 جسد ای یکت گفتم حاجی که حسین در حاجی گمانه ای چه شنبان که سر و قدم بخواند و یکانه با او بود و وجه شادمانند با او
 انداختند و در این شغری مقصدی فراموش دیگر با من بود که در وقت خود در آنجا که در آنجا که میزند در وقت تقی در آنجا
 بر خود را شنبان که بماند رسید که قدم در آنجا که در آنجا که میزند در وقت تقی در آنجا

فستق و بادام که عظمی در میزد

دور ایام استعمال نیران شده مذکور و صفتان در فاسید بر او ایام میرام مجید نزد تحصیل علمین در آنجا
 مذکور شده صفتان ایام مجید صورت بسوی وطن کرد تا قدرت ملت و آنسوس مجید در گشت کند دور صفتان ایامی با
 دور ایام مجید گمانه ای که در آنجا که میزند در وقت تقی در آنجا که میزند در وقت تقی در آنجا

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۶م

در قتل نجفی و دیگر علمای و مفسران و بزرگان غیب و کرمین نمودند و نهاده بودند در محو و طرد و مباح و غیر نام و غیره علمای
 بسیاران را در کربلا که قربانان است بستاندند و شریزه و قصبات و آرزایان به دستا یافتند و تا است با ایل شیخ و قبیله
 حله و مشفقین بر صغیر و کبیر و که در آن است بم یازده ایجا کرده کشند و سنانند فاجعت و غراب نمودند
 در روز عکرمه در شاهزاده سلطان حسین میرزا جد اول اردلان مسعود میرزا ظفر بیگلر خان بود که در هر زبنت از ۴۰ نایب
 بگوست منسوب کرد بدو و در آن زمان در دوش درین بار بگوست بسیار یا با بر خدوف مدد بود باین محبت و حمایت
 کرد و با افغان کمال مراد و ایچا کجا بگر شون از اظهار ابر نمی بگر نسبت آتقی انگارید است و یکی از آنها
 در روز اش این نام شرت یافته و بعضی از آنها دیدار نمون بدین امر گان بودند که در او بشرا این امر پیشند
 و از آنده بمانع بر جمیت منفذ کرده علی و کس الام عمل بدست و در کجا نمودند چنانکه در مددی با تحقیق بجای میدهند
 افغان و غیره محاسن آنکه در صد با جان مسعودی بگویی از برای انتقاد یافت که صد کشیدند مسکین رخ حضور ایشان
 و خدا محبت حسن و حقیقت کند و در آن قبران نیامد از آنکه در قومی شیر از بعضین چند می دیدند با زدند و قتل علی
 حادث نمود و در بنسال حاجی محمد زکریا که در آنجا بود از ایامی امر بهر بنا از آنجا که در میان کرمی و افغان بود
 همین در حال حکمرانی و نیزه مسیح مجتهد نام آن بوس شده اند که در آنجا رسیده و باقیام خطاب بی چنین است

مردان حضرت ایاه کی در آن جناب ابن ابیر علیه بهار اولاد

دی قتلای پیشان کتب نیز شاهد خطی بدر خصوص سفری و بسیار اخراج و بگوست حرکت نماید و با حضرت علمای
 طرف نشود البته سبب خود را عظیم خواهد شد و بدین گذشته بدین از این عصر قلمی چهره از آنده امر شریف
 ترو بگوست بعد از آنکه در آن روز است که با جناب ابن ابیر علیه علی خلوت ملاقات نمایند
 شدن در مجمع ملاقات نمودن جائز نشود بنهایت ولایت و در او صحبت نمایند و غیره

در اجتناب سال

سوال شصت و یکم

سال ۱۹۰۰

که چهارده و بیاضه چهاره حال مصلحت و حکمت نه آتش خواجه آمد لکن در فطرت حدیثات مینمایم و نبات این نرا
 زوایا مینمایم و همچنین مکیج احباب نباتات قوی نماید که پروردگار فرماید و بگفت حرکت گشته است احباب نباتات و لغت
 باشد و سبب نشرفیات است که در اولای کجای فسر واقع خواهد شد و لکن در حدیثی مذکور است که در این وقت که در این وقت
 درین روز هر نفسی که کنیز کند مقصدش این است که چون حکومت دارد و بر وجه مقصدش این است که در این وقت
 جرم عمومی شود که حکومت چاره نرفته است هر چه در آن سیه می داند نیز مقصدش این است که در این وقت که در این وقت
 و عند وجود در میان نماید بگویند که حضرت مقصدش این است که در این وقت که در این وقت که در این وقت
 فدایت زیر اسدای جز این خدای نه و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت
 و در عهد ذوق ناسر و حجاب شرفی اندک کار بر تو رواست که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت
 وجود میرسد و غیر خفیه در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت
 و حدیثات مکرر نمود و فرموده افغان اظهار ایمان کرده و امور مکرر کرده و حجاب شدت شود و امور مکرر و حجاب شدت
 و عند مضر ضمن و مفسدین گشت و طایفه نواب با در مفسدین که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت
 متغیر گشته و شیر لاک شیر که بیدارت با در این شورت درشت خوریت خیزد بگویند و در این وقت که در این وقت که در این وقت
 تا آیت مقام خود را معین و معلوم داشته و نیز تو جود نفوذ ریاست حاصل کند و جماعت که سستی احوال است حوروم را
 نسبت بخورد تا این کلمات این امری شما هستند و شنیدند که بگوید حجاب و عذارت احوالی و نفوذشان برود و در جهت
 حکومت و قدرت و نفوذ بعضی از مفسدین از ایشان در شنیدند و شنیدند بگویند مفسدین و مفسدین شنیدند که در این وقت

دولت شوره عدلان بشرف و در کائنات بجاوت بر او رفته حش در پرتو هم و طرفت بر وقت و مصلحتین سرفیون که
در شهرها بر شرفند و فندان و کج شکفتن حکومت که راه آن گمان همه به خند و شمشه اظهار هم سکلی با شکر کند و زوق جانی
که قربان در اول انور قتل آن در ام که جعل المهور دین بر سر می لکند و در جرات است همه جسد و در حال انور
و خان مذکور در صد یک یا این در کسین قدم قدم بر عین است نمودند و به غیر با کسند و در ان که به دولت است
و کند قاطر حکم ان و اکی سید احمد شریف بکلی با ان که خود جقه قتل و نوب نظر ان بر آمد و از ضرب شمشیر فرق عالی با جوری
کشت سرودی خود بر حیدر به امت بفرست دیده و سر بر انوع با کمی از اول شریف در شهر آمد و در شیر به یک کلمه کلم
عالی احمد و نظیر ان بیکر که در شیر به سباب و طاب بود خود در قدم از حکم ان طول در عرض داد و در یم پیشه
سید یکی و ام جماعت قریه فیده آباد و جایکه بر جاده ارضی سوخته در سرودی که در ان زمین خود را اندک یک فرست
شد و خود به حیدر و اکی زندانی در زور فری که در او در کا بنش در ان شد و در شهر که در او نم که در ان زمین
در بر او نش ایستند و چند روز بفرست در کادیب نبت با حسین فرزند آبی و بیان بیکر کف و حال
ان خود تیره تنی نظری در ان در ان جاسوس خود نوز در است که در نزلت در همون نام و کمی از مصلحتین سرفیون
و در قدر شرح و بیط حد و متنوع سخی تفریح گفتند که اسالی و ختم است در تاج حمایت شهر در ان که در ان
و اکا دین مذکور در شهر بر زاده آثر خود چا که در حال نوز او محدود ان و شمشیر که در بیان ان که در ان در دست است
مذکور در سبب برین دور و شکیح مناسبت کرده کار بد و در سید که در ان در ان در ان که در ان در ان در ان در ان در ان
ابنغ خود که سارین ایتلاف از بیله خارج شده و شکی کرده و دیگران در خانه ای خود اند و بر ان نیایند و در ان در
سارین و حباب مسافرت با طرفه نوزند در فصل ان و حواله روزی صید به ان که در ان که در ان که در ان که در ان که در ان
تجدد حکومت و در شده و شا بر زاده بر ای خط طلب بر او کی شده و در خلقت کرده و خانی گشت گفت و بر ای

در تمام کار آقا علی مذکور شفا شدند و خان بسته بمده و پستانر مسایه جانده زده خانه بجای ورت خدا آتی در اول شده و کنگه
 بخانزادان فخر عین در آمد و در بگشود و اثر در داخل شده اند آن علی مایه دست دیگر که در بطرفه زمین پاک شدند و شکر علی
 خانه رفت با این نیک که در و کلور سید اغانی نمود و چنان پیش نماز زده با شرفشان ملک کند جانب خانه مسایه تقف
 خانه فرود کنند و در حال غیب نام کاس که در آن شیر و مالکک پشکار با بیه جلور رشه طمیان بوی دلد و بکمان برف کور
 نموده و در اندک بالا خانه بیان انداخت و اثر در حاضر از آن وقت حربه کاش در مسافرت پس در خانه آقا
 کردند و حتی لباس و زین و زور و زور و زور و کوشش خود به مظهر مدافعی که با این گفته خود بود و شست یک مرتبه برای بر
 که شوره دیدند و چادر زدن کشیدند و در وقت باناس در دست و کمر جراح دست باز و شستند و سینه کان با اطفال پدر
 کشته سید با کار به بند و عقب که در جمع هم در شهر بودند و در اعتدب تمام خود بخانه همراه ایم تقابل بر کشته
 شایر حسن رسانده قرار گرفتند و اثر در میان بیای و حیدر انداختند از خانه بیرون بده بیاند کشیدند هم سنگ
 و چوب و گند و شستند و بعد از توین قلعه بسیار برب قلعه کوهی بینه و شستند و سیر در چاه و سیر در چاه و سیر در چاه
 و کنگند و سن شایر تقریبا شصت سال بود آنگاه در شرف جشم خانه اخرون اصفی حیدر برده با و خاک با آنگاه
 در ترشان حدود کن خلف شده بود و کس بوده خانه و سید گفتند در شفا شدند و در خانه در شستند و سیر در چاه
 در آنگاه در ترشان جان یکی کبر اخرون آقا محمد و دیگر خود را نداده و شایر جایی بر زاده عین در خانه بودند و اثر در شرف
 سیر از عید آئین در حجه در وسط حیات چند آن با سنگ و چوب زدند که بقیه آنگاه آقا محمد در این گروه
 با شستند و صحیح بان نام شکر نشان شیر و شکر عین گفت تا بقدر منسید بر من حق و در به در حال بخیر بودیم
 گویند کار در آنکه در حضور شایر و در چوب داد که خود چشم این است مراد در آب کشی که بیرون بری بود
 بعضی چنین گفته اند که جسد شایر در قلعه بود که در آنجا شستند و در آنجا شستند و در آنجا شستند و در آنجا شستند
 و در آن گفته اند که در وقت که آن در دستارهای جدا شده است که کان بر آنجا بود و در آنجا شستند و در آنجا شستند
 و در آنجا شستند و در آنجا شستند و در آنجا شستند و در آنجا شستند و در آنجا شستند و در آنجا شستند

واحد ماه سال

سال شصت یکم

سال ۱۹۰۰ م

اشترک کرده گرفت با کاره سیلوشی رسید و نیز بسینه انگش فرمود که خون فوسه نند و صدای نذون کوثر نرینه
 و هر که رسید خرتی نذو ریسان یا بشتر کرده در گوید و بند کشیده تا قریب فصد مگر تن بر نذو چاه بسین قریب
 حیزه لغزش بکشند و شش در آنگاه ۵۰ سال بود و دست دیگر بوی خانه استوار گام با بقصد برداشتن استوار گام
 شتا فشد که ۲۳ روز بود شش آباد و دایر شد و شغول به حرف آباد گشته خبر هجوم و نذر بشیند و ستاد گام
 در روز دوازدهم در روز هفتم در یک روز که در آنجا خانه بسینه است و در آنجا خانه بسینه در آنجا شغل
 کسی نبود چون اشترک نخواستند و دستوار گام مطالبه کردند خوب گفتند این نیست همه یکسان نذو صدای بوی بوی شتا
 پیام خانه خود بر آمد نذو در استوار گام که در آنجا خانه بسینه گزینید فریاد بکشید گفت شخصی که گویید این است و در آنجا
 رنجید و او خورست فصده جوی نذو شتاب کرد و در آنجا سوار کی رسید بسینه و دیگر هم علی بن عباسی و نذو بسینه استوار
 در حسین سوار میر خانه اش با در بسینه و بسینه بسینه استوار گام که در آنجا شتاب و در آنجا شتاب و در آنجا شتاب
 خرتی بسینه و شتاب و نذو که در جوی آب بختاد و در بیرون نذو ریسان بر پایش بست نذو برای بوی که نذو بسینه
 پنجاه بود با کشیده نذو خانه بیرون بردند و در خانه یک رقی و شتاب جان تسلیم مگر و بگوید کشیده و قریب فصد مگر نذو
 بنده چشند و بالا نذو اندر گزیند و در چاه بسین بکشند نذو شتاب تقریباً ۵۰ سال بود و دستوار گام که نذو بسینه استوار
 عهد اشترک برین همز شکی باف نذو فصد بین نخلین ستیبه که در سال ۱۳۰۰ از جنگ و شتاب نذو بسینه نذو شتاب
 کرده شتابات رسانند و در خود شتاب شده و دستگیر بگشت بر آمد و نذو شتاب و نذو بسینه و نذو بسینه استوار گام
 که پیمان برادر آورده با جفای بسینه باز بکشید و چون نزدیک باز نذو بسینه و نذو بسینه استوار گام که نذو شتاب
 شده آورند فرج نذو شتاب شتاب آمده گفت استوار عهد اشترک نذو شتاب و نذو بسینه استوار گام که نذو شتاب
 بر نذو بسینه استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب
 استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب استوار گام که نذو شتاب

واقعات سال

سال شصتیم

سال ۱۶۰۰

خندق قرب قلعه انداختند و پیدار چاه بسبب آن خندق و پیش از آن وقت سال بود و دیگر از سنند بر سر راهش
 این ابوالقاسم بود که بوجوب امر در قلعه داخل در جوی آب شده بودند و بنامه ای که در آن روز در قلعه خوانده شد
 بود رفت و در عرب و ایرانیه پدید آمدند نزد حاجی سید محمد خانی در مشهدان نشاندند و در آن وقت در آن روز در قلعه خوانده شد
 آنگاه از دور محراب در قلعه آمدند تا آنکه از آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 معروف بقدر امام جعفر و در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 زشت خانه بود بکلیت گرفت و در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 بر این ان حکایت کرد که در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 با کار و شکم در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 و با کار و شکم در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 بیعتی از آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 شتافته شد و با آنکه در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 رفتند و نیافر عورت کردند و در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 با آنکه در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 و در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 سر آمد و تفرق کنند و در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد
 از آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد

تاریخ کربلا از امام حسین علیه السلام در آنجا که در آن روز در قلعه خوانده شد و در آن روز در قلعه خوانده شد

واقعات سال

سال سھنہ حکم

سال ۱۹۰۰ م

دشمن قریب متفاد بود و با بھمد مد آنروز مد آنکہ در نظر ان در سبیل عقیدت در میان جانانہ و کوی در بزم نوح
 ز یکین کردہ و خانہ نای بسیار نسیب اسلب و حقیق و دم یافت و در شرف قلبہ و در بزمش با نسیب کی برایش تابہ
 بر شش و در شش بود و اشرار خود با اسلحہ و چوبیسای طویل کرد خانہ تا کہ چہ با یکی کشتند و در بھمت و در بھمت
 ہی تر غیب نقیل و فارت کردند و تاب کہ کان دستہ سزہ حضوری بند اھنجا بود و چہ در با سس توین شہداد
 بر بیجان بستہ بجا کہ خون کشیدہ بہر کوہ و بیخند محی اشرار بجا و لیس چی خونہ و در احوال و طلاس شہد شش کر
 یکدیگر نیست و تبریک گفتند و در خدمت خوانان بر بنا و قصای شفاک سواد آرد حکایت کردند و در بیداری در خانہ کجا
 میسر و سزہ بر اکت و در بقایای شہدادہ اندہ طاقت فرسا در سبیل ای در روی کی غربت و خوف بخوراک و در
 شبہ ای بیان کردند و در ہم اشد کہ بعد و قفسان بودند چون مرغ گوزینہ در آتش و زمین فلا تیبہ اھنجا
 خورہ چکنما در ای روز گنج تیز کردند و لذاسکر ان در عالی بر زمره ارفاق نوبت کہ بہت خالی شہد حکمت و اوست
 لاری بر چہرہ خود را فرستاد کہ بر آن نورد شد و خورہ بخار سس رساند و حاجی با خدمت و تھنیک نوردت و بر کی اندر حرم
 و اسباب بر عمت و شتاب بہ اوست شفاقت در روزی گیر بر م شنیہ چند ساعی در کانا سازند و در عرجات و غلاب
 فرایم گھمت و اشد در قرب و اشد بر بردند کہ آیا در طرف کلکتہ تیبہ بر عجات اھنجا و یا از جانب اول بر عجات
 و عقادت بردن خواہد کہ و چون اطمینان یافتند کہ اترامی مخالف نہ چہ سواد و در بر آملی اجنای محولی نورد
 کہ از طرف دولت حکم باستصال عموم ہمایان صادر گشت و فی الحال و کان و بلند در بستہ شوش و انقباض عمومی
 جلوه نمود و جمع اشرار بر روی خانہ کا مگر ان حاجی محمد بودیم تا جو رفتند و اورا از خانہ بیرون کشیدند و بنا زدن گفتند و چہ
 کہ در کجا بودی و دشمن کی اندر اوطاق و سردستہ اشد جمعیت را عقب کردہ کار و در کوشیدہ و بر سبیلہ معلوم نوردت و در
 نیز جنون بر کردن زندان معلوم عمومی چند بقدر قدر شدہ و عطا کردہ در پہلویش زندہ گذارش را سخت و دیگران نیز فرستادند
 آوردند و زندہ و جگر گاہ در پہلویش را در چندہ در سبیلان ہباشش اندر اشد کی کان با طرف کشیدند و در کان سواد

والاعصاب سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۵ م

با آن که مصلحت کرده بر آن دیر اندر بجزه انگارند و لذت از این عبادت کافی نبوده که در آن بجزه رفته و بر آن گرفته و تقی
 با صفا و قرآن پیش آمده قسم با نرسد و انما س که در آن پیش نه بجانش و آنقدرند و چون در شکر خاتمه قسم یاد کرده
 کاری ندانند و پنهان نام بگویند و بگویند در ب سه سه شانه شده خاک کرده و سخت جلا کرده و در دهن کولش
 تیر که پس نفعی نگردد و در آن تیری به پولش از آن است و بعد که بر بیت سوزد سید حسین صندوقی ساز نیز یک تیری که در
 و مردم مشک و صواب بکار برون و جسد را کشیده و در جاه سبیل انداختند و شکر فریاد می کنند و در سبیل مال بود پس در صندوقی
 این حاجی هر کالم نهدی لاکال تا جری پس بچند سال و در این وقت خود شریف در راهی بر آنکه که ما آنجا رفتن ایامی در خانه
 خود خانه و چندی بخانه همسایه رفت و در آن صلیح شده و بعد چو آن خود سید مصطفی آنجا آمدند که باز و در آن وقت
 مسالفی بفرمان خود که در آنجا خود با آنکه معتقد بالا خانه تری و در آنجا در آنجا و بجزه و اگر گشته و با آنکه
 حرف گوید خود در خانه بر این کشیده و در میان که در آن وقت و عواس بن حسین طیفه پیش آنکه چینه قدر پیش
 زوخت و او گفت حال که بر است و جان تقسیم نمود و ایستادن بر پا شکر آنکه در جاه سبیل خلیفه آنکه در آن وقت
 قدرت کردند و ما در خمیره در آن روز خود بکار خود سید مصطفی رسیده و از باجری طلیح گشت و چینه ناید که بر است
 شد صفای کله بروی آنجا که گشته و در آنجا چاره چینه و خیر بیرون آورده که برید گشته و دیگر گفته اگر در آنجا
 چاره صحبت فرزند با خود بگیرد و در آن زمان صاحب خانه مفاقت کردند و منظور چون بخانه برگشت جای آنکه در
 در آنجا بود و این که گشت که کان در صفا داشت و در شانه پنهان کرد و در سینه دو کمان شوق شده و دست که گشت
 در آنجا که در صفا بود و سبیل گشته و در آنجا در ب خانه رفت و گمان با مصلح جلای شکر سید و در آن روزی که گشته
 در آنجا در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته
 گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته
 در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته و در آنجا در ب سبیل گشته

و این است

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۵ م

و برای قتل و جنب دست جات می آیند و شصت و نهم است یافت که کردی بسیار در آن سال اتفاق افتاد که برای کشتن
 که در آن زمان یک شنبه تیرا فندان انگلیس در آن تو استند آنرا هفت کشته دادند و تیرا فندان کشته دادند و
 تیرا فندان از منبع زعفران هم یک تیره فاد شدت اشتغال یافت چنان خود را شنبه برسد بر یک با همی در انگلیس
 مردی با اتفاق قافله ای روزی در آن روز برین طریق می گذریدند که در آن روز کشته شدند و دست
 بر آن کردند و انگلیس در آن روزی در آن روز با جنگ در آن روز خود را شنبه کشتن در آن روز کشته
 بر آن خود را شنبه کشتن در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 آنکه هر ششم در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 سید یکی نام پیشه از آن کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 سید یکی نام پیشه از آن کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 کتارت در باغی بقره یک چهار بر آن کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 ساعت پنجم و شصت و نهم در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 شهابش در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 و بیانه چنین کردند که آنروز در عهد اینی را کشته کردند و در آن روز کشته شدند
 خود در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 حکومت در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند
 در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند

در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند و در آن روز کشته شدند

واقعات سال

سال سبک

سال ۱۹۰۵ م

که در ۱۴ جمادی الثانی در این روز در این شهر قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 در نام قتلش در دست دولت روسی سپردند و در این روز در این شهر قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 که در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 بر سر برده اند و دستکش بر سر او نهاده اند و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 تنی بستند بر سر او نهاده اند و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 وظیفه بر آن نهاده اند و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 خارج خواهد شد و اخبار را بطهران بفرستند و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 که با فرق غلام در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 بسیار نسبت به حال فطرتش در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 خوارت حکومت کرد و نیز در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 بنزد اسکنان گذاشت و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 و مشغول به کار بود و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 روز جمعه و شنبه و یکشنبه که در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 حرکت با عریض و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 آسوده نگاه داشتند و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز
 در جب سعادت و شرف و در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز قتلش را خوانند و جسد او در این روز

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵

گشت در اندک روزها خط غرض بیان و حال مظلومان نمودند چنانکه مهران می که مقرر گردید و بنام پادشاه و وزیرانش در آنجا گشتند بعد از آن
 در پستی جبل در احوال بردارند خفاقت نیشه و ظلم و محرومیت و سلب و سلب در آنجا قیامت وقوع یافت که آنجا سید نور محمدی
 عالمی را ستمی و آزادی که در فتنه نمودش گوید در آنجا قیامت گشت مریخ صحنی با او شد بنام جرم بد که گشتند و بنامش و قیامت که
 بر روی گشتند خود با قزاقان در حسن و شهنشاه گشتند و در یکدیگر تبری نشین که در آنجا قیامت گشتند در آنجا گشتند که قزاق که
 در آنجا سید نور محمدی و جرم او کردند بسیار کشیدند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 و سید گل در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 و سید گل در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 پیشین گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 کنان سوی جسد مردان بود ما غیغ از دیدار شده اند و در بین عمر انظوم در یکجا هم شهادت پناه بود جسد تا قریب از قریب رفتن
 و باقی بود در همین حال خانه باغ و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 جسد مردان که در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 بر حالی ماند و در قریب از آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 بعضی از مظلومان نیز یک بساطک بر ساخته اند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 چنانچه که در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 حاجی او مقرر شد و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 بمقتضای وظیفه که در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 گشت و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
 بر این من و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند

کلید پاره نمودند و با آنکه در این پیش بود خبرش می فرودند و جسد در سر راه ایران ساخته بماند تا سیه شکی
 سی ساله در مهارت و حیا که در خانه پنهان بود و درش بر روی تحصیل قوت و قدر و خلاقه همایه رفت و زبان فهمیدند
 و بر سر سیاه با شوره خرم و رنگه ویرا دستگیر کردند و در جای که زن و فرزند بکنند و آنها را کس که در خبر خودم گامه و خبرند
 و جمعی از مردم با در شفا حاکم که در مظلوم را بیکان مصیبتی برده و بستند و در جای که در شصت و یکم در این خون و صفت
 بی تاب شده و بنیاد و شمر از خود کرده و کله در شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که
 و کینه می زدند و در حالیکه نیم از شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که
 محله بر روی درون گردید و جسدش را مادی بهر شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که
 پاره پاره و گدازنده و در آن کمال که جسد است و بساطت معروف بود و نیز شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که
 از خانه بیرون شده هیچ روزی دیگر خبر رسید که جسدش پاره پاره و در بیخ نستان و خنده معلوم گشت که در آن
 بانگ بل قطعه قطعه نمودند و شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که
 حسین برادرش را در حسن شهید کردند و در سنگم که در چهار باغ کاری فرستادند و هنوز در قطعه خایج نشدند
 تا یکی پنهان صدای چهره و گفتگوشان رسید و پاره شده و گریخت و گویا گشت که او را در سینه و کاری را با
 صد سوری دیدند و بهر سوری دیدند و در این یافته رده خود کرده رفتند و در آن زمان فرزند چاکر بودی در آن زمان
 شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که
 سحر هوش آیدند و در آن روز در حالت قدر و خفتن را از آن صحرای خانی گشتند و باز در یک صبح در آن
 گشتند و در بنیادین و کارگر پاره و دیده بعضی خبر دادند تا با شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که شصت و یکم که

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۴

اکتفد و بنامه اش رسانده خداوند بکند یا سید محمد حسین را گرفته یعنی در پنهان کشیده و تا آن گریان و نالیدن و پیرا
 بر بهتر انداخته بزهد و زهد کار و دریم کاری پرورشند و آت معذ بد احوال بعد در کمال عبادت و عبادت جا شده و پیر
 گوئی بت با امر ای و آحاد و جا قبضش را یکی فرمودند در روز چهارم انبوه شد و چون انبوه شد و در روز تیرتیر باران کوف
 و خانه را غارت نمود و در فتنه و کوفه را تیر را سوزانده و بد و خورد و هم یکسان آنگی یافتند و خود را در کشتند و تا
 سخت بر افشند و تنی ابر را کنگر کشیده داشت و در کوفه در آستین پنهان کرده تا با او بیاید و سینه اش بزنگار
 که دو گیر یاسید و با بنو جگر گانش دید و روی بیستافت و درش را در زمین جدا کرده بینداخت و رفت و در کوفه
 و پیر ای سال بود و جسدش در مقبره خصوصی برداشته و در ظاهر ضایع گشتی مردم حیرت بر شد او که در روز نگرید
 و در روز شنبه سوم ریح اش از قاض محمد بن محمد که در کوفه شش در میان اندامی فضل و محراب و الدین بود و عدلی
 حدادت شده به ده شش و چهار بار این خانه و آنگاه مخفی گشت و عاقبت در کوفه دیگر بنامه تنی در معاندین بنا چنده و
 پنهان گردید در روز غیر یافته شش و صاحب خانه و عده ده بیست خود نمود تا آن جوان صرف نظر کرد و خود
 بعد از هجوم کتفه و دیگر گرفته بجز حدیث کشیده و در سر زب و من خود نداده و در ایام علمی و در آخر الامر مدینه
 فرود آمد که در بیشتر نزد مجتهدین بر نه و موافق حکم و قریب آن رفتار کنند و به باشند و همانند که در بین طریق
 بدک سازند و چون مادر خود و تناس خود جواب گفت که یکشنبه شهر میرند و در گذشت که صدای گفت
 دستام گشت و ما مدوید و جوان خود را آفته بخون آید که سنگ او بکوبند و در سیاهی بیای جسد که بر روی او خون کشیده
 و صفی در کنگر او در کنگر او در حقیقت و خدا زود و نماند جسد او در آنجا و در کنگر او در کنگر او

واقعات سال

سبب شخصیت کیم

سال ۱۹۰۲ م

ملا فخر رضا ملول است و در فریبش مشهور همه بانا آقا عبدالکریم زور کسی بفرموده سارین دستار همدی شویید نکر
 نیز ای چون مادرش اندلی تقریباً پس نه شدت پد فرود آمده خودت پنهان شود و هکلی اورد و تنی رازد سرفروشی
 شایه که که روی فریب میآید احتیاج که و اند که نه جاوه فارغ شده و شخص دیگر که من بعد کیم که از تنی کم تصدی بخش فریب
 به آنچه شت خود ستودنده کف بنجاب و شخص دیگر که نه فریب نام گرفته نامی جدید یک رشه آقا عبدالکریم
 که و کلاتر و بر پایه کفهای بسته بنیاد بیخ شیناز فریب بیچ برود کیم از خود شیناز فریب و بهلا نیز خود دست بسته و در که در
 در حقی بسته و خطاب شیخ اصکاف این پایه است و شیناز دیگر ظاهر کرده که چون بعد بفرغ نیست تکلیف خنده و برید
 کن بعد و کلاتر برود قتل خود و تنی بر شیناز ظاهر است که من او چشم خودی از جوان بخشی ندی و کلاس شده شیناز
 جواب گفت لوفنا که چنین معنی نه در سرند چون مکلف نیست چیزی او نه نیرود شیناز بالا فریب چنین گفتند از جوان
 و در جب اقل نمیدانم برید نزد او خود مد جدید کیم مد فریب جوان در بر سرید پس کلاتر و شیناز را با خود برود مقصدی رفت
 و کلاتر با دست تها در نه صد نفر از بجانه شیخ بر گشت و هر را برید و در جاده قتل و ظلم خود شیناز از با خود گرفته
 که ما در جب قتل خودی نیز فریب نزد او خود مد جدید کیم برید و کلاتر با صحبت آمد و نظرم مدد خانه پریدان کلاس فریب
 چند از به در شده بنسب خانه حاجی کلاتر و آن که کوچک زنی نیزی شیناز که دستین جوان مدد و رفت کلاتر و شیناز
 رضا قصاب س طری بر نقش زخت و هر یک نه بصیرت نری را شنید و در جان تسلیم کرد و سید سیم برین
 بیایش اند او شتابی حاجی در لادی و در آنجا قصاب اظرف در کشته و نظرم بعد شیناز ش زنده
 و چند آن سنگ نده و بخینه که پهلان گردید و اکنون نیز نقش زیر جان سنگی باشد که قریب بی بیخ در
 و نظرم سمت طرف که در در و منده مشهور جای سیاه است و در آنجا فریب و در زادی سنگ شایه میوه است
 ...

نیز ای چون مادرش اندلی تقریباً پس نه شدت پد فرود آمده خودت پنهان شود و هکلی اورد و تنی رازد سرفروشی
 شایه که که روی فریب میآید احتیاج که و اند که نه جاوه فارغ شده و شخص دیگر که من بعد کیم که از تنی کم تصدی بخش فریب
 به آنچه شت خود ستودنده کف بنجاب و شخص دیگر که نه فریب نام گرفته نامی جدید یک رشه آقا عبدالکریم
 که و کلاتر و بر پایه کفهای بسته بنیاد بیخ شیناز فریب بیچ برود کیم از خود شیناز فریب و بهلا نیز خود دست بسته و در که در
 در حقی بسته و خطاب شیخ اصکاف این پایه است و شیناز دیگر ظاهر کرده که چون بعد بفرغ نیست تکلیف خنده و برید
 کن بعد و کلاتر برود قتل خود و تنی بر شیناز ظاهر است که من او چشم خودی از جوان بخشی ندی و کلاس شده شیناز
 جواب گفت لوفنا که چنین معنی نه در سرند چون مکلف نیست چیزی او نه نیرود شیناز بالا فریب چنین گفتند از جوان
 و در جب اقل نمیدانم برید نزد او خود مد جدید کیم مد فریب جوان در بر سرید پس کلاتر و شیناز را با خود برود مقصدی رفت
 و کلاتر با دست تها در نه صد نفر از بجانه شیخ بر گشت و هر را برید و در جاده قتل و ظلم خود شیناز از با خود گرفته
 که ما در جب قتل خودی نیز فریب نزد او خود مد جدید کیم برید و کلاتر با صحبت آمد و نظرم مدد خانه پریدان کلاس فریب
 چند از به در شده بنسب خانه حاجی کلاتر و آن که کوچک زنی نیزی شیناز که دستین جوان مدد و رفت کلاتر و شیناز
 رضا قصاب س طری بر نقش زخت و هر یک نه بصیرت نری را شنید و در جان تسلیم کرد و سید سیم برین
 بیایش اند او شتابی حاجی در لادی و در آنجا قصاب اظرف در کشته و نظرم بعد شیناز ش زنده
 و چند آن سنگ نده و بخینه که پهلان گردید و اکنون نیز نقش زیر جان سنگی باشد که قریب بی بیخ در
 و نظرم سمت طرف که در در و منده مشهور جای سیاه است و در آنجا فریب و در زادی سنگ شایه میوه است

رفت و در روز پنجم تأثیر بشهر نموده و بر آن پدیدار آمد آنها بر دوخت و در ده اکان نیز چون خبر شهادت حاجی
 میرندی همین مسازد و نزد هم به بیج اولاد روز شهر رسید موجب یگانگی گشت و مدتی قتل و غارت شد
 و اخبار مذکوره گفت نیز شتر شد در حبس ترمیم و تشدید و قذرات گردید که روی روزها در این حبس بود ^{در روز ۱۲}
 بن حاجی حسین از صحایف و نامین مقدمین بر آمدند که در سن شصت بود که در آن روز بود و در آن روز
 در آن وقت بود و در آن روز که در آن روز بود و در آن روز که در آن روز بود و در آن روز که در آن روز بود
 نمود و در آن روز غضب فرو گرفت و بر روی خانه چیده کشیدند و در شام و نیند و چنین گشت از خانه مدتی که
 قصد قتل مردودید در چنین میدان بانند که نظر گاه یار و اختیار است انعام و پدید آمد و بر آن سنگد کرده
 فرود آرد و شید نمود و مسجد را که ای و بر روی گردوندند و بر کسی رسید و کجا فرود آمد و در خندق افتاد
 که بعد از آن مسجد و در شید گاه آقا میرزا محمد و دستاویز خنده در با همیکه سخن باقی بود و در آن روز بود پس بخانه
 که آمدیم پس آقا با بر شتاده و چنانکه علمی از متعده بین که بر ستر در شهر اکان در مدتی طولی بود و چشیدند
 و بر در آنجا نشین پذیرا و چهار سو کشیدند و در چهار بر سر آمدن نمودند و در مسکت خانه پس هر یک فرقی صادر
 آورده قطعه قطعه کردند و پیمان پایش انداخته کشیدند و بخندق انداختند و بعداً بهوایان جسدش را در کجا
 یکیش برود و در آن فرود آمد آقا میرزا محمد ^{محمد شکر} و آقا میرزا محمد ^{محمد شکر} و آقا میرزا محمد ^{محمد شکر} و آقا میرزا محمد ^{محمد شکر}
 و در آن وقت پس استاذی را نیز بر همان طریق شهید کردند و پس از آن که از آن باطن شپورید و در بخندق انداختند

گمانشکان حد بار و سهیلان نمودند و بر حسب در این طرز در خندق با عیینه و در آن وقت
 نرم شدند و دیگر گمانی که کردند که بس جسد اعلی و با هر ضعیف اعلی و آن سخن
 که در آن روز واقعات چنانکه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در آن مسازد و بکنند و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۲۹۰ ق

انجام داد پس جنبشها و بزها بر پا کردند و اشرار شادان سر زدند و بر کس قدر عقده و تریخی بر سر او مطرود رسانند
 مردم بخون ریختن و غارت کردن مجرمانه و گامگینان و باندو بیست همت بر قطع و قطع میکنند تا سینه کینه کشند و سر
 فاندان آخوند در جمیع جهنم بود که چنانچه در بخش سوم ذکر فرموده که صدای گفتار خود حضرت بشیر الله را که کان بود
 و خان بابایان بر بیع کردند دنیا بین را که بیع تازه بر صورت و توفیقات مذکور تمام عیال و عشق خود دریافت در کجا
 ظهور آمدند پس در ای نیرانی بر فغان در میان کرد و در این معصومند که شمشیر حاکم شده بود با اسبابها در فتنه پرور شده
 و قدرت کرد و در پیشش رتاج بودی در قاضی صبر می نمود بر سر خود قاضی با قاصد سلطان و قاضی محمد رضا خان را
 در صف اول لاله پوره در خط و حکایت شون اسبابی بدلی چند کوی خود در حضور سنده سلطان و سینه و در کمال غلبه و قدرت
 و نام اسبابی شرت یافت و چنانکه شهادت نمود در پید نگردد واقع شد سنده سلطان در جسد شادان و قاضی بر سر
 صد آبا و در که آنجا باغ و عمارت عالی داشتند و تاسست اسبابی و شایه اردو خانکه رشید میزند بکار و اوقات
 گویند و چنانکه فریب می نغز با سلو بودند که آنروز ^{در کمال} عالی تقریب دو میزد نظر کرده اند و در شناسان و قاضی محمد
 با کاد بر پهنه نیز حاجی سید حسن را نام محمد بودند با کمال شایسته و علم و فضل و در همه دنیا صدای او شناسانند آن
 با وجود قدرت تفاوت نموده و سنده بر آمد و هر چهار تاسست خوب اندانی بیاید محمد ایلی که بر در هر راه
 سیکر و شنند و در روز شنبلی و حاجت برای و عظمت و نصیحت فرستادند و ساندان نیز فرستند که از خود بر آوردان و
 و قارب متقابل در شردان بی نصیحت گشود و سنده کالی حسب کتابه شیخ آمده در راه طوط کرد و بانگ بلند گفت علم
 کفر را بنیاد زید و بادست خود را بر سر زینخت و گشادی بجزت خوب بر زین زدند و بر سر زین خوب و در کمال سخت و در
 ندانند چو خدیوان افتاده جان بر آمدند نگاه ۴۴ سال در غربت کسی نداشتند از آن بر سر راهی که در جسد شادان کشته
 تیرباران نموده و شمس ۴۷ سال بعد از آن ^{در کمال} شیخ و در ضعیف و شایسته که فرستند شیخ طوط بر سر راهی زنده بود

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۲ م

با چرب و خشک و تبرکاد و سنگ و حرب و ای کیر بر کشته و زخمند و سنگ ریزه و دندان خرابان بوی آب بکنند زمین
 پنج تن در کار شخصی بود که شش ماه ^{۲۲} عمر منم نرسید بپاره صدر سلطان که در سن ۵۵ بود و حاجی ملک حسین در سن ۵۰
 و در سن ۴۵ که در کس باغ و دقا که با قریب شد که چهل سال داشتند و خلف و بنابر چوب باغ محمد علی بیرون و خلفه
 و محمد حسین غنچه تا بر کمره ^{۱۰} عزیزان کان آزان بودند و گنج به نظرین کشته شده و اولیاد متعلق در خیابان
 عربان افشاره در کله کشته مستور آن خورشان در بر چسبانشان در دوزخه سنگ کرد و زنا شب در آن ^{۱۰} افشاره خانک باقی ماند
 و هر که رسید گل بود اختراعی نمود و مستخدم صدر سلطان انگشترش را بر روی او بردن انگشتر قیمتی قطع کرد و در شب محمد علی
 بر چوب خود پیش کاوه شمشاد مستور در جسد او ریافتن نقل کرده در طریق نهادند و در شبانه روز در آن کاوه مطروح بودند
 و در قامت آن سیاه و در میان او کلاه و چو و غیره را برده و میال خود فرستاده آنجا با قدم علی بن علی و اهل هرات باغ و درشت قبر
 مدفون شدند و در صورت زیارت در حق صدر سلطان صلوات از قلم حضرت عبد الهیاء چنین مسطور است -

منعم باقر العلوم و سایر بنو ام و صدر بعد در پنجم بیان و در کوه کب شارق و در حکم اخلاق و کفایت و الباقی پنج و در صورت
 زیارت برای ستمه شریع چنین فرمودند و قطع جسدک در باور با شفا بسیار روی گت الفدا ای کاشف الخطا و
 سیوه غروب اول جانشیند آنک نخلت کل بجا و تحت کل جفا و صیرت علی بصیرت اعظمی تجلته فی ارضیه کبری و کس
 احد نکم صونا و لا یس و لا اجنادا لاجبی عند ما کانت تتفرق کسکات الاعضاء بالاسنة و انما انزل اهل البغض و
 و احد اجددک با اجبار آمدند و آنان که به بیابان نهادند که کینه جان بدمت بر بروند و هر چند تو کب صیبا و علی بغضی
 دوزخ از هر طرف تیر بخورند و در بعضی روز فرسخها تعقیب نموده و کینه است نیا آفته و اسباب او احوال و اناش بسیاری
 بجزارت بودند و در غمناک که بغضش تا شمر دوزخه فرستک میباشد آغاز انقلاب و بعدش در ادوی شریع نمایند و کس
 در صبر و فن و احباب مانند اخوان ناستان کس که بر دوشا و حسن دوزخه بر سر او بر می آید چنانکه میفرمایم که هر دو فری و

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۵ م

و متولد گشته و همراهِ گذر گل خود مال بخت او بر او بیخودین شده و همی نذر کرده مساجد گشته و تماشا نمود و در آن راه را
 بشویش و خندان بر آن گشته و مکرر با هم عرق و بخت و با بیاید با در قتل و غارت نمود و بر می نده و گامین و خندان
 و حجاب ریشند و بعد از آن در گذر او بر او در گشتن آن آثار همی بر آمدند و خست تا علی اکبر او فرود آمد و در آن
 از مقدین و خندان را که بزد است اشتغال بخت کرد و در آن راه را گشتند و بر سر هر دو در آن
 در بر سر سینه و زیر گشته و بعد از آن در آن راه را گشتند و نگاه دو ستای خود خون بر سر خود
 بقصد آن همی در گذر شتا گشته و در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 آورده و بعد بر شانی خود را در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 آن سید همی در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 این نوع آمد بد آنجا رفته و دید و دیگر کرده و اشیا و خیزه بر بودند و در آن راه را گشتند
 از بالا خانه عمارت بریزد و در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 خانه و آماج که در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 که در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 ساخت پس دید و خاطر کرده و هم بسیار نند و از بالای با او زمین انداختند و با چوب و سنگ و این گشته
 و همچنین آن مروج بن کاظم در آن راه را گشتند و در آن راه را گشتند
 و گشتند بر مردم مبادت بستم یاد نموده تری و لغن خود هستند و در بر خانی و طایفان نذر در آن راه را گشتند
 کرده و او را تیر بردان و سنگ نمودند با چوب و غیر گشته و در آن راه را گشتند

واقعات سال

شصت و نهم

سال ۱۹۰۴ م

در احوال و اشرار بیسمان بر پایش کرده با طرف کرده و محرک کشیده و از روز بدینمقدور بیان رسیده و روزی دیگر
 از مرد مسیح و مسای قنبر و غارت گشتند و آن خود در هر روز مجتهدین که ۱۲ سال در اوق عرب حضور نمازهای کبریا
 شریفند و صدر و صفائی تحصیل کرده و بعد از اخذ اجازه بولن آمد و در میان گروه پیشکوه قنبر شده نزد مدعی اشرار است
 فائده یافت و همچنین فائز با بیان گردیده باس تبیل دره و شغل بنا به اشتغال حبه معاش نمود و بنحیه مورد تعرض و
 مدعا واقع شده پوسته چار بیات گشت و در اینکجا اشرار مسلح و مستعد گشته اند و این گروه برف گورد کرده و از آن
 داشت فقط و بدست ریخته رتس زنده و در احوال که میوه با چهره شدن این پست بخواند آنکه در این پست میگرد
 کاشکی آمدند و در آن میگرد و نگاه بپسند و قانچا که در دست اصرار فایده بسیار دارند و بر لایق گورد و کان عطاری و مخازن
 مکی و فائده باغ و شربت و در اعتبار و شنند و قانچا که بر باغ و خانه خود در شرق لالاکله که در حداید است آثار باغ و زلف
 اموال صاحب میزند و مساعدت با زمین بکی که در وی در تبلیغ و خدمات او بر پرده انداخته اند که قانچا در مگر بی مدبر
 با م خانه میفرستادند که برای رفیع آیات و مناجات عزادت میوز و چون شهادت عبادی میزد و شربت و قنبر
 در خانه خویش مجلس آنکه گزشتند و در یوم اول فتنه در فتنه طایفی بوسه برفق شاطرن زوجه و خدا بلا عمل و قنبر
 و عارضتی کرده لاجرم پرت برده با برخی از احوال و عیب و شکست و آسب و فتنان گزیده بکوه سعادت بخیر شده
 و خانه و کان کان بر جای گزشتند و اشرار آراج کرده و کانها را در آنش زنده و خانه و باغ شرق لالاکله را در غارت
 و غراب کرده سوزاننده و شکار بر می دادند جای کنده بعضی را در آنش زنده و پرت و فتن بکوه یا فتنه و در آنکجا که فتن
 مانع و حجاب همرو خشنه رشن بکوه و از نیز در ضمیر گزشتند و بالا غره به ستیاری بعضی از منتقدین سوری چشمه مسیح
 که اطراف بر می که در حیات خشنه و غیر با حجابی شخصی رسیده متفرق گشتند و بر لایق مدکور بعضی از حجاب قنبر
 که گشته فتنه آرد آمدند و در غله گشتند و از آنکه بر لایق شده و در غله گشتند و از آنکه بر لایق شده

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

و سکین بیاد و شکار درین برپائی شست و آنگاه شسته حرکت غیر متعارف گشت و در چنان مگر بجز از جهت اعدا و درنگان هیچ
 شایسته پانزده سال حسن بهم یافت کرده حرکت نمود تا به اید و با هم در روزی که تا شش ماه پیش از آن در راه بود
 بر سر رفتند و تا آنکه آنرا شکار فیه کرده از آن آب خورست و در آنکه که ای نذر جوی رفت و گوی شریک شده گفت
 و اولی با شدم و ششام آورده بود و رفتی و پیش شت بر آب گفت و شریک از حیب سگ کرده به نشان نماند و دست گرفت
 تا آب جوی آب میاشتا و بر روی برادر بود و در جهان حال که خود است تا اولی کند و بعد از آن که در راه جوی جوی اندک
 بعد از آن که رفتند در شش بیشتر که صاحب بود و در جمیع روز در تیرمان کرده شمشیر نمودند و بنویسند چیداد و بیفتند
 بعضی یافت کردند و بعد قطع شد از حسن در قلعه زین کا شکار فون گشت و وجهه فون که در قلعه زین بود و در قلعه زین
 در شش از قری سنگ چیداد تا برین چیداد راه آندی همه شمشیر و بقره آوردند و در آن غره در جهان جوی توری که
 مشرق لادگار بود و شش کردند و آنگاه رسیدند به اینکه از برادران جدا شدند و در خانه بزرگ بنیان گوی در پناه قنات
 در زیر گھول با قنات جدا شدند و در شش شدند و بالا غره علی از قنات شرف خود تا به در شش آنگاه حسین با اندون در شش
 ساختن جرم نشاند و جوی که در در تیر زده است تا در افقین جوی خود را نشاند و در روزی که در راه بود و در راه بود و در راه
 و چهار اعدا گشت و خبر با نام محمد که در قریه طرز جان بود رسید و توی نیک خورست و بر آن خود حسی در آن روز
 بقصد شرف یافت و راه را کم کرد و تا سمت شب او در وقت صبح در جهان سر زده بود و چایانه چایانه بوده و شش
 به جز در راه رفتی چند روز شرف رفتی که با خبر شده در مرز عذکره بقصد او شش شدند و در آن خانه یافتند و تیر را که
 بقصد کردند و در جهانالی که در روز شرف رفتی رسیدند و در راه گشت و در آن شش رفتی بخاری جدا کرده و در
 بدنه و در دکان شرف در شرفی بیاد بچینند و تا در روز سه بوده آنگاه بر دست باند و در راه که در آن سنگ نیز شدند
 در راه که در آن حسین بن قاسم و محمد در آن گنیم برین بزرگ مسجدی قناتی شده و در راه با قنات از غره ای آخوش رفتند و در
 در راه گنیم که بچینند و در راه بگردان کرده با غره ای مختلف قطعه قطعه شدند و در راه چایانه چایانه

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵

شهر را که برداشته اند و واقعات مذکور و تخریب منجیب بود و مردم بدیدند و در این وقت شرف و کماله
 نمود و آنان اعتنا ببنایش نکردند و بیدنگ با عربهای خوزه م کردند و ای ننگ بر خاک آمد که افغانها
 بیل قله قطعه ساخته و آقا سید میرزا پاشا و ملاز متقدیمین ترسین در بیرون درازده ساله در زندگانی
 یافت و شیخ عظیم بر فرقی آنگونه و نوزاد بر آنگونه و سایر اشرف مسکنه نمودند و آقا سید محمد آقا سید تقی رون
 بیرون کشید و تیر ماران و سنگ گردان و جسدش را گردوگان برده در چاه افغانی انداختند و آقا میرزا محمد
 زنی واقعه کبر شید مذکور در مسکنه که روی خانه که بیخ انزور دهانه و عیشت و عسرت در شستند و بعد از
 نای زخم کارد بوی زده کفی از گوش پاشاید و سایر نیر نیرت های توانیم زنده و بدگان صانع نام عباد
 دست اندازد غل و غارت ابرده که فقط بردی نوزاد غل و قفس که در کار دست بودند و نظار شیخ آتش زنده آقا
 بن حاجی محمد زک در متقدیمین ترسین و یارین خدایین در این مقصد را که بقوت حمید و روح سعوف بود
 و از وی اندیشه در شستند خانه بنانه نظم کردند تا گل اشغاشی پاره بود و آنگونه و او بی سعادت بلکه بدیت تن
 در دلا و اور و با نواع طعن و ضرب بد خانه مخرب آقا محمدر شید که شرف اولاد کار برد کشیدند و در زندگ
 چگونه معجزه داد و ایران ساخته و او شسته بود و آب خواست و کوله برداشتن نوزادش که بیچاره دستا پایش در
 انداختند و در حالیکه در مسکنه غلامی مرش را بید کرده با طفالی رکنه و او تا خاک خاک آلوده و آتش را بر
 و جسدش را بر سر گردگان کشیدند و آقا میرزا محمد با آرزو گل اشغاشی بیرون آورده ضرب بسیار با چوب و سنگ
 و کار و ننگ و در دما خنده بر خانه اش کشیدند و مقابل دیرنگان خانه اش تیر ماران نوزاد و بناده و فغان و نوزاد
 و صنادی نوزاد و گوشت پنجاه بر نفس پاره بیچاره خالین سخن و بدگونی کرده شسته و آقا محمدر بن حاجی و جسد
 که بیچاره کرده بلب رود خانه کشیدند و پیکرش را با ضرب چوب و سنگ و بیل نرم نمودند و تیره که سلطان

علی حلیطی، اگر در مہمانت قانات شہید بود پس نہ قتل نہ جوانی بحال اجتماع و غلطی نرا گویند و جب و لعن
کنان بخانہ ریچہ دستگیر کردند و باز بر بیدار بخانہ مدہر کلہ تر کشیدند کہ لعن کنند و ادا مستقامت در زندہ و در
پسندہ داد و قوت ایمان ظاہر ساخت پس دیر و بیانی جبینہ برہ با یوب فرستی چند روز قش نور چشمہ در ازیریا
اندہ احمدیہ چنانکہ سربلک اصابت کردہ کشت و در آگاہی خود را بکاد شب چہیدہ و پشت تا آغوشہ استور ماند و نظر
اصدی بدو سفینتہ و حاضرین لایسا زمان کہ دست دور منشی پرور سنگ بدد بر رو بقوت تمام خواہند
تا کشتہ و در شور بخانہ اش ایچہ تاش زعفر و غارت کردند ^{۱۹۰۵} آگاہی علی آقا نقی را کہ در قزوین ^{۱۹۰۵} در زمین باقریہ قرار
کہ نیت و معین و یون دیر اجسی کہ داد و بگریختہ شود در ہن طراق بدست کردند و ہنگامی پشت در ساندند کہ آتہ
نسادت شد بچہ سلطان ر ابرای المعین دیدند از بیز علی حسینہ پناہ بردند و با ابرام حسین داد اسطوریہ کشیدہ و قفا
دظالمین دیر ادمی چند فراتر از نکل کشیدہ و ہر ف کلور س شہ و در ہیفاد و صیور زو شکر بخانہ اش چہرہ
گوربان تا بین ابنزہ نام ہی دو بہ و نفس چہ را یا شد خود را بر آگاہی کشند و ظالمی شدت نام کہ کہ را از نکل
برون کشیدہ دور انداخت و قش شیون کنان رسیدہ و بچہ تر ہر ہشاد و غلوم در جان آن جانک سلیم خود وزن
جسدش را در چادر حمیدہ شہار دوش کردہ از بین ابنزہ اصحاب بردہ و در میان فتنہ خودشان و فتنی کردہ ^{۱۹۰۵} در زمین
بن آغوشہ مدح اگر پرورد رضی الروح در دستگیر خانہ اش رو غارت کردند و در نزد آغوشہ و فساد امر دستگیر شد
برند و حسب دستورہی بخانہ آقا علی کہ شہید کہ شرق لالہ کار بود کشیدند و با آتش بدو شہتہ بستہ بوب زندہ پس
ہر ف کلور پدید پاکند و ہنوز جان در بدن داشت کہ در غلط نند شدہ بر ای حرقا و حجاب برادر شہید اش دادند
چنانکہ نفس یکشیدہ و شہد اش قدر و کاش بر روی آمد و حاضرین تفرج و تماش و غنہ ہی کہ اندک گاہ
رو شدہ بجاہ و ذغالی نراند کہ بقریب جان منتقل بود بردہ اندہ شہد و نیز آگاہ علی حاجی لغز ہند در زندہ ^{۱۹۰۵} رہی

واحهات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

کلیش مجاهد و سیکر که در حال کوشش و ایستادگی انداخته شد و مختار و زنده و جانفشانی را داشتند و فراموش کرده اند
 کندی آتش زود در طر محسن بخار که در شهر هم در فریاد زبان بنیادی یکدیگر بودند و شکر گرفت و بعد از آن در حین
 به ام قریب نماند و شکر که در نظر بقدر شتافی با حسین و این بیرون جان و رفت و از آن بیرون آید و زنده ماند و شکر
 غارت کردند و سر پار بماند به آید و زانی بگریخت و در کرده و در خار و صحرای تهر در کتب و خطبات بقریب از آنجا که
 با ندر اکثر نسبت بجهال شتافت و در زنا و در خار و با برید و در شهر آید و آنجا که در خطبات و در خطبات
 و آنجا که در یاد آور که در گشتند اگر با کسی بر کرد و در خار و گشتند و در آنجا که در سینه و با برید و شکر
 و گفتند دور آید و شکر که در یاد آور که در گشتند اگر با کسی بر کرد و در خار و گشتند و در آنجا که در سینه و با برید و شکر
 و آنجا که در یاد آور که در گشتند اگر با کسی بر کرد و در خار و گشتند و در آنجا که در سینه و با برید و شکر
 به آنجا که در یاد آور که در گشتند اگر با کسی بر کرد و در خار و گشتند و در آنجا که در سینه و با برید و شکر
 حسین بی این بگفته قطعه کردیم تو اگر بجات خودی کوهی کوه بجان سکوت با این چندین مرجع صد که در خطبات
 بلب چای کشیده با شادی و خنده و آن چند آینه و رنگ بسیار بر سره نشاندند و بگفتند چاکه کشی و شکر که در
 و مستور گشت و آن چند هم همین دلالت بر بافت و آنجا که در سینه و با برید و شکر
 بود در آغاز شروع شده سبزه با بالا خیره نبش در گریخت و چون زنده شد و خنده بر خاست بجهال رفت و شکر که در
 با سینه با قرین با سینه احمد شده در هر گامی با آبی آمده و طبع در با جری حاصل میزد و مرتبه به طریق در خار و با سینه
 با قرین بود و در سینه با قرین بود که بود که در خار و با سینه احمد شده در هر گامی با آبی آمده و طبع در با جری حاصل میزد و مرتبه به طریق در خار و با سینه
 در هر چه خبر در در در خار و با سینه احمد شده در هر گامی با آبی آمده و طبع در با جری حاصل میزد و مرتبه به طریق در خار و با سینه
 که در آنجا که در یاد آور که در گشتند اگر با کسی بر کرد و در خار و گشتند و در آنجا که در سینه و با برید و شکر
 شادان گشت پس در در آنجا که در یاد آور که در گشتند اگر با کسی بر کرد و در خار و گشتند و در آنجا که در سینه و با برید و شکر

واقعات سال

سال شخصتیکم

سال ۱۹۰۵ م

قده کز گوید و سوریه و در رسیده میوه قرد دارد و علف بر آن ریخته بمرغان اینک دقا فکرمین بره و برای خادش در زمانه
 و متاده صیباچ روز دیگر بدرفخانه اش رسانده ذوق خوینند و خوشی را که بگوشند و پس سببند نژد شیر به ده افنم کز خنده
 و قاسیه با قدرین قاسیه و محمد کور با کز نیز در خانه پنهانی بود و رضا که کشتن او را بخریدند و کشتند و او را محصور کردند که چنان پدید آمد
 بودند کشید و چون در نهایت بدوش پلگ کورید و نه تا که دره اش به شوق خنده میبرد و بایته بود و چوب در راه دریا به دریا کشید
 در چهار بی ریخته و آقا میرزا محمد رابعیم طیب فرماید که در شهر کله طابت و دست تمام ایمان به بیج سرواف بود و در روز
 دولت خنده که خیر باط فریب و جمال محمدی ^{نویسنده در این تاریخ} و در تاریخ ۱۳ شهریور سنه ۱۳۰۰ خورشیدی که در کله پنهانی در قلع با تاره
 خانه همین روز اش در گفتند و در گذشته خنده که مظلوم در آنجا بخت می سرکه کرده و بر دست لکته بد رنگ تیر و در آن نژد
 در سنده محمد رضا صفار ساکن قریه گاه ایشا و قرب نشا و سر وقت و صاحب کتت ^{۱۳۰۰} پدید آمد آقا خنده اش را و در کله پنهانی
 قلوب و کیم رود که فدا کرده با لقی تقود و خنده نه و ایمان و دانه و در احوال را و ملک خنده و خنده و خنده خود را و جده خود
 و سنده ملک در مجلس رده خدایانه حرف گوید و شنید که روز و عذر فرما بنا و گاه و گاه خنده پنهانی شده و گاه و گاه خنده امده
 بعضی و تیر باران نموده و در روز ۱۹ ربیع الثانی که روز خنده هم خنده و خنده بود نژد شوق و خنده و خنده با خنده و خنده
 آنچه کینه تندرستی است اگر در با نه نگار بود و خشی الروع از خنده کز در خنده سن نژد و اوست پنهانی خنده خنده که بر کله بود
 به تمام به تمام در سال و هشت در طول مدت خنده خنده شخصی شده و نژد بر نومه ایلان و هشت گاه ای به انجاریه خیر پنهانی نژد و نژد
 خبر شنادت و در جودش ^ب سرگردان شده و برین امیدوار بود که یکم سرگردان حیات است تا بروز ۱۹ سنده نیک اشغال بوده و برگ
 که در خنده و پاکیزه تر و در خنده و در انجانه قانع کز شهریه که شرق پندکار بوده بود و نفع بسیار بر خشی ریخته و او خنده و نژد و نژد
 بر می سخن و دستمان بید و در گزیت بود خشی و خنده خنده اش نفع نژد و در ماه ساجات می کند و خنده خنده

میس با کک لال اول و لال قروه الی الله العظیم و یا مقصد توئی بر کشید و خوراک خوش آب و هشت و در او ایضاً خنده و در آن کی کرد
 و خنده خنده است و نژد و کز نژد و خنده خنده آورد که در راه کله دست و تیر بخت و در آنجا نژد و نژد و نژد و نژد

و بنزد من در است حبس و در پی آن خال مرده به شک و خاک زینت استند و در طرفه جاس آباد جدید آید شد به نرمان
 مسکون که در آنجا در کتب و اینها نیز که در است نبی چند از سطوحان کمال حریت نیز رسیدند و بر غایت بیایند و اول
 تنوع مشغول و با طرف بود چنانچه در پی رسیدند ^{و در پی} تحت حاجی سید محمد دانیل مکر آنکه باشد ایوان برین برآورد
 و سفری بجاک کرده در کت بارت حضرت عبد و اینها نمود و چون عودت برطن کرد اجوت شد تا تعرض امانت مسک
 ترانست لا جرم بقریه جاس آباد رفته آنست که در دستگاه امدت خیر الان فساد وقت خبری نیافت و روزی بیجا
 این وقت در زمین راه و واقع بشینه و تیر کرده و دی دیگر آسباب نزد معبر عمومی نشست در آن حال که در کانه بودند
 بر حاشی که بسته بود و گشتند معلوم است با آن چنانی داد و بزرگوار است در نزدشان بگریز میرشد و اینجوری میخواست
 و گیاره کرده در آن از شکاریان اهل وقت نیز رسیدند و دست بستند و چون در بل و گارد برده و در جسته و پشاندی و بر
 طرف مگردانفت و سیدی کشش و در زدن بعد و کند در چای به آب انداختند اعداد نائب اقرخان مسکون
 مسکون که در زبانش و در قرین سرت و در اجرت عله و صرف نماز و است و در حاجی محمد حسین بن اناقا قریبی از رشید
 که بنوی بدین معتمد و رشید است در حال در ره ایونی نیست و باری دیگر نیز رفته در در وقت عبد ایسانا آمدند تا
 در اینه خانبه صرف در کتابت الراج و ایات شده و در این ایام از جانب جلال آمد که زمان است صاحب مصداق
 قریه در اجرت کارگران به دست گرفت سرگوان بود بقریه نیز آمد آموخته رفت و رسیدگی شیخ اسمعیل از لاریه چنان
 که بسیاری از جاس آباد آید و در تیغ میکنند و حکیت اند ایونی بگویند و صورت آن جاست و جمادات بجای آنکه
 در مصر حیات به نام شرقی اللاد که در فلان آد اکافه کو کو در محرم و در صحت بود و کار میمند و جلال از لاریه اول
 بودی خود نمودن چنانکه از بر زده و در ایشان تیغ و در آن روزی باطن از ایشان نیست و در یک سر قیام

اینک است چو که در هر دو هم در وقت و غیره نهانی برایت و مسکون

واقعه سال

سال شکم

سال ۱۹۰۵ م

و نائب آست کارگردان را در میان قهرمانی سخت و صبح روزی که پیران از بعضی از نوکران و پیران سبکی بفرمان بود
 در قریه عباس آباد به آنجا رفتند و نائب با قرفان ایشان را در گرم و جفا بنشیند و در باغ نموده حاجی نورعین در زمان بیخوابی
 که در روز شنبه با حاجی صحبت از در احوال میمانند و در آن روز که تری در من کند خود کلمات ناپسندیده و بیذوقان در دهان
 گفتمند که چنان کپورتی حالت حاجی تغییر نمود آنان با چوب بفرق می کردند و در میان آن که در شب تیر نائب با فرزند
 با سیر و کتک و چوب و شمشیر که در دهان او در صبح روز شنبه آنوقت قطع قطع کرد و در دهان او کتک زد و آب
 و خا خنک در دهان او و خطاب بری از حضرت عبدالباقین مسطور است حال وقت میدان است و در آن بران زید ادریج
 افغانان و شت ایجاب در صبح استخوان در سختی بریان برچ چون در کوفه که در چون برچ در زرق که حضرت
 خوابی و نماز داشت و خود داری پای ثبات در حکم کن و قلب را بنحیث میثاق بر پستان در آنایه شکم
 سید سیدی شیخ بمبیران را که در آنجا بودند و آنرا که پستان عباس آباد میخوانند حاجی احمد که کتک زد و در آنجا
 که سر پست و کاکین در کور کبیری عباس آباد بود چون در کور کبیری در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و غیر هم در آنجا پادشاهی بودی زودت و فداحت و طردان با تقریر اقامت جسته با برنی در آنجا پادشاهی بودی
 کسی در آنجا نیست باز وجه اش بیشتر که با ضرب و آزار و بقریه آنجا بدند و در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا بدند و آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بدوش با شماره سید شیخ بمبیران را که در آنجا بودند و آنرا که پستان عباس آباد میخوانند حاجی احمد که کتک زد و در آنجا
 در آنجا بدند و آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و در آنجا بدند و آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و در آنجا بدند و آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

بست و یکبار معروف کین و جمال در بیده شنبه ۲۵ - پنج دلاول بر حباب اربع رخ جسد اولاده حرکت شد و خان زن
 شکر گریخته در قریه خنده که بعضا به مغز گشت و چونکه بندان صد فردون نمود بطوری دیگر گریخت و جای اونی نیافت تا
 چار در که در میان بسپرد و گاهی خورد و بعضی آبادیها را شده آنی در آب بیکوشت تا پاش آید تا دره قدر قدر بنامند
 در قریه شریف آباد و چار معاندین خود کور شده مردم جمیع شکر برای مراد اوسیه کبکی و شیخ بمبیر بی خود آفریند
 در آفر سوزن و قیف کردند تا حکم فتنه اوسیه کبکی گردید و چون دستهای خود را زد که دست که زد در پشته بود که دست
 در روز از شیخ بمبیر بی و در پشته خود که بیرون قوی برده باشند پس در خیابان مرز که سنگ و چوب بر زمین کوفتند یکبار
 و آنچه در پشته بودند و جسد بر چهره سنگدار کردند و جزوی از کلمات به این در حباب و بیانشرا و شسته بر پشته و اما تمهید که

جنب تا با کبریا که بیست و هفت روز در میان آن هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 نیز در میان خانه شوی بیایان که در تر جمیع غرور پس آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید
 همه که کبکی بی برید و بیرون بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 در اوقات آن خان شکر بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 در بالا خرم با عطر و ناز و پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید
 بر سر او برید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید
 با آن شفقت را که گفته اند که در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید و در میان آنکه پاشید
 بی خود بود و بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 چند روزی که بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 که بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم
 بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم بیست و هفت روزه که با هم

واعقاب سال

سال مصححکم

سال ۱۹۰۵م

در چه نوبت بریند کند چندانکه جزوی بود کمال چیزی در اعضا بر جای بی در خانه دور بود آنچه مرقوم دست کرده اند در وقتیکه
 چو در کسب است رسیدند سخت سید جلال بیلم که حکایت بر نقشش یاد بود و سایر امری نه میزدت هفتاد و نه من بجز می بود
 و در قریب نام زینب بهائیان نزد خدا معترف بود و چنانکه سید سعید ریشنه با درجه شریفه بصدقت و وفات مظلومان بر آمدند
 و قاضی قضاة در برادرش آقا سعید ارج صاحب و شریک وی آقا محمد باقر بودند و آنرا نیز چنانکه میخارم فردی که تندی گشتند
 و او بدو میبود آتشوی شتافت تا نیست و شهادت داشتند و حفظ و خلاصی کردند و فرود آمدند در دست غریزان و بعد از آن
 و در درگی که در قتل ایصال قصید که طالبان قتلش بودند و در جمیع در خانه باقی چند تنند با قتلش شد و در وقتیکه
 میگردید برین آورده چو در سر کشیده و در هر قدر برسد آتاسی که مودی خنده با گشتند قریبی و بیاوردند زینب خوا
 و نام سر بپوشی و در حالیکه آتاسی میگردید که در در گشتند لب روحان رسدند و در حق می صد تعریف گشتند و نگاه خان
 چو با غنچه برید چنانکه خون قدر که در دیگری خنجر بر سینه فرو کرده تا ناف بریده و لا پیشاد و در هزاره افعی و طرز جان
 و بشهری با جوری که شکر از عین و لنگار کرده و در حدیث با طایب شایسته و در وقت بیست و دو ای گشتند و بوسه بزم نهفته
 آورده کرده خوده فخر و شکر آتش و در روزی دیگر در خانه طیش و غم گرفته و در در آتاسی اجل و در حال دولت نگاه
 بصد و بافت بر در شکی قاسم طریح وزیران بود و بر سر گشتند و در سر آمد مودی مجمل و شهر بیکه نام در آتاسی
 که در بوسه زنده سید سعید کشیدند و در طرف کورهای پو در یک که در نگاه با ملک و بوسه بزم و قطعه قطعه نوز
 در میان بیاند آمد بر لب و در خانه کشیدند و بردوشی یاد کشید پس بر در دست بیج که بیک گونه و صفاد و کبار گشتند
 و در در شکی از شکر و شکر زن و کور کاشتر و تنید قهر خورند و با لعلی نوز که در شکر و با در فخر شکر سعید و ایام ملک خورند
 و در شکر و در شکر و کور کاشتر و تنید قهر خورند و با لعلی نوز که در شکر و با در فخر شکر سعید و ایام ملک خورند

۱۳۲۱
واقعیات سال

۲۰۶
سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵

با آمدن فوج گمران اندک اندک از خانه بیرون رفتند و سخن تو دشمن رفت با هم در کجا می نشستند و در آن روز که بسیار
 معاشرت کنند و مضافت رشتن یکبار زلفت و خاطرشان آردم یافت تا چون خبر آن شد شکر گشت و خبر خود را
 همی رسید که در می خانه سیر حیدر اجماع کردند هر دو در خانه بیرون آمدند یکبار دیگر در چای که در این جمعه داشت بنشینند
 و در آن شبان خانه سیر حیدر را دیدند و در آن روز که در رشتن آن رشتند یکبار دیگر در چای که در این جمعه داشت بنشینند
 که ب که در خانه بود و چون گشتند و تخم سلطه شده فستق یا فستق و سیاه فستق که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 در جمعه هر دو در خانه سیر حیدر و همی که آمدند به وقت دشت تجسس کردند که بیست و یکم که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بیکر سردی شده و شبها با هم در خانه بیرون آمدند و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 میدانند و چندی به نیزه ای گذشت و یاد کرد که نصف غنچه کلاه یافت در جمعه آن غنچه تقریباً در یک یک گشتند
 بیرون آمدند که خانه که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 یکبار آمد و در آن یک روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 به وقت طرز بازی در مسین در این دهایی آفتاب جسته رفت و بومی نه حرکت نکند و نقودی صرف نماید و تخم شده
 به آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 بنده که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 نه آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 هر دو که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 چند روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 خارج نموده بودند که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

و ائت و زودیش با زانی و غیره که در غیب عبارت از پنج نفر ایشان بود که هر یک از ایشان با طریقی که در غیب بود
 و اطفالش که تحت ساری و پیش ساری و ششما بر بر او بیعت یکسند بعد از بیعت گفتند و در پیشش که بر او بیعت یکسند
 فرزند او که بیعت کرد و ساری و ششما بر او بیعت کرد و ساری و ششما بر او بیعت کرد و ساری و ششما بر او بیعت کرد
 بهما چو کرده اند و در پیش در دنیا و دهه ضعف نموده و بیعت او و ناکب و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 حتم او در دنیا و ناکب تا مقصدی که از او ناکب بود که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 و به شناخت و منظور و در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 و با جمیع اینها که در میان میزد و چون در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 معروض بود و ناکب و چو ناکب که در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 که سب کرده و غایت غایت و شناخت و ناکب که در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 بعد از آن حضرت و در غایت غایت و ناکب که در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 بعد از آن حضرت و در غایت غایت و ناکب که در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 یکدیگر که شنیدند و در غایت غایت و ناکب که در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 طلاب صحوف و با اوقات و در غایت غایت و ناکب که در غیب و ناکب که در پیش در دنیا و ناکب که بیعتی است که در اوقات قریب آید پس در
 و فضل و مترب نزد او بود و بواسطه محاشرت با بزرگ ندر حال محرم و اطلاع از حقا و احوال از او بسیار بود که حال شوق
 و شوری بود که چو آید و نوبتی جزوق شوق حضان و اختیار از کفش و بر او در شبهای تاریک سخن دادند و در هر حال
 و بر کارش و در پذیرای گشت و شمار حاشا که کرده و شهرت بخیرین یافت و چون با بعضی از اجداد صاحب و نماز
 و عقایدی در اوست تغییر عالی حاصل که دو باره دعاوی و کلمات بزرگ زدنش بیعت و با وجود صیقل معاش بکمال خفاقت

روزهای سال

سال سی و هشتم

سال ۱۹۰۵ م

روزها در صورت مستغرق در خدمات امرای گشت و چنان ابرویا فرست که بکامله شش نخوکی بسیار بجنبشند و دست نه
 در آن کشیده عاقلانه تبلیغ می کرد و مدد خویشان نخستین بر تو هستند و خویشان از وی بیعت در اندیشی
 حکمران کشاییت بود مجلسی از مردم آمدند و مگر در آنجا یافت که بعد از آنکه در میان مغرب ساخت و بعد قشش بر آن
 و در آن روز و بطور جزئی و جزئی ظاهر شده مصون ماند و چند کی به برود که هر دو بانه اشعار خواند چون برود بر
 بنادک رسد که بود گویی در آنجا بفرست نیز نیست و شش خصوصی بیشتری مدی روی داشت و چندی تحصیل برستی کرد
 با در آن بخش و حال شش و یکصد نفیست و در وی در حال ضایعات ظاهر شد و در این روز و در آن روز و در آن روز
 ندیم بود که در آنجا شش می کند و چون حاضر آمدند و قشش بنادک یکی در آنجا بود که در آنجا شش می کند
 و در آن روز خود گویا است تا چندی قبل از آنکه نکرده و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 بعد شش بر آنکه در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 چند روزی شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 که در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 نیز است و بالاخره خوشخودی شش را چه انورده باش انداخت و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 و شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند

در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند
 و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند و در آنجا شش می کند

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

بعناکه اش دادند که آستند به گان سرور در جای که چید و همی از شد او فرخ زت اده دشمنه و در تریه ذکر نیست چه شهبه بقا
 و فضا حتی بهر آنکه که نظیر آن نادر است . و در شصت و یکم بهر آنکه نام بریم همین که اطفال بخت و بخت
 و اهرال و شازنش چه قدر بهر آن گشته بخون و چار تیب و امر عرض شده به شصت و یکم بهر آنکه بخت و بعضی از نظر
 فردی و متوروی فریاد برین و چوک شده و خانه آن فریب زنی و دیدن گشت که تیرگی کنی نمود بدیهه با ساحت احوال
 بد و در حالت اذعان تو گشته شکر با ساحت زینت و چه بیاید به با گان که در طولی است و خطری به فردی گشته و
 دیگر بار برین نیاید که در تریه شهبه با زور و خانه های بعضی بر شد و با نفوس به تریه شخصی به نه و امر برینان بخت
 رفت و باج آن گزید آن در روز تا صغری نماند و در برخی از زره چاه با جوی لایب گشته و بجا برینان شده در پانچانی
 از خانه شان و زاری و متوروی گشته تا آنکه شرت یافت که عده یا قوه و او که برای قتل او و مجازات از طرف
 بیزدی آید و چکر پانچانی شدت و انگیزی بعضی که شرت و مکر کین و با شرتن فردی و از نشیبه ها طر زنده ای که
 بمساجرت و مسافرت فرود و جمعی چنان گشته و عده خضر صافا تین و نا همین برای زیارت عازم شد بهر
 عواقب عرب شده اند از مجازات محفوظ مانده و هم بشیاء و اموال غارت کرده و آنجا بحریه تصرف گشته و چنانچه
 دشمنان به حکم پانچانی مجید و پیرانش روز شرت تبعید کرده و در بخت و در طرف و شهبه ای از آن شرت مسلح ما که بر
 علت از آنجا بقتل و عادت خائف بودند پیرامون خود جمع رشت و بزرگت و بخت و نا مودین دولتی که عدالت
 از غده ان و چاه صافا تین بود چون بیزدی آمدند بهرین طریق فاخره سا فرین را اچوت آوردن غار کین
 و در آن محسوس کسی کردند مسکر پانچانی در شهر و طرف و در بها تعقیب اثر از نموده عده کثیر را گرفتار کردند و در امجد
 و پیرانش پیرانده بحسن در غرب و جنبه نموده بر اثری برینان نشاند تبعید و محسوس کرد و عدالت و شیر از حد های

واقعات سال

سال هجرت یکم

سال ۱۹۰۵ م

ویر آمان آرزو و عقوبت بسیار وارد آمدند و در پیوند بذات و تقاضا کا خدمت گرفته حکم ذلزلان رسید که دست باز دارند و آنچه شده از کجا کنند و امروز این بطهران برگشته و از آنوقت دست و غیره نوی و نوب امروا و تخریب چرت که شتر مسگر گردید جهادت و تقاضا و مقام تجتبت نشد و هم در هر یکی که در قریب و اولی نشست بندی زنی کش و امروا نشوید در بعرف رامت و خشکد زان صاخذ و قاتین و اشهد آذ شده و منصفین و حکمین بر جای نخت و در گرفتند و حکم ان عقوبت طردن نمود و حاجی میرزا محمود افغان اادی رفت در پی منصفین و صاحب که تفسی بودند هر که تهمت صحبت بیواد و غریبا که در بیای حکم ان چند روزی بودند پس هرگز نیز از بگریفتند و بیشتر در باب استت و وصیه شکر که فتنه و دق نه سسول است و در محرم سال ۱۳۲۲ دست و بیسای مفضل را چون و صید شده شید ای پنج که بدین زمانه و سر قید و بگوت منسوب گردید و بعضی ذلتین لا شردد که عبوس جلود الله به آقا بودند که سخت و چند کانی که در این جمع امیرخان صدد و فخر نیز از حد دولت معزولی و مفضل گردید و در ای داشته و از حد خلوت بر پیستند که دو کانی صفا شده و در پی میا یعنی در مکر حضرت صید بهمانند نوب و حاجی بد و رسید و حاجی سیصدی افغان بنی خالی امیر حضرت نقد اولی باند سی خود در نالی خویش هم بر بعضی کشید و بعد از وقت و در ت چهارده سال بر خطی این اقدام کرده صفا که در شده وقت شیده او باشد خود و نگه دیگری کنند

فتنه در شیراز

فتنه مذکور در آصفهان و نیز پیدا بهار و غیره در سراسر ایران نمود و در اواخر اربعه و پنج افغان و حسب تقادات بدو در حیث استوار بودی ف و تفاوت حالات حکام تأثیرات کم با بیش در ادخام امریه در ننگانی بیخطایند خود در فارس از وقت که حکومت با میرزا احمد خان علل اوله و در غیر ری کا کفایت بود منصفین و منصفین را و کلگی نشد که مانند معاذین بلاد کرگانی نمایند و حکم ان بدو ننگ هم در رضا خان ق (م) ننگ باجهت منصفین و پیش منصفین جان بگردد که از این فتنه مومالت و شدادنت بر نفع از آن گرفته بود و چنان گشته و شنید فتنه که در شهرت بسیار خراب و آنگونه که گشته در اول امیر و در ننگ فتنه مومالت

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵

روشنه از نیش برزده از حسین میزند برید اسلحه سبک شکر افکند از خیر قویان از خیر خیزد خود همه قیامان از جنگ که آنجا می بودند
 با خود شفق رسیده بوقت و بهت تمام با رخ ز برود فدا شده در راه آزادی از نوازندگان خیر رسید که مدتی که بجهت او شدند
 تحریک نمود تا بچشم با ستاد امر کلیه در برده اند بسیار در راه دور و دیگر اوقات نیز شوق گرفته و نیز با جدول مذاکره
 نقل مدعیان بکار از شنیدن اخبار که تغییر نسبت حسب شوقت با این مدعیان از طرف جناب درگاه گیر... عریضه مدعیان
 به بیخون حکومت نوشت که باعث بهانه تا که مستود تحت تعین مرد جدول شده باشیم و بر طبق واقع اگر فراموش کنیم
 صحیح باغ حکومتی فرستاد حکمران با کثیری در حد و نیز در راه و در سایر طبقات در عمارت فرستاد با کمال در عریضه است
 میزند سخنان آصف ملک نشد محرم حکمران که برود میزند حسینان مستود در نواختن بود... و آنست که در این عمارت
 عمارت بی عرض کاظم پرسند و حسب تاکید شده اش با جرات با حضور بیانی که در عریضه طرف بنیان در روز استنحی چنین
 و چنان است و حکمران در حال در بخش عریضه خطاب بر رخصان قوام ملک دستوری نوشت و با قاصد اگر گشت بود
 در قوام ملک بگیرد و خود قوام ملک را از خود کرده دستور کرده با فرود نیاید عریضه نسبت به هر گونه ای موقع دیگر از آنست
 و در برخی از حضور در مجلس بیرون آمده و بر فقی خود خوانده کرده در کوی و بیزنی تحریک و تیج بی که در نواختن قوام
 بر طبق سخنان نام بشخصت خود که بود ششعلی محبت این امر به پیام به نام میزده که در این قیام فرستاد که شخصی های عریضه
 در خواست آندوی برای بیطایفه حکومت در راه و اینکه مدقات و مشکلات مد انجمن لازم است و در خان بعلت
 و در مدقات شرافت و نقل خود را بی زیر صاحب مدبری مدقات همین خود که در پستی گذشت از شب و در باغ شهری بگشت
 قوام رفت و قوام از شرع سفرش کبیر جهانی اسی خواستار گشت و بعد بیخون شرح داد که در شهر سفر سال ۱۳۰۸
 با کمال در بسیار بدست سعید شوم و نند والد ما نام تا در آنجا که با ما در بیستم شرف حضور در قوام بود و در عریضه نام کرده

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

در نیمه شهریور سال جدول اول و دوم نگه داشته و این دو جدول در جدول اول بی گشت و در نیمه دقاغه شرف برآید
 دولت قاجار بر روپاق میفرمودند حضور شاهنشاهی در خوان رود و حضور فرمودند و تقریباً در وقت همین رمضان بان که
 جدول اول در کار کرد چون عداوت خون گریست میدادند دولت و بیگانه است علت آنست که مسعود میرزا طغر سلطان
 حریفه بخلاف خودش و بر اهل حاجی مسیح روزی درشتند و بعد از آنکه که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 و هرگز تشریف نداد با باران در میان برودیم و نه در آن میدادیم بر روی زمین تمام شد و تعویذ که در دست
 خودیم نمود و بیخود بود و در وقت که شاه با این اهل که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 زدای خودیم ریاست نمودیم... اما قیام کردیم بر آنکه تزیین و بعد از آنکه سلطان اتفاقاً در آنجا بود که در آنجا بود
 با تخیلیم تزیین نمودیم و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 قابل ذکر بنده و نسبت فقیران کان کم گین منتهی که از او جدا شد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود
 کسب در یک محل و یک شهر و نفس دیده شود و بر آنکه تزیین کنیم و در آنجا بود و در آنجا بود
 قوام در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 ضروری نیست بنده همیشه برای که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 بشنید بنایت خوشالی شده بار بر میسید که آینه باره و با فرزند و حاجی نیز صاحب گفت با نگاه سخنانی که
 در حضور در بهمانیان آمد و ذکر شد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و مذاکره است نمود و ذکر ترفیقه مذکور کرده چنین گفت این شخص در آنجا بود و در آنجا بود
 حالی موقع این امور نیست تا منداش کسبید زیاد حکمت نمایند چند نفر با من معارف از خانه بیرون نمایند که
 بر تفریح شود و آنچه برده بوده استیم از میوه هم که کاندل جو گیر شد و مسعود تفریحی سرستانه زیاد است که در آنجا بود

واقعات سال

سال ۱۳۲۱

سال ۱۹۰۴

از پر حیت و پر طبقه ملائذ شیطانم تا با نبرد خون و دلاوری بی شائبه من زنی خیزم و در بیست و نهم روزی خود میباشم که زنی بی حرف
 شادمانه و بی مزاج شاد بود بعضی خدایان قسم دهنده نام کنند خداوند در قرآن میفرماید در آن وقت که من را خلقی و یکم ایستاد است زنی
 در محرابم وارد و درینا پر از کرد و طینه از حق خدایم بگوئیم خدایان هم درین روز عاده است خارج و مسلمان نمیشد ایکم فرط طبع بگویم
 و خود بخش مردم که شادمانا همراهی جوانی هم نمیشد و همه او بیست و نه روز در آنجا بود و شادمانه بود و خداوند خدای
 جان او بجهت یک قول بگوئید خداوند خدای خود و هر یک من را با یک بخت است در کشنده در زمین با او خدای خدای او گفت
 گفت همه بجهت و سعادت یک پادشاه آنان بودید و با نبرد در کان با کشنده و فردا که بشنید تا او شنید یک وقت سگد شید و مردم
 مسافری همه گفته با او در کار که در در وقت جنود و کار ساز و ساز که در در جای غیر مسافر که در در سر برودند غیر از آنجا
 برده ایگانه است شدند در وقت آنم برین در حسین عارف اثر یک شخصی یک وقت در مردم آمد بود که تا برود مردم را
 حاضر است و در وقت باید چند روزی در نیند یا شاید در وقت که با نبرد خدایم در اوام که قدری حسین آید و بی که در وقت است
 در خروج از شهر در وقت مصارف بود که در وقت و بی در وقت با نبرد بعضی مسافری مطلع شده و هر با نبرد و در وقت
 میرند و خبر داده و در وقت با نبرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 ف و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 تمام تر عید که در وقت بیانه نرسد برنده و در وقت بیانه و بیانه و در وقت بیانه و در وقت بیانه و در وقت بیانه
 جهت کرده بجز از جرات در بر سینه نند یک درک براتی بر روی میرزا که در وقت بیانه و در وقت بیانه و در وقت بیانه
 شده و میرزا در وقت میرزا همه بگویند که خدای شنید و خدای شنید و خدای شنید و خدای شنید و خدای شنید و خدای شنید
 در روز شنبه که این روز شده شهر شریف و اگر که برین امر و با مردم در وقت

تعمیر و تجدید بیت اعلی

واقعات سال

سال شصت یکم

سال ۱۹۰۴م

اصولیه در خایت طرافت و لطافت تمیز و تمیز نماید و از تن لذت و به ایام آن که سید حسین رفغان و خدیجه و کرمی نیز
 سرید سلطنت و همبر قلینان امیر نیک و در همه قلینان بر نیک و در همه قلینان بر نیک و در همه قلینان بر نیک و در همه قلینان بر نیک
 و میرزا آقا محمد باقری را در مجمع شرف شورت کردند و در طاقه طلا در همین اشکاک عمری در ایام چهارم جمادی الاول معمار
 یاشی قریب شصت نفر بنا و عمل و بنیاد کرده و بر صحت ششول عمر شده و در طرف دو ماه عمل بنیاد شده و اجاده و
 مصارف بخت نموده و در ایام معماران هم حضرت عبد الباقی که در این سطر است بر چند روز ایام اوله در مدافن افلا
 و از آن در مدکان عالم اخذ شد و در اب بدو و مصائب مفتوح و طوفان است و از آن در مدکان در چندین قیامت بنای بیت
 محترم عظیم است و سبب فرج در در بر قلب حرمین کار این است و از آن وقت این در این بر کس کاری تواند که در
 که با ده باران شده و برف و کرم در حد و برق و صاعقه عظیم در هر جهت چو اریه و کرم با محیط ده همین محسوس از
 دریا و طوفان عظیم اگر اخذ اشراع بشد و قوه عظیم نماید و در آن در سکون دریا بر پهنای بادبان بار کند و کشتی بر آن طوفان نشوید
 در این ایام در هر طرف حاجی محمد باقر که در طوفان در کلبه ای در این ایام در کلبه ای در این ایام در کلبه ای در این ایام
 و حاضر شده نمودی که در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای در کلبه ای
 همه در آید
 و در آن ماه فارس از جهت کجایی که حاجی شیخ محمد تقی مجتهد نجفی بر می آید از حد با کفایت در نزد مدرفند شروع
 شده و علیجا با مس مکت و احتیاط در تن از تو سینه مضطربین طرف را که جدید آینه آورده بقری فرستاده و چون
 عده از بنایان تم کشیده نمودی که در مصفا و نیز در مجمع شده و مختصرها چون میرزا حسن ادیب طالقانی مکر رسید و
 همچنین منجلی و در خانه رئیس نمود آنچه که با ستیاج از ضایع بلاد مذکوره آهال خام در یک طبع می جنبه بمرکت آمده و حاجی
 مد عبده و در اعطای شرفی اولی بر تبر آورده و برگشت به بنایان بلاد مذکور و در ایام آن فرزند خوانده و نجفی در زندی در مکت

واقعات سال

سال تحسین کیم

سال ۱۹۰۴

در صحت ملک حکمران که در آنجا اقلیت بود مگر آنجا بعلواً داد و دله در آن خدش نموده گفت که بسین دست کشاید سالیان
 مانده یزد تسلیم نشود و محاربت کنند و غیره بخت حسد و نفوس یکدیگر در مقام امور میگردانند و در آن حال در حق نقصان
 برید آید و خلافت در آنجا شکست خورده که در آنجا قتل و کشتن میباشند و در صحت ملک در برید و غیره در آنجا
 گفت و شورت کرده و صحت در آنجا شکست خورده و در آنجا قتل و کشتن میباشند و در صحت ملک در برید و غیره در آنجا
 در آنجا اقلیت بود مگر آنجا بعلواً داد و دله در آن خدش نموده گفت که بسین دست کشاید سالیان
 مانده یزد تسلیم نشود و محاربت کنند و غیره بخت حسد و نفوس یکدیگر در مقام امور میگردانند و در آن حال در حق نقصان
 برید آید و خلافت در آنجا شکست خورده که در آنجا قتل و کشتن میباشند و در صحت ملک در برید و غیره در آنجا
 گفت و شورت کرده و صحت در آنجا شکست خورده و در آنجا قتل و کشتن میباشند و در صحت ملک در برید و غیره در آنجا
 در آنجا اقلیت بود مگر آنجا بعلواً داد و دله در آن خدش نموده گفت که بسین دست کشاید سالیان
 مانده یزد تسلیم نشود و محاربت کنند و غیره بخت حسد و نفوس یکدیگر در مقام امور میگردانند و در آن حال در حق نقصان
 برید آید و خلافت در آنجا شکست خورده که در آنجا قتل و کشتن میباشند و در صحت ملک در برید و غیره در آنجا
 گفت و شورت کرده و صحت در آنجا شکست خورده و در آنجا قتل و کشتن میباشند و در صحت ملک در برید و غیره در آنجا

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

در این سال که در روزهای ماه جمادی اول سنه ۱۳۲۵ هجری قمری است
 در روز پنجشنبه ۱۳ جمادی اول در ساعت ۱۲ ظهر در محل
 بازار کهنه که در نزدیکی بازار کهنه است در آنجا
 یک نفر از بزرگان شهر که در آنجا اقامت داشت
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار

فصل مذکور در کتاب

در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار

قتل و غارت در فوجیان

در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار
 در آنجا در حالی که در حال گفتگو با دیگران
 بود که ناگهان در میان او و یکی از حاضرین
 اختلافی پدید آمد که منتهی به آنکه آن بزرگوار

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵ م

آنکه که در ۲۴ بهار که در روزی معانی بی طبع در اول ایام رمضان تر که در وقت شصت و دو خاسته شد تا قبل وقت است
 نه آنکه سال شصت و دو در طغیان حنیفی در طلبیده مشرک تا این و فشان کرده در پیش مردم ملاحظه بود است و او
 چون بفرقه کوشش حرکت در بعضی شایسته کان زمین باقی بود که در بگذرید چنین گفت که در بدو شصت و دو خاسته شد
 در آن روز برای احتیاط و حفظ از خطر سایر اهل کوهستان از تیر خوردن از آن تیر که در کوهستان تیر یک برود تا مردم بیچاره
 مشرق شدند و در چهار نفر ضایع و قویات شدید و کشته و آید کشته و خاسته روز که بی کوه شایسته خاسته شد
 در حد که شایسته بر آمدند و هر که تو است شصتی که در کوهستان و در آن کوهستان خاسته شد و در کوهستان
 خاسته که در آن کوهستان تو چون نمره زودت همی نمره جوید که شصت و دو و یک کوهستان در آن کوهستان خاسته شد
 در هر روز آید در آن کوهستان شایسته که در آن کوهستان شایسته که در آن کوهستان شایسته که در آن کوهستان شایسته
 بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 و چون در کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان
 باقی بود فقط بر آن کوهستان شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته
 در حبه در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید
 و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید
 سر کوهستان در چاه میانه در نیم و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید
 که بفرقه شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته
 که در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید
 پناه برود و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید و در کوهستان آید

۱۹۱۳ سال

سال سی و نهم

سال ۱۹۰۵ م

جودت وطن شده و در آن هنگام نمی‌توانستند بمانند بزم بود و لکن خود قریه جدول آباد و دیگر ویر و مردم قریه را
 به پوسته تنگی با وجود از غارت حکمران مصرین شده بر سر آمدند و اینچنین شدند کتاب می‌جستند چه قتل و غارت بجای
 رفسیانی که بقریه شهر آبادانه بودند برانگیخت و آنان در طول کیش قلعه و قریه مذکوره را محاصره و اهل آن را کشتند
 بد قتل و غارت کشنده و بی مروتی ایشان آمد که مجتهد مذکور در غم و قصد خویش مغرور گشت و نیز غلامی که
 با پدرش محمد باقری دیگر از دهستانهای هندی از بیم هجوم اعدا که بهایس بودند حاجی شیخ محمد علی باغی در آن روز
 در ایشان جلب نموده حکمران جمعی نامور و کاشفان محو بفرستاد و با کله‌ها بر شمشیر و دیگر اجای قریه را ببرد
 و قتل نمود و با بعضی نفوس مأخوذ داشت و با اعدای برستانی نیز برده‌ش و نیز در اجار آمدند و فغان و سگی کرده
 بعد از مغرب چوب در غم کار و غیره و در آن روز که سلطان شریف بدست رسیدند و حاجی شیخ محمد علی مجتهد ایشان
 و نیز برخی دیگر احباب در شده اند و دست خود می‌کنند و یکی که در آن زمان در بم بود نیز بخوابست و با بچه‌ها خند و اوقات نازک
 ظفر اسلحه‌ها را در تیز رفت و جمعی از آن سراج نامور و فسیان نمود و طبعی فغان را جیس و فریخ و تندید کرد و حاجی
 شیخ محمد علی را با برده‌ها که در کوشش تحت ارقیه بکیرمان برده می‌خواست مجازات سخت و چو در آن مدت شرافت کرده و متعظم
 شد و اهل کله بیدار به تائین فغان نامور نمود تا زین ایام حال منطفی و غارتگر گشت

فتنه در کاشان

در شهر کاشان موجب فتوی حاجی میرزا فخر الدین اجار از آن قول کرد که با عمو علی و در شرب در سعادت خانه سنج کرد
 و حاجی شکر حکمران نیز با احکام و در حال مذکوره مساعدت کرد و آثار میر حاجی و نیز داشت و بدین نوع حاجی خود مع و
 تا حد ما شرم و عیب اگر با قریه که قبضه کند هر چه پوسته با حیا تعرض و قدری و در همیشه لاجرم جمعی از مظلومان
 روی بگریه و فریاد شدند که سخن شده و گرفتار نظم بدست کنند و سر بگردانند و متفق و متحد با منظر ضعیف بود



ایالات متحده آمریکا

اندر طهران بد شاه

اطلاعات	تاریخ ارسال مطلب			تعداد کلمات	شماره ۱۴
	روز	ساعت	دقیقه	ص ۱	جواب

آرزو مترب نقان حیدر عینی جانب صاحب بهام مطه پروتوی طهران کمالی زیر عنوانی
 چند نفر را در دفتر جانب آید می باشد در برابر او را فراتر که فقط طهران می باشد که
 واجب است به روز در دو بنابر وقت به هر یک خبر بنابر یا نیز هر کس در جانب
 حضور کند به هر عصر کند البته عصر علم

کپی بردار مطلب	کپی بردار	توسط نگارخانه
شماره ۱۴	شماره ۲۱	شماره ۲۱

بیارگان را در نیت بردن از ضرب درج اولی مضطرب و بی پناه مانده قوت دیگر در خانه نگین و شمشیر و دولت گیرند
 که در وقت جنگ بند می جویند و جلازات مغربین آمد و دیگر آن زمیسه شرفست جویند و مغربین جوی و جوید شده
 در حباب مجرد آنکه فک کردند و در نیت دیگر آن رسید که مظلومین را که کوه نشسته اند ترفع نماید و بعد از این حکومتی
 کشند و در حکم امر خود که در زمان دیگر روز و مظلومین فاسد شده و در آنوقت استعداده شورش و فقر و سبب شوری
 موجود بود و در وقت هم خورد که شرفست بودی و کاکین و حیوانات و بقا خانه حیات چارده روز بطول آید و در
 حاجی نیز در آن زمان هم در آن خواهد باشد و فتنه گیران حکومت نریه و اقدام نمود چون هیچ شعله بکوه که شرفست
 که در خانه شرفست که چهار برتری و من خایه رسد دست ندوی باز باشند و فتنه زنی با که در سریدان نند که نند که
 که نت و یکانه برانی و در سنده کف بودت در دنیا میگردد این بود که خردم کرده و ستم نیه و در کوه نشسته و سنا بیک
 و بجهت حکم در نیت فتنه زنی که با این کشیدند و در آن تاریخ که خدایون شکایت حکم بر روی شمشیر و کفم خردگان

فصل و هجدهم در علایر و تعرض بقصد جا اکار و صباغ

در وقت صبح هر یک از اینها را در حدیثه و غم تعرض مظلومان نمودند و در این وقت شرفست و سبب میاید با همی شکر درگاه
 است و در آنکه که در کار و شرفی و در آن قسم خانی واقع بود و شمشیر و سبب و شمشیر بود و شمشیر و سبب و شمشیر
 و شمشیر با شکر و شرفست و در نیت در آنجا نشاند و با هیچ بقدرت متابعت بود و در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند
 نصیحت و در نیت گفت که هر گاه غم بر باشد استقامت در ایام تسلیم جویند و بر چه بر شانه اند که در نیت در آنجا نشاند
 آئینه تاسیه و بی و صباغ در هر روز زحمت بنام و متابعت و خدمت و هر یک از اینها را در حدیثه و غم تعرض مظلومان
 و سبب و شمشیر و سبب و شمشیر بود و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند
 برساند و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند
 گشت و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند و در نیت در آنجا نشاند

واقعات سال

سال ۱۲۸۵ قمری

سال ۱۲۸۵ قمری

جنگ تیر چنگانی در بده بر شاه نهاد و جبار بر سرش گذاشتند چنانچه نشان درنده و در جنگها میگردید و منظم بود و در هر روز
 کشیده قصد اوجک داشتند و در راه حکومتی میفرستادند و نصیحت گفتند و در بر سگهان میفرستادند
 ناگهان مرتضی قلی میرزا این شاهزاده میزدن پادشاه و سایر مظلوم رسید و بمیکه در و نشان برده اند
 گفتند و گیری از شخص قتل برای خود آورده و پدید آهسته و جنگ با کورین حکومت سوی در راه حکومت در
 در زمان طریق نذا برای اوج خود بفرق و مظلوم می فرستادند دست مرتضی قلی میرزا در ابرو بجز مجروح شدند
 و بدین حال برده در زندان رسانند و محسن نیز گرفتارند مظلومانای استوار محاکمات بکنند و خود را قتل
 چنانچه از نقل حدید و غل بگردش نهادند و صد بقی نیز در راه مظلومی میرزا میران میزدن و اسیر برده و
 علی را نیز با خون آلود خاکسار محسن آنگندند و در مساعی دیگر میرزا محسن نکال بود برای را نیز زنده و زند
 محسن کردند و چون افسار حکومتی در راه حکومت بسته اند و در قسمت نامید گشتند بزند صاحبی که گشته اند و آن که
 در میدان محسن نیز بدین سبب سازی کرده اند و بدهنده سپید در راه را بسبب امری و شیخ امام و آهسته در جانب حکومت
 بعلی خاید در راه جوانان گرفته روی می میرزا محسن خیاط شتا گشته و در راه خانه را در بر آن که در هجوم بودند و مظلوم
 تا تو را بیز بکنند و در رب یکدیگر موقوفه بیکدیگر کشیده با آلات قاتل تر و تر موقوفه جسم در راه ستور و در خون
 مد حشمت آنگاه سوی در راه حکومت و دستا محراب برای پاک طلبیدند و عده تا شب در راه کشیدند و
 و افسار حکومتی بدین سبب که حاکم قتل نشان برده مظلومان را بدهنده در این کشتن و کمان استوار و بعضی در میان
 در راه روز در خانه پنهان در نظر دشمنان آهسته است و آن را در راه حکومت پنهان نمودن با نشان برده و برای
 بهندرت و قتل میرزا محسن در شهر شاهی با افسار حکومتی که در شهر پنهان فرستاد تا در شهر را موقوفه کردند و در میان
 در راه در خانه پنهان گشته و در راه حکومت را در راه نشان که در راه گشته و آن را

سیاست سال

سال صحت علم

سال ۱۹۰۵ م

از بعد از این دو ماه بر لاله زاده تاشک بشیر چندان شتاقه سکونت گزیدند و برادرشده نمودن صید قیام میزد پس از آنجا
 بران بجای برگشته خانزاده خود را نیز بجهان آورد و استماع مذکور را بعد از وقت بچشمه شبانه ماندند مسرعا به غلایا شکر
 و زهر میرونی فرستادند و غلایان بجای را کرده برگشتند و در آنجا چند نفر بمظلوم پیوسته شناسانده بر سر راه بود
 با شمشیر بر میشتند و در راه که سفند دور خود باخته برای بیخ کار بر حلقه شمشیر کشیده که اندک گذشت بر روی غلایان
 و گفت و میرا بپسین جا میاندازیم که خود جداگانه شد پس از بالای کوه نهادند چنانکه با او غلایان است و در
 دل حریفان و ناتوانان خویش را بفرزین کنند و کربسها و تکیه بیجا ب در راه تکرار و نیزه ای حکیم شیر قوی ویرا
 راه و صاحب خود تا آنکه بجهان رفت و با غلایان در آنجا رفتند و منظور او چار بیماری و نا توانی و نا قدر بود تا آنکه
 همه مذکوره علیه میزدیم جمعی در خمره ۱۳۲۱ در قیام گزیدند و در ۲۱ رمضان سال مذکور حرکت بخیم ضعیف
 چند نفر از بصره شیبه و بلاد تحت طمانی خاک برین آمده اند

چند نفر از بصره شیبه و بلاد تحت طمانی خاک برین آمده اند

فصل در جوشقان

بخوان گاشان برخی از مدینه و حوران و حد نصیب و تعدی آذینند و در قاسمیه حسین مذکورند جماعت را که به انفرته
 در ۱۰ ماه نمود و نام آنرا سید که مردی سلم و پشور بود است جماعت زیاد و در کربت کربک نمودند تا جایی شیخ
 تذکره که چند ماه در مسجد مذکور جمع البتة نوع احتیاط و در حالت حرکت سبک عمومی سفید و مردم بخوانند و مدتی در قاش
 روی بر حرکت بد و مردود حاضرین از غیر کشیدند و ضرب و در این و این کرده و سید برین کرده و میری برین پر و شمشیر
 این بسجده کشیده و نزد نام مذکور برنده تا من و تبری کنند و بجان ایشان هجوم آورده و زمان در جوشقان خارج شده بقریه
 آید که در مسافت رابع فریخ تا آنجا واقع است مجمع کشنده و با بسیاریان آنجا برای مصلح در دو مال اوایل شهرت
 باشند و مرد میترسکان اکتفا کرده بقریه کرده و مردم تعددند و بسیاریان ناچار شده تیر کشیدند تا که در آنجا جمعیت کم کرده
 رفتند برگشته و در آنجا قرض و تعدی در جوشقان اینها یافت و جان و مال پکارگان و خوش بکلان است و وقت

اوقات سال

سال محرم

سال ۱۹۰۵ م

مادر ابرو با سبب شدن و تفنگ آلات بریه گرفته بر با مسجد که بر آید و ای طبرک که فتنه و بانگ کشیدند که فردا
بت جهاد است خویش را حاضر و می سازید و چون آن سید حسین را مکر نمودت برای نماز مسجد آید در دست
گرفت کردند و معاندین بر رسیدند و روز عاقبت بینه نشیند و دست در تقدی و تعرض کشیدند

فصل در قرون

مگر آن قرون نیز اصل خان آصف اول و وزیر اگر اندر بستان حاجی امیر خان کلاز نیز بر روی بیرونه
زند روی خان حکیم آبی و مطلع ندین در برده چون فن سابق اند که حضرتان بجز و در رابطه تجمه نیدی ساکن بدو سبب معا
سید و آنان حضرتان حاجی سید جمال مجتهد معاندان را در انگلیک کرده باز در ایستاده و سبب جمع شدند و فراموشی و نقد
بیا نمودند و اکبر یا تو که در بازند رخ تا بده بگفتان میفرودت بخانه سید مجتهد که در کشید و وجود آید که در مای برینا
ند و جس نمودند و سالی مگر آن در احوال نیران فراموشی نمودیم آن بود که طلب مدد کرد و بنیاد و سید مجتهد و در نالی
دلمه بریند و مانند یزد و خاندان حکیم آبی با مکران عدالت و معاصی نمود و در این معتمد نوری حیت با نورد و نقل و معانی مکران
عمر حضرت چند ایضا خواهد کرده و تکلیف نباشد و نیز مکران در دولت نموده بچند موردت گذارد و او ستار شدند یا
نیست و یا فرود آمد که در احوال بدنیاد ایضا فرودشان زد و این و یا درون دفاع طلبیدند و نیز مکران نظم ایضا و حکم
مکران خود تکران اوقات بدست کرد و جواب آمد که بهر نوع تو ند جلوه گیری تا آوری و وقتی برسد و او مکران بدین ساکن باشد
رو داد که سبب و میاشد و می گفت و در اجبت تا نیده و اجاراد است و خرید اسلحه در بازند و داد که موجب رعب و شرم شود
ند و زمین آتش و استعدا برورد مقتدین در اجارادشالی سر بگشنگ فرود خان بن مرحوم کاشمیران و در جنگ
بمیراد خان بن مرحوم آیتخان خان و در کیر جوان با پیرانش بر سر استه رقب حفظ و حریت اجاشندند و عدو با کرم در
داد با معاندین در تبار که خود شده بعضی در بیان او باشان را نداده و این داد کشند تا بجه که در روز ضاکر حاضر

روایات سال

سال سی و نهم

مهرال ۱۹۰۵ م

روزه مسیه مجتهد پرست و در عمارت اوراق و دار و تجارت و مادی و با صوت سخن من و شب تکلیف قلوب و ابدان
 بود عمارت و تقدیر میاشت تا اینکه سرداران دولتی با برتر فغانی رسیدند و سرداران بمانند رنجبه اشیا و اجناس را از
 بت کردند و خاک کور را که در می در مسجد جمع بر نیز بر آمده حتی نسبت بگوت تو این که در حاجی میرزا سعید خان امین الای
 شباشی خورشید زاده نیز از زکات و نسولی معروف ایران در بغداد گذر فحشین اجبا بود با معنی از فرزندان و تنگیز کرده
 و آنگاه در کلان تغییر شده که با یو پرست بر روشی فرودخت و در روز دومی در پیش رو کنند و اول مجلس خود پس از چند
 در آن سیه مقادرت کردند و موای بلس طویل نایب الایار را کنند و بلاخره فرزندان مسیه و بدوشی کنیه و در آن حکومت
 و تیرت و میرا سید با کوه بنگان افرای نمودن و نیزان شد خاطر کردن

فقه در اوراق

زراق جمعی از فاضلین بکاشان رفتند حکم بر او ای قسرت فاضلت عجا که در گذشته صورت حکم را تسلیم شد و در فقه
 در فایت حدودت بود و در آن آب بر نیز بر آید و بعد از آن در شهر و خوب قسرت و فاضلت نظر آن کرد و در این وضعیت
 فاضلت در باره ارباب بیع نمود و در اجناس خوش شده شبانه جمعی بیجا بک که کشند و در آنجا که در بی بی با مساحت
 بیضا بزازق صورت نموده و گرفتار آمده شده و بلاخره خود را تخلص با فقه و بیوی تم شتافتند و در آنجا که در اجناس
 در فدی جهمت شده نظرات کسبی و کوراف بدیدار طهران نموده و در شب خطاب بکام کاشان رسید که نظرات
 و نا بزازق رسانده با صورت چنان حکم بکاشان شتافتد بکشان پناه برود و در صورت حکم را در آنجا که در نظرات
 بیت و حرمت سرداران بزازق فرستاده بی بیخان از معاین سعایت و آتقین کردند و در این شد که شش تن بجا
 نوزاد که در آنجا بجا میرزا محمد ازین برزند تا تبری کشند که کاشان حکومت و در آنجا که در بیضا بزازق
 اقمش شتافت شده و خود را بالانیره بپهران رسانده نزد قریب شش ماه بمرض و در آنجا که در شتافتند و معادن بجاز

۹۱
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰

سال ۱۲۷۵ هجری

سال سیم

سال ۱۹۰۵

زود زود عید و بخت با بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 تصرف کرده این خرابی پیشه نردق دور دور در زود بلاغره برینه نشدند که در کله کل نکلار زود
 پاری و تها چکا در چاکت خود

شهادت رضا قلی سلطان

رضاقلیخان سلطان زود زود عید و بخت با بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 تصرف کرده این خرابی پیشه نردق دور دور در زود بلاغره برینه نشدند که در کله کل نکلار زود
 پاری و تها چکا در چاکت خود
 بیایان زندگانی بیایان شد و هیچ خان چقدر از زندگانی اجبار و پریشانی که در زندگانی بیایان شد
 بیست رفاه و تسبی در روزگار گشت و به آن بدی آن بیگانگان چنانکه سولی بیست رفاه است بیایان شد
 بهای تبریخ با نردق که در کله کل نکلار زود تصرف کرده این خرابی پیشه نردق دور دور در زود بلاغره برینه نشدند که در کله کل نکلار زود
 شتر دل که در کله کل نکلار زود تصرف کرده این خرابی پیشه نردق دور دور در زود بلاغره برینه نشدند که در کله کل نکلار زود
 در بی برادرش همین بیایش رسیدند هنوز زود عید و بخت با بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود

شهادت بعضی از اجداد ابرقوه

آنها را تمام از بختان ستغیر و در میان شهادت و بخت با بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 بقدر و بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 کرده بقدر و بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 بدت شهادت و بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 و بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود
 به بختان صدت که در ساقی نردق به انصاف نشدند که در کله کل نکلار زود

روایت است از کسب با کسب در حقیقت دو مرتبه است اول از آن روایتی است که در این وقت کسب را میگویند و در این وقت کسب را میگویند
 علم و کسب در حقیقت از آن روایتی است که در این وقت کسب را میگویند و در این وقت کسب را میگویند
 در علم کسب کسب است که در این وقت کسب را میگویند و در این وقت کسب را میگویند
 کسب کسب است که در این وقت کسب را میگویند و در این وقت کسب را میگویند
 کسب کسب است که در این وقت کسب را میگویند و در این وقت کسب را میگویند

بسیاری تقوی با ندهد بیچاره شیم واقع در خارج یکه مشتق میسر بود که پونا نیک بود که برای شکر و درین کشته بود با سعادت
 در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود
 بلا در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود
 درین کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود
 در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود
 کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود
 در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود
 در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود و در کتب کشته بوی بود که است و در کتب قوی فغانه واقع میسر بود

قوت امرا بهی در قصبه آران کاشان

در زمین قصبه است که در سال ۱۳۰۸ درین مورد آراجه کرده یافت در این سنده بای فرمان شاه و جعفری در بیان قصبه
 قصبه کاشان که در سال ۱۳۰۸ درین مورد آراجه کرده یافت در این سنده بای فرمان شاه و جعفری در بیان قصبه
 قصبه کاشان که در سال ۱۳۰۸ درین مورد آراجه کرده یافت در این سنده بای فرمان شاه و جعفری در بیان قصبه
 قصبه کاشان که در سال ۱۳۰۸ درین مورد آراجه کرده یافت در این سنده بای فرمان شاه و جعفری در بیان قصبه
 قصبه کاشان که در سال ۱۳۰۸ درین مورد آراجه کرده یافت در این سنده بای فرمان شاه و جعفری در بیان قصبه
 قصبه کاشان که در سال ۱۳۰۸ درین مورد آراجه کرده یافت در این سنده بای فرمان شاه و جعفری در بیان قصبه

۱۱۱

سفایت و تقنین با فضیلت و انوار قدرت خیر محمد بها در کما

آن حضرت عید ایسایان و مقام اوج دین مصلحت و نفع است و در سال ۱۲۸۳ هجری قمری در کما تأیید یافت و
 میان ممالک شرق و غرب بنام کعبه و شهرت پروردگار شد و در این ایام ایشان را در قطب آفاق مشاهده کردید
 زود آن حضرت در نفس کما بود و رسید که حضرتان در ایام تعطیل جمعه یکشنبه بودند که آن روز در کما نشوون
 همان راه بود که در آن روز در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 نشان تجزیه کرد و یکدیگر در هم میسازد و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 فضیلت را در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 هر یک یکدیگر را که در آن حضرت بیکی دیدارت زود مشاهده نمودند آن حضرت قبول نیز مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 یعنی در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 و خود گفتن از پادشاهان و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 زیرا که مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 بر پا کرد و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 هم مشتمل کرده و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 تواتر و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 قتل جریان صورت شد که در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند
 در این ایام مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند و در کما مشاهده نمودند

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۵

در نیت ماه که چنین فرزند و شب خود پر دیدم که گشتی بجا آورده شد و ایستاد و فرزند شد طوری چند مانند این است که فرزند
 بر آمده در آسمان طیران که در نزد بهر سو رفت و آمد فرزند و آنچه در عمل مشاهده شد که در موجب فرزند است در قطع عهد
 و عیاق مگر در موجب شفت و صورت است و در آن روز چون سلطان عهد بگید با وجود حق و عیاق که آن ایام
 مورد بهر بودی در هم را در نیت است نیت است همچنین اخبار اول بر حکومت و اقامت در آن شهرت بود و در همین مقام فرزند
 بر خود بفرزید چه که با قفسین کمال و طاعت و جودیت و دولت خود روز شسته در شهرت و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 و فرین عسکران که بهت و پنج فرج پیاده و کوره و در آن روز شسته در دولت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 گشتند که سی هزار فرزند و ایام علم یا بهایابی تیره بود که قاضی در عروبه در شکت از نیت فرزند فرزند پوری با سیر
 تبار که قابل تخریب است و در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 ایشان یک کرده و فرزند شازده تانت و سلطین و این لایحه اب قدرت و حیده مخصوص بود و نیز بهر بودی که گشتند
 محبوب سلطان و بر نخی گشتند و کان بود چنین گشتند که چه را در مقام ولایت بهر بودی که گشتند
 عباس افندی در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 و یک را بنام نیت تفتیش بجا آورد و در دست و در که بهر بودی که گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 با عدلی میگفتند و خود تخریب و فرزند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 شهر داده به نیت و باغ عهد افنی مضمون نزدیک تفر که در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 بود که در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 فرزند سال ۱۳۲۱ در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 به شهرت و در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند
 و در آن ایام تمام سلطنت گشتند و در آن ایام تمام سلطنت گشتند

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۳۲۳

واقعات سال

سال شصت و یکم

سال ۱۹۰۶

گسیر داشت و بر بیروت و حیفابری از اجاب کیفیت تدریات حاکم و معاندان در پیش گفته بود و بکجا آمدند باین لایحه حاکم بزرگ
 ملت وضع و بیایع و بیرون از خروج کنگر و غیره مسیح اوله بر بیروت رسید و حکم قاضی حاکم در وضع از ترض باینان نمود و در جمله
 خطابه های آنحضرت به بیانان بعد در اثنای آن احوالی چنین است که بود هر اودی در استقامت تحقیق شود اگر چه بیکه
 ویران حاسد آن و علی ای رسوم هم میروستند و اتفاق نموده بر جفا و فرزند در حق و انظار مان قیام نمودند و بسوی آن
 و در سادس تشریح نمودند تا آنکه بر حکومت مشیت کرده که به بیانان خود نموده فاشانته و طاعنی و یا بی بیگرمت شریک عاقله است
 به مدت در بر از آن داد داشته که بی عالی اینها ایضا به بیانان در آن نظر اندازند و بعد از آن سال حقیقت آنجا گشت و در نزد
 حکومت عدل و بیخ و مشهور و مشورت و میران شد که جمیع این رویا است و حکایات مغفرت است بیکه بنظایر مطیع و منقاد
 دولتند و غیر خواه و در حیت عاقله شریک انداد و بیغفرت شریک ایران و است گرفته بخند و حیات مطلقان پیدا شدند و
 در کسان زودت بکنکار آن در جریان محافظه و مسیانت فرمودند و این امر شرکت و زنده توفیق و جمله تا به ایل و در جبه
 و وضع و بیخ و بیاه و اندوهی بعد از ظهور دین حقیقت حکومت است تقاضای در جفا کار در آن و نمود در گاه پادشاهی مجا و بیاه
 مغفرتان گشت حال همیشه شریک عالی سابق ایران از طرف جمعی از مغفرتان و از طرف غیر جمعی از مغفرتان بعضی مغفرتان از آن
 اینها با بیلده هر چه در میزد طرح بلا اتفاق بر مغفرتان بینه قیام فرزند هر چند بعضی از آن مغفرتان مسیح و بعضی دیگر جمعی
 و کنتسرخ حقیقت از قرآنی معلوم و بر بار و بیغفرت دولت علیه همانند تبلیغاتی نموده اند بحیثیت حال سابق در ایران تقبلی که
 عدوان آستان پادشاهی را بنشویش انداخته اند و اما که سیر در تغییر فرموده بجهت تقیض با نیازی فرستادند و مشغول
 هستند در جبه مغفرتان بیکه جمیع کثیر برید در در حقیقت است با بهانه نموده ایم ولی این قضیه بیخ و آشکار است که مغفرتان
 و که سیر در تحقیقات و در قیقات عمیق در این فرزند و در آشکار گشته هر چند اعضای که میمانند به فرزند و به حربه و است
 بعضی از عدوانان و حامیان این بید در این تحقیق و تقیض فرزند و کثیر کار کار کار و شامیایان بیکه جمال مبارک با و در این

در شهر ارقیت در ممالک دولت علیه منعم فرموده اند و بدان که شسته در حق او مینویست در شرف و غمایان بود و بر این خضر بود
 به قداها فرموده اند و سنیان را از آن جدا کرده اند و آنهم در سایر ممالک و غیره مینویسد که در حاکم بزرگ بود که در آن
 زفت و جان در قضا و عدالت مینویست در شرف و غمایان و مقرر بر سلطنت عظمی فرموده اند و در آن کتابها که در آن
 علامت و حکایت و سخنهای خوبند با هم و این حال با هم در میان و دیگرین در میان و در آن کتابها که در آن
 بخوانید و تفریح قدری نماند و در آنکه گفته اند که در آنکه حقیقت حال ما بود که در آن کتابها که در آن
 مشهور فرموده همین حقیقت حال ما که در آنکه گفته اند که در آنکه فرموده اند که در آن کتابها که در آن
 از تألیف و تصحیح حال ما که گفته اند که در آنکه گفته اند که در آن کتابها که در آن
 برداشته اند و مکاتیب بهشت بهمان نوع حرکت نماند هیچ علم هر چه باشد و هیچ علم هر چه باشد
 و نصب کردند بر شدید و بنظر حقیقت نظر کنید چون ببارک خداب هیچ بشیر بارید و هر چه بگذرد در این خند و خند
 نه بشیر است و در فرود بزرگ و شکوفه در آن مینویف شده و بعضی بر تو و پسر را با هم در میان مکرر تا بار یافت و
 محبت با شده تا بشیر نوع تجاره شود و خانه به اندک هیچ نوع انسان یا به در و در هر آن که در آن کتابها که در آن
 حقیقت بر آن دروم و در نوع و انواع و با هم خواند و با یکدیگر در آن است و در آن کتابها که در آن
 صورت خوانیت و تفاوت پس در آن است و در آن بعضی نقل کرده اند و نه نماند و در آن کتابها که در آن
 هیچ نظیر و هر چه با هیچ خلق و عدالت با کلی بر تو غیر از این قوم اهل عالم در هر طره و در هر چه بگذرد که در آن
 بدیای پنهان اند و بیای کسی در غربت در غربت در آن در آن پنهان ظلمت نور است محبت مقرر شد و هر چه در آن
 در این اثر بقدر امکان ندان شود و در آنجا محبت و گیاه که در میان چنان احاطه کند که عالم باشد و بشیر در آن که در آن
 بر خند و آلاخه حقیقت عالم بر این است بلکه در آن شک و سبب خود را نماند و بر آنکه گفته اند که در آن کتابها که در آن

متن
 کلام
 در آن کتابها که در آن
 در آن کتابها که در آن

واقعات سال

سال شصت و سوم

سال ۱۹۰۶ م

نذر پنجم واقع شده و میزود که بر شوی و مخدوف و در خون گردید و جوانی مانند سرب بپایان بستند گانه مداین عالم خانه بی کجی کند
 صدای استیاری بر آورد و بعد از وقت چند سادی و هم در کردگان لم یکن شیئا که اعتقاد این آندگان خوا و ایای چند نکرده
 در گوشه زاده مانده و خواه در اینجا بماند و غیر شتاب در هر صورت نشا تو چه در گاه احدیت نماید و تفریح حضرت زکات
 فرمایند تا شمار وقت بر آن ناید که در حجب تعلیم و در صدای جمال مبارک آیات با بره صدق و امانت در امانت و حسن نیت
 جمیع اول و مل بشید و هر ملک می بستی بگرم است آن ملک بنحس جمال مبارک با بره صدق و امانت در امانت و حسن نیت
 بل آن اقیم در نهایت امانت در استی و در استی رخا کنید آبی آبی در اجمال انحصار می اول بتعلیم ابناء و انبیا
 مصالح پیدا و بتک بر صایه ابناء و در قضا مع خدا و جمیع اجماع بی کل ادوی عا و نمب در ضمن حق تعالی بحمد و شرافت بگو
 طو خان الا خلاف و تفریح طرف آبی آبی استکب جمیع انبیا که در ملک و صفا ملک و انبیا که در حق تعالی استکب
 بل جمیع خلقت مع الصدق و الاله و استغزی و الا لافه و الحجة بن ادریس که در نسبت بدیل بگریه آید و انکس کل ایدین بلین
 استغزی و الا سوال آنک است ابعثد افریزه الازاب ای و استغان حقیقی در یزد شربت یافته و در لغویس مؤلفا
 شنیده شده که در خوی میزد و جمیع غیر از آنکه هر ک لایحه مقدمات بوده بکه تقریری در ده که حضرت جبار و هر طبعی بودی
 شرح افزوده شده و به اس از قدی تقریر بدیل داده و مخالفت شریعت نموده و با سوجه با لادیم و نذر و نذریم و همچنین
 شنیده شده و در خوی مذکور بعضی از شنیده با اختراع نموده و نسبت بمن داده و سر این و آن تان سید به جان پسندید
 من در اخصب بگریه و خورد و جانشین جمال مبارک میسازد و با طرف و انکاف با جانی میسازد و در طرف دیگر نیز میسازد و در آنکه
 رویای در مدندان گفته غافل نیستند و لایحه حقین بظلمه خود آورند خود و بر چند برادر بن چنین نسبت میسازد و حال آنکه شنیده
 که خود در وی جانشینی نیاید و این نسبت با در نذر ادبی او را که غیر از آنکه در ده آید و کلام نموده و در نذر لغویس بگذر که در ده خود نام

نموده و شمار اینها بیستم باشد

واقعات سال

سال شصت و سوم

سال ۱۹۰۶

و خود طهران در استان خلیج فارس فرستاد

ای کسستان در این ایام و تواریخ در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 و سکون و تواریخ در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 و شرف از نفوذ و غیره است به چند بخار به باب تکلیف و غیره و در این زمانه نیز به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 در دست می آید و این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 معذرت و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 واقع گشته و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 فاکه که در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 در نهایت بخش و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 در اینجا است مستحق و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 میزبانان و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 به روزگار و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 و مضامین گشته و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 فایده بود و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 میزبانان و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 به روزگار و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 و مضامین گشته و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین
 و در این زمانه گشته و جمیع از قدرت غیر و قدرت به بر سر است لهذا این راه که مضامین

واقعات سال

سال شصت و سوم

سال ۱۹۰۷ م

همه جا پیرایان کرده مشفق و انجمن شروت به پانزده بند یافت بود بمقتضای است نادر مشفق در همه دنیا گمانه چند
 بقدم لایح فساد به عقبه عیاد در گذشته آن لایح بیقه عیاد شده در آنجا است قضیه بانی در سال شصت و اولی فوکار
 که بجهت محرم و با احوال و بیخوشی و بعضی از وقایح سابقه که در این مشفق در همه دنیا پانزده بند و لایح
 در مدت و قضیه همیشه بعد از آنکه که در نظر بودیم طبع مشفق سهرورد طبع فرموده و در آنجا مشفق که نکرده است
 آنجا که مشفق در آنجا است که در همه دنیا صیغ و کار خود و فوکاری که در همه دنیا مشفق که نکرده و چون نیست
 اینکه به کلی حسب الاموریت این تحقیقات را گویم داشته بود و شخص سواد که بود که حقیقت در حق زبان بود و آن
 همه گویم است و در آنجا چنین معلوم شد که فوکاری برادر است به غیره و در حق و فرموده از آنکه گذشت که
 است از آنجا فوکاری را گویم همه و آنکه آن فوکاری نیز تصدیق نماید و این اولگان نیز که سال است همین نزدانی
 معلوم شد که در آنجا و در همه ملک است خود و مشفق از فوکاری معلوم است که گفته اند و چه خواهی گفت
 که در مشفق همه نام و در آنجا است سال شصت و یکم به باغبان برادر و در همه دنیا در همه دنیا
 است خود همیشه معلوم شده و قادر و فوکاری برادر و فوکاری و در آنجا است همه دنیا در همه دنیا
 و در آنجا مشفق همه و طبع این مشفق در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا
 مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا
 سواد که در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا
 و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا
 مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا
 مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا
 مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا مشفق همه و در همه دنیا

واقعات سال

سال شصت و سوم

سال ۱۱۹۰۷

که معاذ در نیت بدین اسلام به یکفصل اول مرد چهار سال مشق در آن گرفت بیکدیگر پیشیند بود که در آن
حیث تفتیش بیان کنی انقض با وجود بی بی و خاتمه حد اوت بد خط که در او با او در دو فرزند کف من چنین
جزی نشیند بد مشق او در سینه که در وقت بیست و دو روزی آن وقت است پناه چنین به بیان یک شخص ایا که
رشدند خانه او در جسد که در ده دانه اند که پس که در جسد او فتنه که در جسد او در اسلام است در فتنه آن
بر دستانت در ایام غریز سدا که اگر چنانکه مردم است قدر زنده میماند ایام میزدی شخص بد دست نشین بر
نه و آنچه شایک در روزی مشق بود بیان در بیان کف بیان او با وجود آنکه در دستانت خون او در جسد
این که در روزی که جمیع مل و اولی در دستانت کشند و بیان کفید میماند صرف میمانند حال در دست میکند
که در دست ایام در با جمیع کثیر کار از خود ایشان که با او بدو شان بنشیند و در دستانت نشیند یا از دست نشیند
میجو بود آنما متفر و متفر جمیع بنیاد اول کشنده کنن کف کف و متفر میزد که در ایام بنا بود حتی در
تدوت میمانند دست و نیشد بر آنجا که نیت در وقت مکان با فرآهستانی بنشیند شعرانی است که حضرت
حای روی میگردد چون فخر دست حدی فتنه لاجرم منصف بر روی فتنه میماند ایام بر روی بنشیند ایام
فدا میماند و در نوران در نیکت بعضی محرم لاکه بعضی شجاع لاکه بعضی شجاع و بعضی شجاع و بعضی شجاع که
تحقیق بیان تحقیق کند و نیشد زنده تا پنج ساله عرض نماید و خودی نیشد بیان شده با او در ایام
به حای در روزی در غریب دیگر معلوم که وقت به نور بر شده بری شاعران ایام نیشد و نیشد که
بوجب روح نباتات و روح کلمات و روح در اوقات و روح تجلیات بود که در کف
فراوانی کشید بر روی جمیع نیشد و نیشد و نیشد و نیشد و نیشد و نیشد و نیشد و نیشد و نیشد و نیشد
منق کشید بگو بجای نظر نماید جمیع در او فتنه شده و نیشد که در آن

واقعات سال

سال حسرت سوم

سال ۱۹۰۰ م

در این سال مستحقه اجل مریدان بشیوه ایچ در نهایت مشرفان آنجا گشتند تا خود را در خدمت خدای متعال بیاورند و این سال را
 گنبدی بر ما بدل بخشید و رحمت و امانت را با ما داشت تا وقت که در این سال در این سال در این سال در این سال
 از درات و قرن هم در میان بدوق و بطور ما بقیام غیر روحی در این سال در این سال در این سال در این سال
 گنبدی گشتن با این اوقات و چیزها در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال
 عالم امکان بنامه نیست و نیست چو در این نیست خیرات حضرت رحمان ای بیادان ای که گشتی خیر و بر تو هم نیست که گشتی خیر
 شدی بخشید و در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال
 زنده گای برده اند و در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال
 صحبت زدگان که بنام رحمان رسیده اند تا بگویند که ایام رحمان روح در میان در این سال در این سال در این سال
 گوید آمدن کان و نشانیان گنده و ناخوردان هر چه در میان شد که کان بنام گنده و پنهان آنچه ان خوشتر
 باز بگ بر تو گشته که در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال
 و با خلق در طوری مسوت گوید که در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال
 سر بر سلطنت شریک از این سال در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال
 حضرت جبار در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال

دردگان مخلوق و صون دانند حکیم خیرت و شناسا و حاکم

دردگان در این طوفان بی که در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال

در این روز و آثار در این سال در این سال در این سال در این سال در این سال

واقعات سال

سال شصت و سوم

سال ۱۹۰۲ م

در اثناء و شریعت از منون گشت بنا بر عید عهد و پیمان منقوش شد و گوی نادر و خان آغا که در آنجا که فراموش کرده اند و مستند است
 و نادر روزی اولاد و عهده اند و گشت که در حدایت آید و گشته و ظهوری شین در الف سده بزرگه چون غیرت را
 تریج زید تیدیک کلف او خاد و قید گشت و بره آنجا و گشت بنا بر حدایت در نزد گشت و بعضی در چنگان
 آتشا شد و عهد هم روز گشت و با اتفاق لا کور تریب و در نزد و تقدیم مرکز سلطنت کرد و در ولای ای او شوش
 انداخته در جود غیرت استیکر بنظرم علم استقلی بر او فرشت و بر علم با بهای ای بیگانه است در جمیع مدن و دیار و گشت
 حتی در میان قابل مکرر کرد و در جمیع راه عورت با جماع در زیر علم خود رب انداخته و یک سن نهاد و عملی الحاق کوفه
 ایها بی بر ظلم عظیم لا بر کج اولی که مندر شیم لا یک فرست عینا با قدر بلوک و به طایین در جود غیرت تمام
 قلعه که قرار دارد در حدایت حدایت در حدایت بر حمت و آنچه را در حدایت منوره قلعه را در حدایت مقصد را که که گشته و
 حال آنکه آنهارت حدایت در حدایت اطلاق است و در جود غیرت استیکر سلطنت جدید کرده و جمیع ایران را سلطنت
 معادله معادله کینین خطای غلطی در حدایت خوده سبکانه چو ایستان عظیم و در جود پون تربت مقصد مخالف
 گشته ضرر عظیم بدلت دولت و در در نقص از جمیع این امر ندرت که سوسی منوی بگری و مگر است و با جلال
 همین قدر در حدایت میداند و در حدایت شیم و جمیع این امر در حدایت سبکانه با در حدایت شیم و جمیع
 سلطنت عظمی در حدایت تقسیم شده و این ارض آمدند و در حدایت فاندیکی در حدایت و در حدایت
 و سیم انوی بود و آنرا از حدایت از حدایت لا که استفادند در حدایت لا که شیم که در حدایت
 نمودند و در حدایت کل ایگی و هم شاد و هم قاضی بوده حال آن است که در حدایت در حدایت
 و عید ایها و محمد در حدایت سکون و قدره و قار و در حدایت و در حدایت و در حدایت
 در حدایت فرج و در حدایت غشانه حاضر و در حدایت هر چه در حدایت در حدایت

واقعات سال

سال شصت و سوم

سال ۱۹۰۶ م

خوشنود و همون و سهرورد و گاد و کرک و قنص مین و رض نموده که بعد از شین خون انظیر او یا اند شین بود ای کی بود مان
 و یا انهای دوریا کی نام چون گنم و به درو و قنص و بجز که در میدان خوارید یافت و چون خوارید که در بزرگان است
 در است گوی آدل و کند و خوارید و حیات حیات اگر شک و خوارید با نماند کس بر شک و خوارید و خوارید خوارید
 خوارید انکی در کتاب و کتاب بندگی که در خوارید و خوارید
 خوارید بر تسعید جناب آقا محمد زکی که خط ناید و خوارید خط و حیات انکی در نهایت سکون و خوارید و انکی
 استقله ای کی بر مبرم حیات شقیست که در قرآن واضح است که بر سوره یسین است و در حدیث بر صورت حیات انکی در است
 و عید حضرت شریعت است لهذا شریعتی که در حدیثی در اصناف است و در حدیثی حضرت بهاد است که در حدیثی
 با جمیع طایفه دنیا است و استی و صدق و دانست و غیر خودی که است و در حدیثی حقیقت است و نیز است که در حدیثی
 خوارید و بر پنده حال حضرتان مع انکسول بر در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 و حقیقت عالی در حدیثی انکی است که در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 سر است و شلیغ ناید که چون این خوارید انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 شند و خوارید خوارید در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 ان نفوس شند که خوارید و خوارید انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 و خوارید انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 بی زور است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 شخص نفس و بر حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است
 و شلیغی صبر است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است و در حدیثی انکی است

آنچه مگویند بجان است و یقین است دیدن روزی از طرف شما بیاید و هیچ مراد نمیکنند انکه انکه میاید با آنها
 حقاقت کنید و اگر چنانچه شخصی نزد شما آمد و از این فرود که فزون تر است در حقاقت و حقاقت در جواب بگویند
 نفع نیست بعضی نفوس از فرود آمده اند به پادشاه عادل است تخیلی حقیقت میکند عاقبت حقیقت حال معلوم
 میگردد ، اما متوجه بود و رعایت آئین و رسالت پادشاهی و انصاف رویی او مورد دریم و اسلام عباس
 بزرگ را نیز در رسیدن روی او شایع مقال در جفونی فی و لحنیه فعل در بطون انفسدین با تو کرم تا سفین فاخته
 و تقصیر و معصوم می و تو انهم فرودا لاشم لایر بیرون و لایف در انخی تکون می ای با لیدر سده کفایت عباس مظهر
 بر رسیدن جناب امام زیدی و تسبیح است علیه ویران او دم ای با سه مد خطه نمانید هر ای دولت حقیقی متفراف
 در روز رسالی شده و بی شکر است مقصد اینکه انچه در روزان حفظ و رعایت آئین میگردیم و متوجه بود است
 حضرت تا جدای دریم تا مکتون باشید و نگردد که در ای روز قدر سبحان فرودای در دیار مصر هستند آنکه
 طایفه ای بی به خواه مگویند و با نوار و سالی فتنه و فاجعه و چونند شایه در ای حقیقی در حق ما در انصاف است شیخ
 آن مقصدین فرودای شایه نزد شما آئین و اظهار تألف و مهربانی کنند و نمانند و نمانند و این نفوس مقصد و حقاقت
 و معاشرت نمایند زیرا مقصدی جز نفوس و جوی نمانند و مرادای فرشته و فاجعه و نمانند هر یک از این
 مرضی هستند و عالی در خدا او بر نفس اماره پریشانی و فحشا هستند و حقیقت صد البته که چنین است
 و مشغولی بیاد است و کسب و کار و پیموده جدا که احدیت تفریح در روی نمانند و در حق ما در حق

و انشاء عباس شریکادی و لاله ای سنه ۱۳۲۳

چونان خدای عزوجل است و در هر روز که توبه کنید از هر گنجهای در هر روز که توبه کنید

با پیوستن مغفبت مسطور در تقصیر می و بعد از مدتی در توبه میگردید

واقعات سال

سال شصت سوم

سال ۱۹۰۷ م

پیرفت و کشتی نورد با همیای فنی و کفرت شد فیما بین امانت شد بافت که بتعبیه ایشان محرم میباشد و مقشین فرم آن
 داشتند که نیش با جمعیت بجم آورده و کفرت را دستگیر کرده با کشتی حرکت دهند و روزی بعد با کفرت که خانه ای اجاره
 کرده و سه جیس و نسیب نمایند و در فلول احوالی نکرده شش در شش آذین سر در سپیدی و کفرت نمایان شد و با نازنین و کمران پرست
 قصص و حکایات سره میفرمودند و در روز با بصریت و غرض شکر دیده و شتعالی نموده و در کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 و نسیب در وقت نماز و احوالی نکرده و در کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 و در ایام حقیقی آن وقت نموده و در ایام حقیقی آن وقت نموده و در ایام حقیقی آن وقت نموده و در ایام حقیقی آن وقت نموده
 داشته و چون مشرب که کفرت را با خود میبردند و با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 میشد و کفرت در صحت بیت چنان شکی میفرمودند که بنظر میآید و کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 چو دروغ ما فخرش کرده بودی دیگر رفت و معلوم شد که کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 و در ایام حقیقی آن وقت نموده و در ایام حقیقی آن وقت نموده و در ایام حقیقی آن وقت نموده و در ایام حقیقی آن وقت نموده
 این کار بودند چهره شتر شده و کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 علم مراد جهت داشت آنگاه فیاض سلطنت و با نهایت تصدقش انداختند و کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 یافت و در قریب حد تن درزدان را هم در اسبان قطع قطعه شده اند پس در وصولی بصر کفرت با کفرت با کفرت
 کرد که خود را با شتاب باسد مبول رسانده و معروض احدی نباشید و آنان در واقع بجز بودند و کفرت با کفرت
 قوتی نماند کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 مراد جهت کرده و کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت با کفرت
 باسد مبول بعد از چندی بجهت تقاضات خود را تقسیم کردند و شش ماه بطول و کفرت با کفرت با کفرت

۱۰

واقعات سال

شصت و نهم سال

سال ۱۹۰۹ م

توانست منزه بماند و تا مدت بسیار مضطرب و مشغول برسد کی در حادثه و زلزله
 مذکور بود فرصت استغفار روز ششمین یافت و همچنین فرستاد حاصل کرد و در وقت
 مضرت مدتی بهت حوالت غلطی دیگری می دیدی واقع میشد که تو به کمال باطنی این درود شکر
 و بهیئت شکر مذکور آنچه رسال دیگر رساله قبول باور داشت و در وقت بدستان و علی خان

کاری از پیش از آنکه از طریق تازه یافته شد خطره احد است که مذکور در چاشنی خود بیم آرند
 و در آن وقت و در آن وقت با قدر نظر امام و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

اجار و برت آورده و در داد سیکر افسس خود و خود سینه تانت اجاره اگر کار کرده در اول از دنیا و تاراج بیا
 ن جرم چه در جوار بزرگ بنده این در یکجا جمع گشته بعد از آنکه باورین برده شده و بعد آن در نشینند که حاجت کلام
 گردند اما حادثه و احوال در روزهای و ختام گرفته در یکی سکر بنشیند و مسلمانان در عقبتان نشاند و درین
 فرسیده خود به نظر حق اجاجان به مدت چه برزند و بخارت ملک فتنه فتنه یافت و با اگر کارخانه جگره که کرده و
 جانب و اید و بستان حکم بکنند و میرزا احمد ل و تاین و اجا صادر شده و زمان بحال خود گشته در همه آن حکمران
 سلاطین سینه میرزا اونی شاه فرمانده روشنین در میان به بنام و در زمین و حاجی می ایسی و حاجی صدی
 در بینه و حاجی سلطان طیب و حاجی یادی و آقا بر بیع رود و سیکر و موس که در میان حق تعالی گرفته و اجا
 نگرا فانت نظلم شب خوردند و حکم بگردان رسید و ناچار شد آنگاه خود صلا و تقوی در پیدای و در حد عین حال پس
 در چند ای با تمام حکیم با برادر حکیم آقا جان در امر افس ای بی خبر برده شد مان تر یافت و در کاشان در بیست
 مجتهد با پیران و اتباع در مصیف قهر رفته مشرف و تر صد بیان شده که در نظر حق تعالی حضور و درگان بازنده و اطفالی
 در حد و در درگان نزد تازین اجاجان که خداوند کندین بیاید و بجهت می گشته بود که بیخ خود که مدال در شامت
 در اول بیایان است و با سینه با نشینی بیسوزیم حاجت پادشاه که در امیرز شده چنین گفت تا پاشا در
 احوال خود بویید و معاند مذکور دست در زنی یافته نزد در حیدر به شتافته فریاد و فغان برآید و گفت
 نسبت لغو و محرم به رسم به گشت و بر خنده با بعضی از قهر بازگان رفت و بیکه قدر و جمع و حساب و دست
 تا ظره و دینه شد و کتاب ایقان نوشته و اجا احترام و اگر ام زندیقان خود در
 که آنگاه مجتهد که خود را طیبیید و هر قدر حاجت طلبی که شیشه در شام گشته
 که که خود را گرفته بگشته و چون آقا خود سینه حاجت گشته در روز

واقعات سال

سال شصت چهارم

سال ۱۹۰۷ م

و که خداوند عز و جل را ساخته و مردم بسیار در مغزش جمع و ترشید و در ده که خداوند تبارک و تعالی را پیرا تا بدان مجتهد
تخیر و زجر بسیار بر که خداوند ساخته و با کفشد که خداوند می خورای بسید مع می شریذی کنی کن و در باقی است جسد
چنین گفت یا میخی چه میگوئی من بسیارش کنی کنم و یا بیع و یا بخرم و یا بدهم چند نذر و شناسم و تا سزاگفته استم
نائب انگور قهر نمودند تا مجلس کرد و گاه شکان بازگان فرستاد تا چهار تن میگردد و چهار قبض کرده در خانه
نائب انگور مجلس قهر نگذاشته و آقا عزیز پسر دستوار نصر پسر زنده انچه از او بود و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند
و ستم می جوین در او استند و جند زایشان بر سیه که شام جمعه است و آنان چنین پاسخ گفتند
و که خدا قبول دادد پر جنت جسد کنی خیان راهی بر فرقتی که چه چندا که نه برزه درین شده و خیرین بود
نیز ضرب و شتم دادند و در درو خد و آنرا بیرون رانند و کاز نوازنده حال شتاب گفتند و با میثا و سیه
مهر و جنتند که که گفتن را بدست گرفته بر فرق مظلومی که گفت دادند و پرسیه هم درین سیه جودب در برای انگ
میزدیم تصدیق و خودی تا هم مظلوم گفت با هم بروی وصول بنو اب تعذبات شاد و نیز شیم و بالا طر میریز چند
رود که مظلومین که کرده جسد و نذر میریزند و با نفسی خود بگرم عقیدت در ایمان داده استخاص شدند و در شرم
عده ششین بن سده که حسن ذبغیه بسیف قله جری رود و قوی که برای شستو بگردد طوی رفت نام اینیک
بهانیان را انجام مسلمانان داده نیت بیرون رانند و امانی با چوب ویرا حاط کرده بفر خدا بکنند و بیای
و تمام کرده و برادر خط نجات دادند و هم میرزا حبیب پسر و معاندین جود و جنای بسیار در دادند
ناچار چندی در شرم و شرمی گفت و بالا خود بخوردن گوشت و در شنبه میر مع بر صبح فیه در احوال قضا
که در بار که بنفیر عرفان در بیان بیع رسیدند و گفته که در آن روز شرفی در آن سالان در شنبه بود تا آنکه در

واقعات سال

سال شصت چهارم

سال ۱۲۹۷

در سال ۱۲۲۳ و ۲۴ منتهی و سه شنبه بیست و یکم که در جای دولتی متعصب در حال رسیدن بود خبر یافت و اندکی
 او در خصوص عقیده که در مشروطیت و بعد از آن بر نوبت و محدودی در طلب مدارسی و غیره را با
 وی بنا کرده و در وقت و آن نیز منقسم و فرم شده پس در آن روز در آنجا حاضر شد تا بعدی مناظره کند و چون از عهده
 چاره بسیار نیاورد صلاح اف را تغییر فرمودند و بجای او در آن گفتمند که مناسبت در صحت با او مردم در پیش
 یه در است و حاجی در آنجا برید و در آن روز در آنجا فرموده به گیری شود مردم صبح اف را چاره نماند برنگی نه
 و حاجب و نوبت حجت و معانی بودی نماند در آنجا که در آن روز در آنجا صبح اف را در آنجا و دیگر
 نمی توانستند عظیم کردند و در آنجا نوبت در آنجا و در آنجا نماند در آنجا و در آنجا نماند
 نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند
 صبح اف از آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند

انقلاب ایران و تغییر سلطنت مستعده سلطنت مشروطه و پادشاهی

در واقعات خیره ملک ایران در این سال حدوث انقلاب و در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند
 بیان و حالت نامرئیت و اصلاح و امور دیگر نیز در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند
 قیادت و نصرت کردند و اندک تفاوت با دولت حاضر و نیز خودستایان بستند و در آنجا نماند
 و انیسر بیست گشته و نظیر در این شاه و مخالفان و در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند
 مشوب عامه ایران منعقد گشت و مصداق خلافت یکم یکم بود و در آنجا نماند در آنجا نماند
 و گفتند نقد که خانه با اادی او کار بهمان نوشته و شمر شده و گمان
 من مستقر و در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند در آنجا نماند

واقعات سال

سال شصت و چهارم

سال ۱۹۰۷

طلوع قریه دید نو کلروز قریه با تکیان از شهر گنجگون واقع در قرز گون و در امربری

و در این سال زودت تون نام بر هفتاد ساله بود که در کرم او ماه چهارم در سیاه صافی نزد زمین تقیم بگن بر ایوان
 ناز شده و در مدت نوبت مذکورین در نفعات الهی بویون میکش که قریه دید نو کلروز و تکیان از شهر گنجگون واقع در قرز گون
 بود که شنیدند با در سایای قیل قامت در ایوان گنجگون بود اما مقتدر بکبر فیه یکا می آمدند و در هفتون
 بپار صد تن رسید و عصر روز هفتم که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون
 که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون

و در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون
 و در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون
 و در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون
 و در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون

هر یکی از این سنگر که در طریقت صحنی عیاشی بودند چون حکم روزه خود را در بیست گری نه نوبت که در شهر تهران با سیان
 و مقرر بود که پس از جنگ دستبرگرتی بر آن اصلاح یابد مید آن ننده و این مملوکان را متفقا گرفتند بجای است رسد خود با

انکه در اسم بستان بود در کتور جمال اینضا در معیف مقرا شنه جان جمع قیل تا چاره میروند یاد اویش نو که در عدله گیشد
 بقتله بروی که که در عیشد و چیکه متعین در با همین تاقب کردند که در حاکمیت رفیع ارضه که در تسلط و شنه بکشته روزه و

و شگفته چنانکه صفت غنیر صاندرین را در هم در میختند و در شمشیر زار بکشی در قتلوهین را در سنگر و مگر بشود کرد و در عرعه دره
 از زمین تقسیم در مسان بیده را می کپور کار که بیل بنیاد و در حقیقت از قنات در بخش قنات در آن توناج تکیان از ایوان گنجگون

و شگفته تراجیح و فزون گردید شهباد است که در طایع صاهقی در تبریز که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون
 که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون
 و در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون که در ایوان گنجگون

چون تاب دولت شهیدی حسن ام حبار خرد و در و با بر اوزش فسیل مشهور بدست فسیل کشف اشد خوزیر بود پرمسته بعد از ایوان گنجگون
 مستوفی دیگر اجاب بودند و نوبتی است عمیر که در تقیه پس از نام طار در از جانب شاد است و مملوک که در عدله گیشد و نوبت زندان شنه

واقعات سال

سال شمسی ۱۱۰۷

شمال ۱۱۰۷ م

بغداد و بگلرکچا شهر ارضیت برت آمد و حکم داد و در روزت ذکر پیش گرفته لفظ چند بر سر زده حسین نمودند و اینکها
 حکم کردند بایمان با بجز بصله بود مردم در هر روز یک تکلیت گذر درت ایت خلیل کردند و بجان تیر و تیر و
 غضب بر سید که جن شری را بر آگونی بتان زده بگلرکچا سفیدیم و در نیت گشت و حکم اظهار شفقت کرد و بر سید که زنده
 در آن چنین شری که در وقت بر است و سلطت قیام میکنند بگرزند بکنیز تیر سینه انگاه فغانه ذکر این تیر و تیر
 مذاب گشته زده و مدنی دشت که بر که ایت فیس بدترین رفتار پیش سلوک که بر ای نظام حاضر شودی سانس بسدن
 که ضعیف جوش ضاعت و وقامت جوی درت قوم بگرزند ایت و بجز بصله ضعیف بر پیش و اگر ایت و در بکس ایت
 و ضعیف با بکار سید و شین تا صبح آنچه خودت نمود و بجهت سنج کشید و اخذ و بپیکر که کند و بکس بر این بکنند و در ای
 و شاهان بر سید شری پیدای میشنند شندی من با شفقت و بجهت و او بر بجهت خود نیز بر سید که ایت و بکس ایت
 و در کار بر بنایت عورت در ایت بر سید

فتنه در گیلان

عاجی پندگش را با محمد پیمان تورت حاجی که فغانی بجهت رشت که از میان او را بپای بود و بجهت فتنه ای که در میان او و تورت
 با تیر زار بر ایم شصت و او بر جواب بر آنکه تا خلق شدیدی که در مکرمت و در خط مدنی داشتند و بیایان را خست او بود
 پنداشته قشقی در مقام طلبند و سید مورد خط و در اول پیمان و تورت شریعت در و نام او را تشبیه کرده و آن را تورت
 و حاجی و بگشند و در خط بر جز نام هر شیخ در اجار شدت برده و با آنکه در سید با حضور را که خورت در و نام او
 و صفای حاجی تا ترقی بر در زاده حاجی شیخ عبد الله بجهت در سید و در آتوار و با ترفیع مصداق شده کلمات سخت گفت و حاجی ایت
 و در و حاجی شیخ اظهار چهره شمس را خنده فغانی فریاد فغانی که در یزد کوچک بر او شده و آن شده ای خدایع بیعت بر او خورند
 شتابان ببنند رفت و با حاجی شیخ ترقی متعجب و سخت گفت و او ایت و در این و در خود او در کور و بماند تورت که در کجا
 ...

واقعات سال

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۱

رمضان قریب کچھ نفر نہ ہو اور میں دعوت دینی با حضور عالی کریم اہلسنت شیخ متعجب کثیر مگر ان سلسلہ کو بڑی نظم و ضبط رکھ کر دیا
 و قدر بر حسب و اقتضای اختیار کیا کہ خدیو عالی شہزادہ علیحدہ شروع ہوا تھا جنہوں نے اور باہر اہل تہذیب و
 عقل و عرافت و بینہ کو کچھ بڑی ڈرنگوں میں سے ہی صلح نہ طریقہ ایمان قبول نہ ہونے اور نہ ہونے سے پہلے اور ان کی منہ سے
 آصف اور دہ باغیٹ بڑی کھلی طرح سے اور نہ ہونے سے پہلے ان میں سے کسی نے بھی ان کو نہ دیکھا اور نہ ہی ان کے
 منہ سے وہاں سے جان فرستے اور نہ ہی ان کے ہاں سے کوئی کوئی اور پروپیگنڈا اور اشتعال و غیظ
 شدہ کی خبریں دیکھی اور اگر یہ ضرب سب سے پہلے نہیں ہوتی تھی تو اس کا نتیجہ یہ ہوتا کہ وہ کہہ جاتے کہ وہ صورت
 بود و ضرب چوب و کلب جس آواز نہ آئے گا وہاں ہی کی گونجی میرزا جان بیدار ضرب و تندر جس وقت کہ میں نے ہمت اور ہمت
 ہدی بڑی تیز دیر باہر آئے تھے اور نہ ہونے سے پہلے ان میں سے کسی نے بھی ان کو نہ دیکھا اور نہ ہی ان کے
 و پس از چند ساعت تھیر و خوف بماندہ ہاں ملا حتمہ پناہ ہند و زود شیخ وضع کل خود در آستانہ نیز پناہ نہ ہونے
 و جانہ دیگر ہاں گشتہ آتا میرزا نصیر بڑا زنا ہنر تمام از خانہ بچس رہنم در سب سے پہلے ان میں سے کسی نے بھی ان کو نہ
 بہاد سرفراہ خور بہا نہ ہو اور تمام بچس آواز نہ رفتہ ہی گرفتہ رہا کہ نہ وہ چون جلیل الامانک جو ایمان آئے نہ ہونے
 شیخ گھوڑا چہرہ ہاں شیخ رضی نہ کر و وارہ شد و اور القلیج کہند و مخالف و ستور والے بعض آقاہد بنیاد پرانہ
 آقا مشہوری محمد جعفر را کہ پس از ہشت روز اختفا پہلے آئے اخذ کنند و معالجاتی نقد دریافت نمود مستخاص ہونے
 ولی در وطن آقا مت سیر ہو و بیکتابین رفت در ستاد جعفر کلہو پر بزرگ کہ چند روز پہنچان بود براتو کرکیت و اور
 حکم برین آقا محمد صادق فروری شہید و جسبتلی کہ تریباً پزہ شانہ روز تحت کتہ کوب کمارت اولہ پیلہ لاسکا کہ
 قہر پزہ نامہ پہنچان اند ہزار خریدار بقیادت ہاں شیخ ذلیل فرستند ہرون کشند و درضا خان سردار اور دیکر کو ہارون
 سیزدہ سہ اور دو بلو متعارف سے ہر وقت تکلاف کہ دو اور اور تلقانہ و ذاکا کہ کہ سلطانہ و علماء الامانک نہ ہونے

واقعات سال ۱۳۲۴ خ

سال شصت و نهم

سال ۱۹۰۲ م

و حتی زمان بکس رفته اصرار میکردند که بملک بان مستقیم کنند و میبایست تا ستم را سیدیدند و با بهره نمانند و دو سه روز آن سخن آمدند
 اموات خیار بن میخواستند و حضرت آقا مشدی خلاصی در تیرتبار و اعراض و نگارشات نظم بود به نسبت خانه و تکرار خانه
 برای والی دادند ولی رئیس پست و نگار ف که با ما ندین موافق بودند در حال نگارند و با کفره مشدی خلاصی در تیرتبار
 رفته در نظام وارد سخن گفت و ادعای او را بیزبانه گفتند بکس از او گفتند و میگوید که در روزی دیگر بکس در آن
 برشت گسیل گرفته بود و روزی دیگر مقرر شد که از بهر تن از جمیع این استاد بیخ تو مان نگارند که در گذشته و در کردار استخفاف
 و در که خداست اما شیه خانه و شش بیای بکس با او چ کرده مبلغ را دادند که در بخله این فقیر که نه بی ابراه و قدا و شش
 بیار شدند ما بی تو نرسند و ما شش ندا شد و در جم قرض بشود و کدگان از خانه خواه بمانند و آنکه تو نرسند خانه را
 بر جای گذاشته بقای و صحبت اطراف کریمند و جمی از آن فرزند روز بر بکس با شش است حاجت ازین جهان
 چنانکه میرزا نصیر بزاز در اثر ولایت و سختی بکس برض استفا جتله شده مساجد بنیاد و در گذشت و شش که
 کنند و از شش حاجت و مسای حاصل ایام برض استرفا و با طره پنج بدو شده مساجد سودی بنیاد و در بود و جهان
 گنت و میرزا اسدالله طهارت در جهت آزار هزار و بیای اموال در دولت اعدا و کسب و کار خان نشین و رئیس بزاز و بکس
 و اعتقالات بیجان دیگر زفت و آقا شیخ مهدی بزاز بفریب و لکه که در بکس خارج ای بر بکس تو خنده جنبش آب آلود و
 نامی نگریه پس ازین روز و حاد اندک بهیروی یافت و برشت و بنور انزلی متیم گنت و در آن بندر گذشت و در آن استاد
 اسمیل و استاد بجز کلهر بزاز در اثر بکس و زجر و حاجت برض شده بیجان دیگر شش فند

شهادت آقا سید یحیی و سیرجان

آقا سید یحیی یزدی متیم میرجهان کرمان تاجری متقی و با علم و عرفان و بصیرت و ایمان بنا مشهور و کرد و فقه و اعتقاد
 جمهور بود و همین جهت مورد حسد و بغض و تشغیرین خصما حاجی میرزا و او و خان و دو نمند مشهور بتدین و فقه شش گریه

واقعات سال ۱۳۲۲

سال شصت و چهارم

سال ۱۹۰۴

از جانب فرسان دولت شهر گران شده داد مردمی به ناک پناک بود و حاج میرزا داد و دهان بادی سابقه آشنای داشت و گاه شده
مفروضه ارباب سراری و مجلس مردم و دینار و دهانم بدل و اقامه تندی فرستاده بپیر جان برای روضه خوانی و عورت که
و در عطف که بپیر یافت و پیر جان داد و نهده همه روز زنب بر بنام بیگت و میخانه و نسبت با بر این سب و افترا و همین
و حاج داد و دهان آن سید می را بخواه و مجلسات که کور میباید کرد و در یکی از آن ایام در عطف چه کرده بود و هرگز و هرگز در عطف
نمود که آن سید می را نگل و استماع خانه و در استاد کلاسش از مجلس بر جا بسته بر آن رفت و حاج میرزا داد و دهان پس از ختم شد
خطاب بخصار گفت امروز آفتاب و آن سید می بر همه کانه و واضح کرد و در آنجا یکس هست که شک و تردید ناید و حاضرین عطف
تصدیق مقامش کردند و بر می آمدند و هرگز داد و دهان عطف تکلیف بر رسید و در عطف با عطف چه چنین گفت هر چه که بپیر جان
بودنش دارد تکلیفش قیام بر نقل وی حیا و اگر اینگونه و اما حال ناید و حسن خدا در سوال و امام خان محسوب است و حاج میرزا داد
اندوخت که همین بیان را روزی دیگر بر خبر نامش کند تا بعلت آن آرد آن تکلیف شرمش فریض را برانند و ملازمی
بدرجه بر خبر نشد و ناکه بسیار و سب و سخن بشمار کرد و چنین بیان داشت که اگر بگفته بود در شهری سکنی کند و بدست
و بر کاست آتوم بر وجه مردم امانی مسدود نمود و جلای شیده و نازل کرد و خطاب بکنند گفت که بر شما واجب و فرزند است که
دین را از این عذر بدارید و از مردم مردم بپوش و ایمان آندند و روزی دیگر که بعنوان غلامداری جمع شدند هر چه بودی خانه کاتب
بعنه و در حالیکه آن مظلوم از خام خانه بر بیگت لاری محله نمود و حاج میرزا داد و دهان بعنوان کاتبیت و ذمیت او را در عطف ای فرزندانی
و در حالیکه با نرنگ حبیب فریض زخم کاری چند شکم و پهلوی آن مظلوم زد و مردم هجوم آورده بطرفه همین کارش را ساخته و در ش
نیز برای دفتر نیرستان راه نمودند و از مردم در خانه خود شش بر آن گردید و کسان آتشید و ولای دولت مراد و نظم بود
مؤلفه داد و کنیز لیلی نیاید ولی حاج میرزا داد و دهان بکرامی خود رسیده برت این هم خود شستل کردید
در عطف سال ۱۳۲۲ سید چه بیگت در نیرستان نیاید و از نیرستان بپوش و در آنجا در عطف ای فرزندانی
در عطف پس از آن حالت به نیرستان رسیدند و در یک روز در عطف ای فرزندانی در عطف ای فرزندانی در عطف ای فرزندانی
و عطف ای فرزندانی در عطف ای فرزندانی در عطف ای فرزندانی در عطف ای فرزندانی در عطف ای فرزندانی

واقعات سال ۱۳۲۲ ق

سال شصت و پنجم

سال ۱۹۰۵

خجاز ویرا ایتز شهید که در جسد بجای این انگشت پوشانده و حاجت خندان نیز از دست بر سر او فرستادند و حاجی دانستند که حاجی
و توسط نظریه دو عالمی فریب داده گرفته و حسرت خوردند ولی عطا فرمود آنان را از عیب و خصم برافزاید و آنرا در دین و دنیا و آخرت
شعبه در فرستادن با با قدرت مفرات و در آن هنگام شست سال داشت

بعضی قرآنیات روحانی اقتصادیه در طهران

فرز در این مسائل و تبلیغ و تبلیغ بنام طهران با شرکت فریب داده و تبلیغ عیسی نه و نیز در مسیحیت با جهت با عیب بود که بر نیکو
سلبین بنا بر صدمه در خطابه از حضرت علیه السلام در گفتن چنین گفته بود ای مسیحیت صدمه صدمه مرقوم نمود بود در آن هنگام
فرز و تقسیم صدمه در الحقیقه ایام حیات و واقف خدمت رب غفور بود و عیب و عیب خدمت او است و او است فرموده نمودی و
زندگی کرده و عیب و آثاره فرموده عیس و عیس تبلیغ کند و بماند عروج و تبلیغ تعلیم فرموده در این عیس ابدی است تسلسل فرود
رفت در روح آن به گوید در جهان اولی الابد مسرور و پایدار خواهد بود فراموش می کند در این عالم آهنگی را فرزند که طبع نفس از کف
و طبع آن آرد باری عبادی در نهایت عبادت و از دست او که قدرت این طبع خود فریب در مشق و اولی الهی او پس عیب و عیب فریب
مرقوم نموده بود در الیه این شرکت را تأیید کند و مشایخ فراموش کند که باید معروف کرده است نزد بکه اجاره الهی باید که اولی که از
بود این شرکت قدرت باید در کمالات امریه مشمول شود طبعان تربیت باید در میان برود و علم را اعانت کند و نشر علوم و روح و عیب و عیب

شهادت آقا صدق و نفی

آقا صدق بن آقا حسین خزان بزرگ ساکن نعت را که از بهائیان باجنت و عالمی است بود و قدر او شاد است و در نعت سال
خو هستند و سبکه کرده نقل آنرا خوانند و بیرون می دهند و بعد از شش شفته تا در بیانی او نگاه بکند در نیت بیستم در راه عیب و عیب
خبر یافته باغی واقع در نیم و سنگی تصبی و یکین شدند و سبکه آقا در با رسید مجرم و طاع کرده با کلام و غیر نهایت تعاد
جرح بود و دارد و مشمول ساخته چنانکه بنا بود و بیخ نغم کار دنیا آمد و در جوش و حسینیه کله بر اسبیه نعت در خون است
گشته و در آن هنگام عیب و شسته بنا دارد

در اقسام است

سازمان

در اقسام است

خواهد بود رسید و اصل شدند و او را با کلوه معتدل ساخته و بر زوایدش با کاند و تیزترین این است و در او کوزه
 و ظرف امیصل بر او معتدل استماع میاید نموده در خانه خود با بزرگه پیرانی آید و مستکاری بر او عمل کرده و در این زمان
 ساخته و زنده باش نیز سخت کم روح نموده آنگاه بسوی خانه فراید که شناخته و در نزد خواجگه نهادیم بر آنکه در این
 گشت در خط رفت و در وقت شیرین نام بیام بر آید فراید که شنید و مردم در خانه ما بیرون رفتند و ستکاری که در این
 مانند و بسا شد و در وقت در قریه که عالی بود نمید در آنجا در وقت در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
 عرضالی بر کز دیات در مشهد فرستاده و در عهد القهار نیز در وقت خود در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
 و قصاص نتوان نمود و اصل واقعه با بجز علی مرتضی کول شده و این همه امور عصار کرد و در عهد القهار و در وقت که
 دیگر در آنی محس که در عهد اعلی نامق و عصار جمع گشته و واقعه سید حمید که در عهد اعلی چهار مصلحتی که در وقت که
 با صراحت بیان ایان خود و نموده در کورین را شرح داد و نشود و تمام و اتمام قصاص تهیه شده و در وقت که
 و نوشته که از این جهت قصاص نتوان کرد و در آنجا بیگه ملاقاتها در شرطیت در اعضاء و اعضاء و اعضاء و اعضاء
 از قاتلین قبل نباید و فقط در مصلحت میرزا این همه چیزها حکم در سابق الذکر نیست که در این مقام با حدیث حکومتی داشت
 چهار تن که قاتلین را دستگیر کردن به ترتیب فرستاد که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
 و شورش گرفته آمان از رعایت ساخت و نیز در جهات و سعادت نیست و همه نشود در آنجا که در وقت که در وقت که در وقت که
 مؤلفند که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
 و در عهد و خواجگه شش نیز مغرب کلوه فریدی در آورند و فراید در کیش در وقت خوف از این مقام در وقت که در وقت که
 و از این جهت با هم رفتی ملا عهد القهار آقا حسن را دستگیر کردن بکنه بودند و در این باب شده گرفته آنگاه شوند نموده و در وقت که
 در این باب که در عهد مغرب شریک بود این جوان که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
 در گذشته به هر کسی بود و در این باب که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که

در است مسائل ۱۲۳

مسائل نخست

مسائل ۱۰۵-۱۱۰

نهم مشروطیت خردی را به دست بخون می برد گرفتند که در صورتی که در این دست به دست می بردند و دست به دست می بردند
 در آنکه وقتی در این میان غیر هم دوست و نجات و غیر همش گرفته دست که در صورتی که دست به دست می بردند
 که در آن طرف نشد و دست به دست می بردند و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 حدیثش می شنیدند و است بر می پندارند و در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد
 تا آنجا که در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 او را به دست می بردند و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 زبان با دهن و در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 و آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 برای و سنگین می کشیدند و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 به خون گویید آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 مشرف و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 از مردم با بیان همسر و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد

دو روزی که در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 قتل اندوخته و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 مشرف و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد
 در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد و در آنجا نشد که آنکه در آنجا نشد

۱۶ اشکات مسأل ۱۱۱

مسأل ششم

مسأل ۸۹۰

و فرستادند این روزی که تنبیه تیری بسوی او سخن گفت و داده او را گنجی که در سخن به گفتن دست خیزد و گنجی که در وقت گفتن
 و آنرا تا گنجی که که گفته در آنجا صالحه نماند و این آن گفته اند پیشه روکنده خفته که فرقی نماند و در آنرا نشدند که در شرف خفته
 قرار صالحه به بند پس سخن با سید که گوید بنا که با او بود از خانه خارج شدند تنگهای خود را بر زمین نهادند و سخن در دست بیعت
 داده صالحه نمود و این سخن را بی روی داشته سوی صاحبان شدند و در آنجا که سید که خبر بیعت شدند می نمودند
 تا تنها در سخن سخن سوکنه خودیم و تنبیه بگردان او را تا که چو که از خفته به پیشه روکنده خفته که گفته آنکه در بیعت
 گفت من در باره سخن قسم خندیم تا نخورید و اگر هم خوردید از غلبه نخورید و حسب بنده امن است این سخن که بر بند و چون تنه
 و در آن آورند و در حالیکه طفل با سینه گوزن علاج و در آن سخن میگوید او را بر زمین انداختند و در سخن قطعه قطعه و در سخن عبد که گفتند
 همراه آورند و در کینه سخن صاحب طبل در کن و در آنجا خبر نمودند و در سیرید و در سخن و آن سخن که گفته و آن سخن که
 نموده تریک پس گفتند روزی که سوا تربت فرستادند و در آن سخن که در آنجا خبر نمودند و در آن سخن که
 که چنین سخن بزرگ در وسط بیعت باقی گشته در سیرید و در آنجا خبر نمودند و در آن سخن که در آنجا خبر نمودند
 سخن رسید که در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند
 فراری و تنواری شدند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند
 در سینه آقامت چسبند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند
 سید با قانده و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند
 تربت فرشت که در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند
 در تمام در دست داده شکایت بی حدی به جوان فرشته و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند
 بیشتر از شایع راحت الفظ بشده انعام در آورد و در آنجا خبر نمودند و در آنجا خبر نمودند

واقعات سال ۱۲۲۱

سال شصت و نهم

شماره ۱۹۰۹

جلب بیدار شدن دولت یکسره ترقیف گشته تا حق نه بهائیان غناست که چون برده متعهد و غنم شدند گشتند این ترقیف
 او تمام نوره تا مقدر نوره در وطن برگشته و در عقب نیز در زمانت و چهار خان هم بر فلورمان را در ملک ندرت کسایات با او
 تیری نکرد چه صلحی برین اسلحام ایاتی را بطرفه و قتل بگذارد هر چند ما سرین بصورت تحقیق جو است و چهار آند و در زمان
 سبانیان مانده بودند آنرا میله پر اوخته و بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 و در میان فتودی از بهائیان بنوران مصارضا ذکاب و ایاب گرفته گشته و بیست و چهارم نیز در آن روز و در آن روز
 حال اینها نمود حق در آن کود که بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 در مقابل چشم ما در دنیا شدند و ما در پیجی ترس گشته ما یعنی در دم و دیار و ام نموده بیایان داد و فرمود استخمس گشت
 و حاجت بیست و چهارم یعنی شده آردی و عمارت کرد و پس از پیروی از جانب دولت محلی نظامی ما در شدند و بیست و چهارم
 متعلق و همراه نفس متفرق گشته و در آن گذشت که غلام حسین نامی در بدستان بیست و چهارم است و بیست و چهارم
 بنامق برین و شیخ فنده اله و در آن روز که بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 ما منت نمود و شفاعت کرده مستعد شد که بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 و طولی کشید که ما سرین و در آن روز که بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 حسین ترقیف از شماره و طاعت با حق آمده با چهار از اول محمد دای بیانی فتود گشته و شیخ فنده
 ضربه خوردند و در آن روز که بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز
 تمام کردند بیست و چهارم نیز در خانه متا بر پیشش زوش و متعال کردند و در آن روز

فدسه و گرگان و شمشاد

...

دینش در شکوه و عزت پرگشت و در دامنش از نور و شرف
 نورانی و شرفی که در پیشش از نور و شرف
 که چیزش در سال است که هر چه میاید بر او از
 بهر حاجی و اعجاب کرد ایگ که کینه علی الانام بیا
 و با نظرم شاکر شد که در نظیرش از چنگال چنان زخم
 کاشت با دیده ایسور خود در دست و پای که در دست
 در هر کس که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 هر چه که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف

و در هر کس که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 و در هر کس که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 و در هر کس که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف

خارج که در پیشگاه از سعادت و نصیب و شرف
 و نصیبش از شرف و سعادت و نصیب و شرف
 بنام تو ای که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 و در هر کس که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 در دیده و شرفش از نور و شرف و از نور و شرف
 میرزا محسن که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 آقا امیر ایمان که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف
 به نام مشهور و شرفش از نور و شرف و از نور و شرف
 و در هر کس که در دستش از نور و شرف و از نور و شرف

واقعات سال ۱۳۳۱

سال شصت و نهم

سال ۱۲۷۰

ناید انیا ظالمین سنگسار که بر پانیاں آجا پر قتل و غارت ناخشنه سنگسار کند و مالداران قلمین آقا سید کچک پور
 میرجانی انتقام کند و او سپه بازرگانان خراب بکرم پیشوای گشت سنگسار و بیکرم بیکرم و اقدام در واقعه تبریز احوال
 بدون لزومیت میدام و میرجان خیر نام در کجاست و راجع مجلس و شریعت و مراعات بافت هم اولی اند می کرد و
 انوشیروان که در تبریز بود و لغز در مجلس خطا پند در حقیقت ذکر در فرموده می نمودند که چنانکه در باره سید انوشیروان
 مقام نمایند مقدر شده و بعد آید گشت در باره وی نیز تمام مراد مخصوص کتاب آند پس مقدر و بداند گوید و
 لاجرم سواد سید و نامه در حق او تغییر یافته مردود شود گشت و طوری که سید که در نتیجه انقلاب محاکت و عقاب
 حریت خوانان شکست خورد و در چهار ساله که در مجلس با سید که در باره از سلطنت مخرج شد و تاج و تخت
 بر روی سید گشت و در آن حال به پانیاں بیکرم میگفتند حال دیگر خواهد داشت که میرجان در کجاست و سید در تبریز
 احمد شاه و سید زین بخت سلطنت نشست و حقه الملک نائب سلطنت گشت و مجلس نور علی و حکومت نشست

مجلس تبریز که تمام مجلس در تبریز بود و در آن مجلس سید زین بخت سلطنت نشست و حقه الملک نائب سلطنت گشت و مجلس نور علی و حکومت نشست
 و در آن مجلس سید زین بخت سلطنت نشست و حقه الملک نائب سلطنت گشت و مجلس نور علی و حکومت نشست
 و در آن مجلس سید زین بخت سلطنت نشست و حقه الملک نائب سلطنت گشت و مجلس نور علی و حکومت نشست

خلیج محمد علی شاه قول شده غایب آقا میرزا احمد کاظمی علیه مهنا الله الاهلین بود الله ای نابت بر پانیاں نامه نامه
 و انعقاد بابت شده و اطراف فرسان معلوم گردید و البته تا کمال با الجهد سکون و قرار ی یافته است و قدری لغز
 نزاعی گردیده است چنان حکومت مشروطه استقامت می یابد اندکی راحت و آسایش حاصل گردد ای نابت بر پانیاں
 و حق که مجلس ملی سابق در نهایت اقتدار بود و شاه نفس نفیس صدر اعظم را بقم فرستاد تا پذیرائی از حضرات نمایان
 و این نژاد نهایت احترام در رعایت بهادران رجوع به بهادران بهادران رسیدند جمیع فلق و حکومت نهایت گشت
 در رعایت استقبال گرفته و با چشم و دلد و دلد در شبانه روز پانیاں کردند و مجلس است تشکیل نه بین از یکجا نیاید
 نفوذ تام در مجلس پیدا نمودند و نلساد بر فرشته دولت و دولت را بهم انداختند تا کارهای رسید که خلیج شاه
 و در آن مجلس سید زین بخت سلطنت نشست و حقه الملک نائب سلطنت گشت و مجلس نور علی و حکومت نشست

بکمال توقیر و احترام خدمت آنکه محترمین مجلس شکر سپاس شادمانی بی زحمت عرض میسازم
از آنجایی که

اجال بر این محکمت عمل بوده است فلذا در این مقام دانسته و در است چون دوم این محکمت است حال آنکه

هرگز این فتوای مطهری مستحق یکدیگر است و از این نظر با وجود این مسیانه مانده که این که در اصل

توضیح شود چنانچه از این از این هم چنین است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

محکم تمام شود و در محکمت یکدیگر است و این امر در هر دو جهت است که در این محکمت عمل خواهد بود

فهرات کم که موجب دقت است و در این مورد بعضی طبعان در رفع دقت است و در این مورد که در این محکمت

اولاً منی شریفیت بیست و نه و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

و گمانی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بر خلاف آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

گفت و نیز فرمود که این آتشاکی برای برادر هستیم و احتیاطی نداریم.

آیا برای همین شاه و بیگتیه (ای برادران دینی من) که از تاریخ افتاد این مجلس بود در طهران آن روزی
عربی حسین شریک ایلی در میان است که خداوند پیش بر او بیستون آرد و اندوخته پسته بندی در نزدیکی در نزدیکی
شهری که در آن گنجینه بیستیم این چاه خاص فریاد می آید میانه این سخن مردم. و این مجلس است
در باستان. آتشهای تنگانی در این باب از کسی که در باره مجلس شورای ملی فرموده است. و کجیل
و تنگ. خیالی داشته باشد. در تنگ و تنگ آنی که قرار داشته گمانی که در میان بر این حرف است
آتش بریدند. در مسلمانان نیز اشتباه میکند. و در این شبیه را از بر جسته و در میان
آنرا بگوشش نشان آن است. و در این مردم در هند که غلغله و سایر ماجری سنگر اول مجلس شورای ملی است
آنها از آن گمانی که این جنبه در این امر اسلام است پس گمانی است. و آتشی آفرید. و آتشی آتشی
شیخ جانانه. است بر گمان. بیخ و آتش را داده اند. و خواسته اند بر خلاف قسم بر ما نشان
باشند. بر آن گراف را خواسته اند این جنرات آتشی آن کم است بر گمان عشق و محرم است.
و خواست می دیگری محرم باشد. اما بر این آن گراف را پس بر این. و در میان است
که بر آن گراف نهی است. گمانی که از روی قوانین صادره نشانده اسمی برای مجلس شورای ملی است
یکه نشانده خود را بر این نشان گراف را بر این نشان که بر این هیچ ثابت موجب حاجت نخواهد.

و محرم خواهد شد. که کجیل. و خلف مجلس. و نیز مجلس. که بر این بر گمان (جستیم و تم کلم)

تعدادی در صورت بر این مجلس. و هم نشینند باوری آتشی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

بسمه تعالی شانه

بر مردم ای ستم ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱ م سیدارو کافر و بیسوس شرایفی مستکبرانکو . نایب صید پیران
دنا زمار چنانک . ایگرا از باب کند . و اصحاب نفس میگردند . درین سینه . و فرزند کنند . کج
خود فاسد و اهلین آقا می شیخ فضل از غوانه خانی مستکبر هم شرایفی میباشند دروغ است ازوغ . کز بکند
موقع توقف او بر دست طلب و شان مبارز برده . غار و آزار خود . و در حضور که ای خیر و عالم و عالمی
بزند آرد و قیاسی خواهد بود که در دست خود از یک کوشش این شیخ خلق منسوخ و در کایا اناس میسیر
مکمل هم شرایفی استیم . بجز غلبت در داد نایس این صاحب شیر از کس می دانم . زیرا که صاحب بزرگی
جهاد و شجاعت عیالات مبارک کند به حق یکسرا برود . در برابر امانه ایل برای این سوزانم . از کس
آقایان مقام سیرت این طلب اجرا شوم . آقا هم من جان ای ستم که اودم . تیرگی در شمس . و تیرگی در کایا
جهاد سید ۲۰ . سر جانیکویم بر شمس . و بنامینم بر شمس . کوس آن هم شرایفی در این سوزانم که در شمس
آن ای خواهد . باین معنی که همیشه نوم سلطان علی می خواهد که ما شمس ایلایت باز . در خلاف قرآن
در خلاف شریعت محمدی . در خلاف شریعت شمس . تا در کایا کورده . کوس هم همین معنی خواهد
باین معنی در نوم تسلیم بر یکسرا می شیم . اختلاف میازاد . و نایب است . کز کوا ایلایت . در شمس
خلف هستند . برایتی از کایا در کس . و چه بسبب از کایا شمس . کوف می کایا تسلیم یا نایب شمس
دشمن از کایا شمس . و کس او هستند . کز بر سلطان این خرد را شمس کنند . و کورده . کز کوا

مطابق در آستانه تقدیر حضرت عبدالمسیح سلام الله علیه علی آباءه
الاکرام برای اقباله در رخ اشتباه از بزاوران دینی
بسم الله الرحمن الرحیم

شکرت تمامه جلایا سلام درج اسلام نما برین است بگام بود که برای عالمی برادر
بر بندان دینی داشته شود که در اندیشه که سبب بر خورشیدی نیست که در خورشید
اسلام از احوالات که درین زمانه در تقدم اندازد و در راه عالم اشکالی با امان و تامل
آنها بر که در مشهور که اول قانون اساسی مصری بگویند که مشهوره قانونی می باشد
شود تا اینکه در بر مفاصل می که هیچ رسیده و چون غیر ختم قانون شود و قیاس برین
اصول است با استنباط با چه بگویند و قیاس برین است این نیز در میان می شود که در حضرت
آقای آخوند خراسانی مذکور که گویا تا برسد جزا و جرم آقایی می باشد ختم است که در
فراستد استنادهای فقه شریف در قانون اساسی درج شود

تا آنجا است که در آن قانون از تشبیه مباحثات و تمییز مباحث استند و برای اهل دانش
مثل تشبیه مباحثات از ذرات مباحثات و تمییزات مباحثات و برای اهل علم
و در آن که در آنجا در نظر ما در آن تشبیه و تمییز مباحثات استند و برای اهل علم

و یک مرتبه مشهور عبدالمطلب حج عبادت یکدیگر نفس از آن برهمنی را در آن روزان در قدم خود که دولت موقوف کرد و در این روزان در پیشین
 بیاید متفرق خواهد شد و آنرا که شاه در نهایت ضعف و کسب در نهایت قوت بود و اینجها ای ای که مکرر در این روزان در پیشین
 رسیده بود لذا یکجا بیاید از تصحیح عبدالمطلب از تفریق کسب استوار میکند تا آنکه نسبت محبس پریشان و متفرق شد و حضرت
 یکجا بیاید با فاشد فاسر که در چند روز نماندند که سلطنت را تغییر و تبدیلی بخش منوی غیر فریض و همد روز از روز و انظار
 در دلیل گرفته بودند باره بعد از این واقعه فطرس که سبب هجرت نفوس حق اعدا کرده و واقعه سیر فایان واقع شد که حضرت قائم
 آقا سید محسن را بنده است مملو است شکر نموده در سنگسار جای اقامت را از دست شدید کردند و تمام عظیم را در آنجا نهادند و در آن روز
 حاجی میرزا حسن فتوی قیاس جمیع باریان داد که این حضرات منزه از طایفه انسان است و در حدیث آمده است که هر چه شرعی باشد قتل و کشتن
 از ما باریان است جمیع متفرق شدند فقط در نفوس است آوردند و در بنام شدید شدید کردند و اگر فایان در آنجا بود که یک
 نیستند کلا در آنجا فضاوی آنجا خود خوار شدید میشدند ولی هر چه مستحق بودند کسرا تا فتنه در آنوقت بود که در حق جان
 و خرم خود شاه بعد از آن من دون تاویل بر قوم خود و همچنین بعضی در آن روزان هر ما در سنگسار در همین نفوس آمده و یک
 در قوم نمود و آن آن او را حق است و هم عبدالمطلب در آن روزان موجود و حضور او یک حکومت باید که کونهای حضرت نبی ص
 سید محسن بر چند روز آن سنگسار سنگسار نماید و چند خونریزی که غیر از این در آن روزی سرادج تا من بعد بختی دیگر این بهر شاه
 و اگر حکومت این امر قائم نماید فهدا و الا انبیل الله ما یرید و این همه حکومت استوار نمود که در حق او نیست و او باره در قوم شد که اگر
 حکومت تا یکجه نماید و شاید مجری دارد و خونخواهی حضرت شهید سید محسن نباید و نظامان سنگسار و فرای لازم بود و بختند
 تا آنچه سرادج است قصاص نماید و حفظ و حضور ما در آنجا باید یکجا سلب که در آنجا خود را منور منقلب کرد حتی در قوم بود
 که حضرت امام جعفر علیه السلام عرض کردند که ما موجود و جان بودیم تا آنجا که ما هم و شما سیدیه که تا نمیدانیم که من نزد
 بودیم و قائم و گنم باشد این صراحت فرمود شد که چون در آنجا نیست امام جعفر و ما در آنجا بودیم در قدر و فیه و کور و شاه
 بر این اوستی با و با آنروزان باشد چون در آنجا با جان خود الهیه در اینجا و از شوق است حتی با این و ندیم خود او در آنجا سبب است

واقعات سال ۱۹۰۷

مسائل پیشرفت ملت

سال ۱۹۰۷

با تمام قدرت و عظمت و بیخ نا اذیت و انکسار و خارجیه می گویند که قوی ترین و پخته ترین و درجه بلوغت آن کس است که در هر زمان در مقام سعادت و سلامت و جاه و عرض و مستند به طریقت قدرت و تکمیل برای آن شخصیت ثابت کرده هیچ ترک در وقت فراغت
 نبینیم دولت دولت با ایشان شدند و در هر قدر رسیده اند که در تمام غریب می آید و تقابل و فساد یافته ولی در سالها در کشور با سخت
 عربیه و ترکیه نزدیک کرده پس از آن با آن که در عبادت و انضام و محبت کسوی افزوده بناه قلمه عقین شده و کمال در عبادت مرتبه با جنب
 و اختلال کرده و یک نیت لمانا کالی حکام و دیگر مسمرات غلطین و سوره به فرستاده و بواسطه اخفاء و حیت آهسته به سابقه که در وقت
 چهار سال کال سعادت و رعایت به عمل آورده و نیز در وسط هر روز آن دیگر سلطان و صاحب قیام آن حضرت که در وقت آن
 من مایل قیام در منصب و او کام اند قاب نام است تمام وین جدید خاطر آن کرده و در وی در یک غریبا با نهایت آن حضرت که در
 او در هنگام و مضطرب ساخته و اینقدر فرنگا آید و در حق این خط برای پندت و حاکم حکارید که با حسن فدی و اذیت برای آنکه
 گرفته و یک مخالفه را با تخیل و مثبت و اندک و نیز آن طرا اخص غریب که این تعداد در دوران آن است بر نه کسوس نمایند چون
 سلطان از تقاضای حضرت اندیشه آید و در نتیجه که انقلاب در امور و در عربستان شده و اول سیمیه نیز اذیت کننده با مردم است
 چه در آن اجراء منظور است انداخته نظرات کرده و استفسار هم نمود که آیا از عیاس افندی چه بسوج شد و کار یکی انجامیده و یکی
 چه در پی اندو رسید که در حجب شدت خلقت و عبادت معانی چون گوید و حاکم حکا در طبعه فرقیانید سرای طبعه الله برش که در آن است
 بود و منزل گرفته و نام و باب و در این طاقت و اذیت و تقیض و از غزوات گرفت و نعت و نسبت که نام و از عدل هم است و از
 مدعی بر اسلحه تن از سپاهیان چهار انگه خواست و آن حضرت بر اذیت احدی از نزدیکان و قبول فرموده و معید فرید و در این کفران
 خاطر ششم و کمال و جز با این ملک بهر آنکه پرسیده که افراد در کجا بیاورن برای چه که شما بیاورند جواب فرمودند برای نهایت در وقت آن
 تا اینج که از شکایت و مسامی و نیش پر سینه اند و در آن حضرت که نمودند میر شانه و بیخورت بهر دست چه بود و در هر که از مردم از آن فرقه
 خیره و در آن کسوس بر سر زنده که آن آن وقت نمود از آن انکار خواهد نمود و در آن حال نمود و از آن خاطر و یکی برای ادا و نمودار است از آن
 در آنوقت و از نهایت سلامت و قدرت فرمودند گفته اوراق حضرت فرزند خود و نیت و با امان از جا بر نه است خایه بر نمودند

و شملت و قویشان جهان حاضرین را گرفت که قدرت تکمیل و جدارت و ممانعت نیافته و هرگز این کیفیت اوقاف ابراهیم را نداشتند
 و در عجب ناپدیدیم و در هشتاد و یک روز و چهل روزی نزدیکان و دوستان و دوستان قرین عزرا و اخوه گویید و سایرین و منافقان
 به سرور و شادمانی بپوشیدند و آنحضرت خود را بکل شکیبایی خاطر برای پذیرا بدارد و غیاب حاضر بوده و با بر سر خطی که گشت آنکه ایشان را
 نیزان بود گشتی و دیگر نیز برخی از دوستان قادر و راه بود که ایشان با پاریس برساند و قوسله ایران را هر که خراج ایشان را گشتی
 برای بودن آنحضرت و استخوان ایشان و یک که در مقدمه امر و انعام نمودند میباشند و بعد از آن مشورت بعد از آنکه ایشان را
 که گشتی دولتی برای بردن میرا و جید نیزان حاضر و گشتی دیگر میباشند که مرا پاریس برود تا انعام بکلام طریقی را اصلاح
 میرانید و بعد از نهایت سرت و سنگ گذاری رفتن با پاریس مصلحت دانستند و پیش و سائل با من جانب الله خوانده و سائل
 که با نرد و اختیار نمایند و بعد از آنکه انوار حلالی از من سخن را برسان دادند و سخن گشتی که با نرد و اختیار شدند و سائل
 میگویند و بعد از آنکه آنحضرت را در سفر خود تمام دستگیر شده و تا بان چنین فرمودند که ماضی بر ما جرت از عکاس و گشتی در دست
 و مقام اعلیٰ است اما انتم و جنگ این طریقی که من است و گشتی مذکور برای بودن ایشان با پاریس چهار شب در روز هر روز
 تا چون جواب در فرمودند بکل خود را بگشت و گشتی دولتی حاضر و میرا بود و طریقی مانند از دوستان و جمیع طریقی که
 کس نزد حکومت فرستاده اعضاء و انتره و مستحق طلبند و ایشان چنین فرمودند سلطان در کلمات از او
 نما از جانب من بگشاید فکر نماید که مرا در صف بسیار و در همین تعداد از آنرا هر که این کتاب تعلیمی متوجه
 شدند و بعد از آن سلطان محمد و بیس پادشاه و موسی بیگ و ابراهیم افندی مذکور گشتند و جمیع چنان بودیم

گشتی غل و دیگر صاحبین حضور و حکام و رجال خود را است تمام در تمام قلمرو و تمام قلمرو
 جمیع در تمام قلمرو و حکام و رجال خود را است تمام در تمام قلمرو و تمام قلمرو
 گشتی غل و دیگر صاحبین حضور و حکام و رجال خود را است تمام در تمام قلمرو و تمام قلمرو
 جمیع در تمام قلمرو و حکام و رجال خود را است تمام در تمام قلمرو و تمام قلمرو
 گشتی غل و دیگر صاحبین حضور و حکام و رجال خود را است تمام در تمام قلمرو و تمام قلمرو
 جمیع در تمام قلمرو و حکام و رجال خود را است تمام در تمام قلمرو و تمام قلمرو

بمسئله اگر بر بهائیه شهریه امریکانیه قول اظهار سرور آرزوی عبدالبهاء نموده بودی این دلیل بر محبت تو هست ولی چه بپایان آورده شد
 بهائیان این ایران است قمر شاه اوج ماه دولت عزت است موت حیات است شقت راحت است، مذهب محبت است عشق و در لذت
 و تغییر دیگر در ترکیه موافقتین در مساعین انحضرت هر یک به تمامی از جمله رسیدند و مخالفین و تقاضا و پیشان در چهار دولت در خورای
 گشت و سی و یک نفر سیکار در اسرا قبول مصلوب شدند که هر از آنها بیان کردند و جمال باستان در آنوقت مصلوبین تا در جنگ
 دولت انگلیس در محب فلسطین شکر که گردید گشت همه اسرا را بدرینم و پس آنان مصلوب گشت و فریق و بر آتای مسکری و حکمران حکما
 حکمران در سابق که دوست با انحضرت بودند عزیز و امیر در رفیع القدر شدند و در ایام سعادت سعادت در مجلس بهادرت رسیده و نائب امام صادق
 پس از گرفتاری و تحمل مشقات شعله چاک گریه و پشیمانی در مجلس وقت انحضرتیه که فریضه وای آینه بود گشته و عدله صاحب
 و انحضرت در خارج حکما داد با خوف و بیم گریخته گرفتار شده و پس آرزو بسیار در مشرفه مشرفه فرزندان نفر مصلوب گشت و در آن
 از ایشان در مجلس چاک شدند و بکین از ایشان مجبور گریخته نزد بهائیان رفته و اقصای مملکت و قضای فریضه گشته از آنرا تو به
 و در امت نمود و برای قوت نمودی خود مجیدی چند آرزو مان گرفت و طایفه آتای که در شام رسیده اند از شهریه انگلیسی را بر
 و ترک ترجمه و طبع و نشر کرد از حکومت و قدرت دولت ممدول گشت و کمال دولت مملکت آید و انحضرت

۵۵ تا ۵۸ پیش از فوت بر طعنش در سال نموده

انتقال کردن حضرت عبدالبهاء از کما بهیجا در استغفار و اوج شکر

در ایستال که در وقت استبداد عثمانیه بجای منتقل بدولت محمودی آراد ترکیه گریه

خود که مادام بکس امریکانیه بهائیه برای سکونتشان بنا کرد و نمود ترفیع فرمود

شقت سرور خستاد شدند و از این به در پی ساقیه و جوی
 و دادند و می نصیحت و ترفیع کمال مقام و ایستادند

جود و ظهور و ادعای پریشان و بری نشان شناخت خوانان و شکر گوینان اوست بران مقام برده در سر راه که قوم و اقلی بودند
 در آفتاب تا نمود انقلاب شدید در آن حضرت حادث شده دستار از سر اندکنده بیانات بسیار مؤثر و مکرر ادا نمودند و شکر آفتاب
 آوردند که جسد مع پس از نقل انتقال متوال در سنین طولانی بمیزر اسی و مقبل اهل در آن بتعامد گرفت و در صحای فرمای
 جان بابین زخم افتد نماندین بیوفا بیدر که عهد و عیاقش جاری گشت و بشارت موهوبه و بواجید موده در کتب مکتوبه
 صدق و تحقق پذیرفت و صدوق چو در صد صدق سنج تواند داد در مکرر مذکور مستقر ما فتنه آنگاه در مهابد را با بنگ
 و تکمیل بسته احمدی در آنجا راه نیافت در بجزه و مسطی که مبرات شش گانه تمام که فوق صدوق بود شمشادها تواند داد
 حضرتش فرمودند که شعرا در شها میافروخت و در زمین روز اوقات در و بجزه دیگر که ابواب بجزه مذکور به مفتوح و اوست صورت
 نیاید که در روز عیال تفاوت میند و بکنش ششم بتخرج و ایدم خواننده و لوح کربل را بزرگ با فطی بی و زیبا نوشته بر عالم سلسل
 گردید و نیز مساجد آنرا و دیگر قرائت میگشت و کفر و کفر و در شمار جمیع نازنین با حسن الامان تراحت ادکار معنی در نظر حضرت
 شکر گوینان آن موهوبه که بیدر این زمین در وقت بیاد که در هیچ جای دنیا در هیچ جای دنیا که بیکجا نتواند گوید و بعد از آنکه در
 سنین لافقه تربیت یافته که در هر مقام اعلی بود فرام گوید و بیان کند که ای شرق و غرب قطعات مراضی کثیره در اطراف تمام
 فریبند و برض اینید که زید تا بپس گشت

اولین مجمع عمومی بانیان امریک و مصلحت شرقی الاکار

در روز شنبه روز نایفگان محافل گویالات شمال امریکا در شیکاگو حسب دعوت کنگل روزی عاخر شدند که تقریباً همه جمعی بودند
 و بسیاری دیگر نیز از بلاد بعیدیه برای ملاقات و اطلاع و استماع حضور یافتند در این روزش اولین مجمع عمومی نوری آلمکلیت منعقد
 گردید و مدت اجتماع سه روز شد و در مساعدهای متفرقه به روز جمع شده در امور متعلقه به شرقی الاکار و غیره صحبت و مشورت
 نمودند و بهیئت اتحادیه بانیان امریکار مؤلف از تمامت بانیان آن کشور تصدیق شد و کمیته اجرائیه بهیئت مذکور و یک از
 نوزده دین همای متر که بود آنکو مسکن کیمین تو متر برادر م. کجیس متر البرت مال مسر انال پادشاهین و متر
 میل متر پارنسان برمی متر ولیم بود مسر این گردان و شب گردید تا برای همه نمودن اعانه و فریبند و در شرقی الاکار

وقایع سال ۱۳۴۵

سال شصت و پنجم

سال ۱۳۶۱

و دیگر بر او همه رسیدند تا اینکه در امتداد مجسمه را طغیان به میان ایستادند و کشور را می لرزاندند و چون شب بزمی فروز
 عبدالبا بهایان ایران و هندوستان و پاکستان برای اعانت بفرق از کله ها نگذیدند تا کنگ در کوه نزار خانه ات برآید
 رفت و در ضمن آن خطا بهین مطهر است تود حال در تمام امر یک اجای آتی مصمم بنامین شرق از کار گشته و در بهترین
 نقطه یعنی میان خنده و شغول هیچ اعانه مستند از جهت آن این شرق از کار و در نهایت تانت و در نهایت تمام خوانده بود
 و در بعضی نبرهات شرق و غرب و اندر یاد انطباقات عبیه و تکمیل بنای آنکه در انطباق باید هیچ اجاب شرق بنیاد امکان مساویت
 و در بقدها جز با بنای هیچ لا یکنف است الا در بعضی و این ای نامه باید در هیچ شهر و در هیچ اجای آتی گردد و بدین این اجتماع

امریکا بنیان بجز شد عمومی و اجتماع نامیزگان و با این نبره بخیل تا گردد

در روز ۱۳۴۵ در میان فو با بر اقتصاد در این مجمع که بنیاد بنامین و در انجا می نامید بر نترش که بر وقت بخیلی دولت و دولت
 نسبت تا این میز و امر به بدین یافت و نام بود به ^{که در روز ۱۳۴۵} که در روز ۱۳۴۵ که در روز ۱۳۴۵
 و در این سال بخاکیه قبلا ذکر شده در کاشان در رسد است و بنامین نورسلطان بها که بنام و قدرت بنامین که در کاشان

دیگر و نیز می پذیرفت ولی بر حال مساوین و معترضین برای بستن مدرسه قیام کردند و با تمام بهایان
 نیز در این سال آه که هر روز صبح صبح شورش مل و بعد مدامت بهنگان آه با آه که در بعضی دیگر در حال که شب با کاشان بهایان
 در بنامین دولت کوا خدقن این چیز شده بهنگان و بهنگان و بهنگان و بهنگان و بهنگان و بهنگان و بهنگان و بهنگان و بهنگان
 اجتماع و اقتدار و انکیزاب بهایان نیز بر پرستی و سلب کوا که شصت و دو دولت و دولت و دولت

طبع برای بعضی اصول و ممالک آن نیز گرفته تا این زمان در عصره انقلاب و پرورش و آموزش

اجرم شیخ زکریا و قتل و اسرو و بغا واقع شد و کیفیت واقعه چنین بود که چون

شا بهن و با مکرانه فارس داد و مسعود الدوله بین آنحضرت که در حضور آن تشریف

فخری درین مستوفی بن زمین العاصیه هم وقت می رسد و از آن سرزمین

فرزوم و زینت خدا شده با این زمین مرا نشانی

گینه گنوه سازش کنت چنان رفت در بوی و صول بهنگی و صول آمل سرودی با افزاب شاه پرست و حریت پروری نیز نرفتند و چنان
 ناکامان و خمر خور و بجاج حکوان در آتد و زلفت و لکک با اتفاق بکاه در پنج شهر پر خفت و اوله جاد و بیجا و در مقامت بدست بدست
 طغانت بغاث و با کرده بهیم بر قصبه و نوب اموال خوانه و در آن اوم سیه عبد اسین کتبه اوله جاد فارسی و اهل سوی پر خفت
 و تمام افواج این بیان در پنج استال استه بیکان کلان و قلع و قمع حیت طبلان و با جان و بگری اندر کوش در شاهین و لیکین سپاه حریف
 کاف و امانه و کنت مراد قورچی که تدرین و طبع خود پیش کشید و با اوت ندرین و طبع قریب سپاهین جوی و طویب بنام خود می کرد
 و شیخ ذکریای نندی را بیکنگو بی خونیز انیاست داد تا در گورستان سادان حیدر و در سب و جوی سپاهین اسلام پناه فرام نورد بنای
 قاحت تا در کشت حیدر کاسی استیبا تا که اسپا شیخ الاسلام در کوفه در خفا بر مسکوت متوالی در شیراز برای استیصال با سپه درت که
 مالدوی شیخ ذکریا در خاور صفر شال روی بقصبه آورده و شورش اعدا علی تیر طلع شدند و کوران اهدان از که در کوفه غصبه و نوب
 کردید و محمد حسن که مال جوی شیخ بنام محمدی رحیم را تمام سپه کردیم و سینه در کلان اوله جاد و با هم مایه امانت
 دست زان و خوار گردید بودی که واقع در جنوب آبه که کشند و در کمالی سانهین اوله جاد سنگ و صوب برفزان این است
 و اگر چه بمر نرسیدان نیز بد فتنه و له اطمینان یافته بنامهای دیگر کشند و برای اهل بنامها در خفا خود و در پیشان بنده رفت
 و خانه ایشان در آن کنت و خلاق برای هم نشان میا گردید و لاجرم مملکت خود را به دست گفتند بیان بنده که جزیره جوی
 و خا و سر درستان رفته و بسیار که در جوده بخره اندند که در آنجا که در جود و ما که در برادرش کلان بنامه و جاد و بیکان که در آنجا
 حیثیت تن بهار و بیدار نگد واقع در آنکه که جزیره بودند و چون خبر در شیخ ذکریا بنامه اوله جاد و نوبی رسید دست به پا بود
 افلاس بسید عبد اسین در برای اتفاق سروی قصبه پس آینه و در آنجا که در خوارب شکاری را ایشان تصادف شده و صوره نوب
 دستگیر گرفته رفت از نشان بر آورده و صوبای بر بند با نوبه بسته در خوارستان در مشکلا کج کشیدند و با ضرب سنگ و صوب از رنگ
 و در قشنگ و غیره بیان مجروح و مردم کردند و کالی که از شدت قصب و طغش در قلع باقی ماند که شیخ ذکریا در بیان حاضر شدند چنان

واقعات سالان

سال شصت و هشتم

سال ۱۱۹۱

در ششم فروردین ماه که درین حادثه بر سر شیخ علم نقل شد، اهلای سهند جان ابوت بازو شیر بزرگ آنگه نمودن وقت که قتل صورت
 افتاد ماویت بخواند که نمیشد، بگریز قش خورده میان تسلیم کرد پس ابوت از کوه رسیده شیخ احمد مدین دوزی نمود و در مدت ده گناه
 و در مقام از سر شیخ خان داد و بیداد فحش و بدنامی دادند و پربان بست تا بر فرسنگ کشیدند و در وقت توفیق آوردن
 کرده پیش منته و وجه عظیمی در جان کل شهادت بهت نکال بر رفت توفیق آید کشید و گوشت فرشته و دیگر احوال در دسترس کشید
 شیخ مدینه در آب سیر کرده به بعض فقره امواتان سنگین در غدا سوزنده آورند و میان اینج که که کند عین خدای خود را کشت
 تا شام در دروس سینه صفا نانی اگر در هر انش که از راه ریزند نزد شیخ آمده شقیق بر ظاهره و استیعنی که درین راه که
 در دوقای دولت بجای خود انکاشته فرم جهت اکتفا کرده که قبری رسیده و غار دقت تا بجا بود در هم در میان تاریکی با وجود بجز شیخ
 بسیار در غار خانه در شانده در میان در سگای و سگای حسب کوال در چند روز دیده دل ماه که گند و افزه بالای کوه در سق و کلاه فرس
 رسید که بیکه آمد آن مستوی در وسیع و صمیم بود و در این احتیاط از راه داشتند که با برف و برف و برف و برف
 باز پناه افتادند تا کجوه اسطوانات رسیدند و نزدیک پیشه بیا رسیدند آنچه در آن دست همراه از شسته بساوات نمودند که
 در وقت تن معلوم که در آن بسوی دوستان راه را بگشتند که از این میان چنین بود که با برف و برف و برف و برف
 اسد الله دیگر که حسین و پرش همی و دیگر جاکر زوئین شدی نمودند و دیگران موی اسطوانات و برف و برف و برف
 اسطواناتیان که از این پیر گشته ضیعت آوردند دیدند و خبرهای با گند از دریشان شنیدند و بجهت متعلقه و مشورت
 فادنه و دیگران هرگز روزی مکنی آقا میرزا کوچک خان رسیده از جوع و تشنگی و آینه بیا بودند و در وقت
 در وقت تن که در بیکه در خیال اسطوانات خارج شده بجای خود راوی گرفتند و تفکیک میان شیخ و صفت در مصلحت آن که در میان
 میگردد با در بین تنی از این راه بده بهر جان خود داد و مستغنی می سره کرده بعد از دستگیر نمودن و باقیان
 بازوهایش ترا بسته اند که این برهنه سها شیب خود آورده و در تنی سینه شده که قدری بر وقت خود داده

واقعات سال ۱۲۱۱

سال شصت و هشتم

سال ۱۲۱۱

که بترس مکنش بود هر کس که کرده اید رفت فرا مشکیب ساخته در روزی دیگر استخوان و عظام در کوهستان یافته آنگاه در این
 خادم سافرانند و امر آنکه بن سلیمان سپهرین منزلت کنند و در روز سوم و چهارم در این شهر که چیزهای گوناگون در این شهر است
 و استاد علی صباغ را در علم جنگ آورده شهید کردند و در شب پنجم در دوش بر زمین آنگاه که بر زمین کوهستان در این شهر است
 اصطوانات بیرون زد که همراه فراری مظلوم رفت و در آنجا مستقیماً نیز بر آتشی و با چوبان بر می نورد و در این شهر است
 مشدی شمس که نزد شیخ محمد و در قبض آزار و ذوق و غارت مظلوم بود و در این شهر است
 و جوان شهیدانه آرزوی وصول بشهادت کرده چنین اظهار نمود که تا کمال معتز که خود را در این شهر است
 با اهل عهد سپید عهد شدند و واقعه مذکوره پیچیده آن شد و مصائب عظامتانی که نصیب شد آن غدا و نفس و غیره
 از خسته بین ستوری مذکوره و کورا شمار بود و در آن شهر حکمران قرار روید که آن تزیین که شیخ در این شهر است
 هجوم نماید لاجرم امر خورشیدان داد و مظلومان بی پناه شبانه بر سر رفتند که در کوه صعب بعین در این شهر است
 لبروستان رسانند و بهائیان آنجا حاضر و جمع فغان حکمران در این شهر است و در کوه گردند و استادان از مظلومان که
 در آنجا گرد آمده بیدار کول و سوس و غیره را بنیاد ساخته تا آنکه آمدی دولت بر داری شهر از راه شکاری بن خرم ملک
 و همراهی منصور السلطنه عرب که در این شهر بودند تا این رسید و رسید به این لاری فراری در این شهر است
 دستگیرگان پنهانان بحال خود با آتشی مکلین و منتظر شدند و در واقعه مذکوره بجز آنچه که شتم بود و عدول فراد این
 فتنه رسید و آمده به استوار یافت چنانکه بوجه حکم مشدی شمس و مشدی زینل که شیخ ذکریا امور قصبه را به وزارت
 خود برستان سپرد و بجه حکم که خدا و نیز به ستور رسید همچو کاندلی و با قدم از عبدالباق و برادرش شیخ جواد قریب غنا خواند
 بهادری که رکن آگاهی قصبه بود با خاک یکسان کردند و حتی در پیغره و کاشی ها و درشته و غیره را بر زمین رسانیدند و در این شهر است
 و باغ و مزارع مرغوبش را تصرف کرده مابقی را بین جمع تقسیم نمود و نیز برخی از مظلومان ستوری مانده خود را به شیخ غیره که خطایان

واقعات سال ۱۹۱۱

سالیانه و ششم

سال ۱۹۱۱

که بعد از تحمل مشقات شیره خوار که تقریباً رسیدند ساروقین از بیت آزار وارد آورده میزنند در میان نوزده و بعد از آنکه گردا گرفتند
 مذکوره فروختند جمیع خودکار از جانب شیخ ذکریا آگان رسیده اظهار داشتند که باید دولت سر بریده از بنایان ما خود
 نزد شیخ بزند اما تا آنکه شک و تشویق نمودند و بلاخره بان رسیدن توکل و اظهار راجح با سلام نمودن تن چند روز شناسان
 پذیرفتند و واقعه مذکور در ما بین بهائیان بلاد فوی صورت تشریح شد و حتی از طرف آقا به سعادت عالی نمود
 و حضرت عبدالباقی مبلغ هزار تومان برای بنیان زندگان شهدا و عمارت زندگان فرستادند و برای شهدا و ستمبران طلبان
 و صد هزارات صادر فرمودند و الله اعلم بالصواب و الاصل من منسوخ الحقیقه العاشرة من حکمت الاهی علیکم ابراهیم
 مطهر رحمة الله و العجايب و الاتقیاء قد نذرتهم سبیل الله اشد انکم آیت الهدى و کلمات استوی و التوکل الیه بقره من
 البع و ابرج الالاته فی زجاج المثل الایح و الایستاد الهاسنه فی ولینة المادی و الطبیعه الصالحه و فی ریاض العبد و التوکل
 الذائمه فی غیاض الرطوبه و البیتان الی بجه فی غیاض الجنة الابی طری الکریم و استغفر الله و اتوب الیه عا و علی

و سینه و بیتان و فتنه کجینا کجینا

و در همین سال خود میرزا مهدیه مشهور باغلی با زنده انی حساب حضرت عبدالباقی را برانگشت میرزا ابوالحسن
 که دستاکی بنام مساجد و عمارت با آفریندگان کاظم جبهه فرستاد و در حضور من و میرزا ابوالحسن
 مسی بهیفت علیه که طایفه بسته و باج آخوند که منشی حافظه و مسترد طیب جبهه و آقا
 و زمان و مکر اس و مساجد و عمارت بودند حسب بستان و این که از شیخ
 هر دو را توقیف و ثبت دادند که همراه بود ضبط کردن و فتنه نمودند و هر

حجیت طایفه آنکه کرم و طیب دین و سعادت یافتند و نولان و غیره
 مرثیه با عرابی نمودند و با این که کتب با عیون است و این که در

وقایع سال ۱۳۰۱

سال شصت و نهم

سال ۱۳۰۱

مراقتت اسیرین ایران و عتار برود ایران برگردانند و بهمان مذکور در بدیهه انجمن گفتند اولی و حضرتان بنده ایتم نمودند و در وقت
 بود در آن وقت که عتار عتار خنده و دو عدالت بر او را خواندگان را معاشرت با آنحضرت و اهل بهادر گشته و آنچه بیشتر از این بوده
 در بخش لایق چنان دینداران طریقات حلاله از آنحضرت مزاج با غیر آنقد چنانست قوله طراران حضرت ایادی امیر خلیف این امر بهر طریقی
 السلامه این همه الهادی نهادی بیان... خلیف آقا میرزا اسدالله آقا میرزا ابوالفضل با اینست بصیرت عقابت عالیات بصیرت زوایات استند و در
 نوره و بخش محترم معلوم در آنجا محاکم محبت دارد ایام ۲۳ ج ۱۳۳۱ طراران خلیف ایادی امیر خلیف این امر بهر طریقی با السلامه این
 ای نهادی بیان... قضیه حضرت باطل ماند و در آنجا که با کینه و نیندگی در نهایت شدت کشید که آن کمال کمند در نهایت حضور و خروج محبت
 در آنجا که در محبت و اقتضا محبت دارد ناریت سید و انهدار بهر چه بود در ضمن حکایت نامت در اول نهاده که من بعد بهر چه بساط موجود
 اهل علم منظوری گردد و پنج آنگاه علی آقایی و فتواری لهذا باید آیسین جدید شود که تساوت سبیل انگار طبعی گردد زیرا که سنگ تمام است
 نراند و همانست خواتمه در همان ایام ده سالگی در آنجا که در چند نفوس و کجا اندین بیگانه گشته و در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 توهن محله از تساوت نماید و پنج سیر شدیدا فلق جدید ثبات و استقامت بنا بود در همین و تکرار آثار قوله این جمله گفتند که بیگانه
 ترقیب دادند تا مردم بفرمانند و این نامه ضد احوال ابرار از همان آنجا نوشته مردم خبر خوانند و نیز در میان است و سایر باری بگویند
 بهاسیان اینچنین فرمودند قوله حضرت بیگانه بیگانه و چون در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 نوشتیم که میرزا اسدالله مانند آقا سید عبدالعزیز و اینها در این راه و با وقت آن نهند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 که حضرت آمدند که آقا اسدالله باشند این بود که حضرت را گرفته و گفتند بهر چه من فعل کرده که عبدالحی و عبدالحی شاه مملوک هستند بعد در بغداد
 تطبیق کردند دیدند حقیقت ندارد آنوقت حضرت را بردند بهر چه اینها کردند جدید گفتند که عبدالحی و عبدالحی شاه مملوک هستند بعد در بغداد
 عبدالحی که چهار مدارک در محبت و پنج راه عبس که حکم نیست در کجیم معلوم است و تقاضای ترقی سبب فطری از جیبش شدند و آسین عالی در
 غیر آن بودم زیرا که انگار ف زنده بودند لیسر اکتیس چنان که خطه که میآید او را نمودند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آستانه سال ۱۲۳۰

مسئله نهم

سال ۱۱۹۱ م

و جریده التوبه و خبرها و نوازات و ملاقات ارباب جوانه و طلب جامع الازهر و غیره که برای ملاقات و معارفه میآیند و این بود
 منتهی با بدانش و در پیش فرستادن و در ملاقات حقیقه خصوصاً شخص فدوی در مسکنه و ملاقات و احترام
 تمام که در شمع بلاغ سلف هریر جریده التوبه ملاقات نمود و در جریده با وجود قرضات در شماره پیشین تمام بروج و تصنیف فرمود
 و دیگر جریده نیز چنین کردند و یک کتاب که در ایام آنست و در کثیر معارف و تصنیفات و غیره در این معارف و اطلاع و احوال و در پیش فرستادن
 هر دو ای با اربعه ایها نامه که گفته شد در تقیم مصر و قوم خود بود و ملاطفت کردید بعد از آن چنانچه در این کتاب است
 بعد سلطان مملوک مصر و در بنای مینوده بر تشبیه و تشبیح میفرود تا آنکه بهت تحقیق که بعضی مجرم بود و مملوک مصر نامه سیاحت
 در عقب کاسه غریزه و در کتار و در کتاب این لغزش شوره چون بکار رسیدند و در کتابی که در آنجا نوشته اند نیز پیدا و در این کتاب
 بعضی از لغزش مجری در بنای انصاف برادر نوشته و بنای انصاف با فرشته و در همه اینها گفته اند که خود در حق را فریضه است
 آنوقت آنجا اسباب چینه و مکه و شکره نمودند که از طرف سلطنت مملوکی پادشاه آسمان بود که از آنجا چنین بود که اینها جریده
 بیستم بود و این کتاب و خطاب ابد و همین داد و بیدار که در نهایت سکون و آرامش بود که در آن کتابت مشغول که هیچ کتابت نیست و در این کتاب
 و آن حاصل بود که در قمر سلطان عنوف روزی رسید و در آن روز مسلم که حکم آن خدیو ابدان و اینها فرستاد و در قمر و اینها

کنند و اینها نیز در آن زمانه حال درین گه و در آن گه که کشتن آتش مخصوص اینها در آن کتابت یعنی قتل فرستاد و در آن کتابت
 شب با این جناب و مکنارند مکنه و فرنگیان نهایت احوال بلکه اناس میفرودند که بعد از اینها نیز شب فرستاد
 ناید و هیچ اسباب خنده و هیاهو در هیچ فتوی اجابتی بر آن شده که بیشتر آن است که در آن کتابت با او بود
 منت و قدرت بود و این در آن خط خود که در آن کتابت است اولی بودی و بهت تحقیق و در هیچ با او بود
 بدان نامه و در آن کتابت در عهد و در آن کتابت در عهد و در آن کتابت در عهد و در آن کتابت در عهد
 پرست گردد و گفته بود اول مکن که اگر از آن خود عهد ابدان در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت
 در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت در آن کتابت

واقعات سال ۱۹۱۱

سال شصت و نهم

سال ۱۹۱۱ م

فرض بعید اینها نیافته حتی چو شاه قلع و گنج بود که در حال سعاد ایچ ما زینت آشکات و گریه می شود برای سعادت و مصائب از هر طرف بر آنکس غلوم هجوم نمده، غشای بلع شد فحش تر من نبافت و در وقت انقلاب و انقلاب میسر بیست تقشیه چاره کله میسر بود و طریق سرگرم به یار بعیده گشت و لاله اسکری بدگرفت و بیسوی بصره راه نمود و از آنجا صفت لب نمود تا فندم اندر قوه یوز معتقد زبیر در سخن از گردن عبه ایها برداشته و صفا مع ارفا فم ان فلال در گردن عبه ایها افتاد و چون اخلای آلودگی گشت و بیخوابی به افتاد و به غیر ایها را منسوخ نمود حکمت چنین اقتضا کرد که عبه ایها باقیم فریز صبر تا به تیر و آردام سابق به نهایت خود رسیده است که موفق بعیدیت نند بکه از سفر اینج دیار در استقبال اید و در منزل تیر می شود و ملک در کوشه ها کفایت مست و شب سوزن تری آستان ایها خام و یاری اتقی و تاسیه و توفیق طبع تا کل در سعیدیت عقبه مقدمه شریک و صمیم گریم و شاه یار کینه تر از پیش تویم و عیلم ایها و الی و صراخ در وطن غلبه دیگر در اوقای ایام صبر چنین سخته قوه عبه ایها باقیم پر سرف گناه و نر خود در چند از هجوم اوزب و در اوجیف و تیریت برانده در خطر است

سافرت اول حضرت عبدالعزیز در کوشه های ایها

حضرت عبه ایها پس از انجام امور در کوه در قطر صبر چون به ایشان حاکم فریسه پیوسته در فوریت مسافرت ن بگذرد بنظر در لکالی امر ایها در کشند خصوصاً از کوشه با بدت ستمه امریکایی بلج بسیاری از خاک کندی و جامع صبح صبحانه خواستار مسافرتشان بودند و ایشان محض فریاد بسیار از مقتضیات مادی و معنوی و عدم اعتبار می نمودند در این هنگام سفر اروپا را در نظر گرفته و در یوم جمعه استعناق مطابق آگشت در می گید آقا طیب و میرزا به به و صفا غنم را کاشه ایها محمد باقر خان شیرازی و شجاع الله آقا حسین آقا احمد با میرزا زفر میرزا بودند بدون اینکه احدی از عزیزان مستحق گرد بگفتند سنگان را در کبابی مساجد و آمدند و در ۲۴ شعبان جاریل از شیراز گذران و بیخود تیار و در اسکندریه فرزند فرزند و مسون رسیدیم عباس و در آنجا بتدوین متر میرزا از اربابا طلبند و پس از ایامی چند فرزند و در یوم قریب مل دریا آقا حقیقت و در ۲۴ شعبان فرزند و انگلیسی و امریکایی و نوز کسلان در رسه از ایشان معین آمدند و در یازدهم تشریف صبر کردند و چون بتگراف از لندن رسید

واقعات سال ۱۳۲۹

سال ششم و نهم

سال ۱۹۱۱ م

ولیعکایم بجوم قیله از بنا حیات شیر آفرینت در محبت با قامت در خانه خود نمود لذا با حضور و بیرون آمدن و میرزا محمد آفرینت در آنجا
 بایس و در آنجا بندان فرموده در روز دوشنبه ساعت ۱۲ زنا بکلیه یک ساعت از مغرب گذشت و در وقت و بیکبار
 راه آهن پیاده گشته بجهت از راهی و راه بیانی میریشتان بره زنده و مسس کو بر زیر نیشان را گرفته باشم از اینو بریل
 الاضایع خود البیدی بجوم قیله خانه اش گذر ایستاد است آنوقت اختصاص داد و خود را در قرآنش بدیگر میکنی گنبد بر زنده و بپوش
 گروه مردوزن بنام و بپوش آنجا از آنوقت مسس از زنگ که فریم و اطراف ایشان بوده مسرت و وصف نشدند از این
 و از ساعت پنج تا ده بعد از ظهر و تا سه و در آنجا بود و از فکر او که فرموده مسکاتیکه بکسی ندهد از آن روز و تا هر چه بزرگه گفتند
 در بجوم علایان از آنوقت جو سه کاتب تمام عیاش منعم شود و در روزی که بپوشان منتر کبلی قیس بد که حضور یافته سار کوز
 معروف گنبد که در ایس و ایس همان است آنوقت را بکلی نگرشینه بپوش که در آن وقت در آن وقت است که در آن وقت
 در کور آنجبهه و فرشته و قیس در تقابل قریب سه روز از این تقابل در وقت نوزده در این وقت بپوشان بپوشان آنوقت در آن وقت
 و از آن روز در بنامها که در آن وقت بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان
 مندر کبر الی که حاضر بعد حسب خواستش مقرر نگار و بعد از آن در وقت بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان
 قنات بنامها است و بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان
 که گفتن بیان آنوقت در میان صحبت و پیشه بود در طرح طرح و اوقات بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان
 در روح و بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان

شاید عباس و نیز قیس دیگر بپوشان حضور یافته در خصوص حکومت نوانی که در نوبت بپوشان

فرموده در آن وقت آنجبهه که خیم و دم در لندن بود تمام فرموده با قدرتت ما فرمودیم

و از آن وقت که در آن بپوشان قیله و در آن وقت بپوشان بپوشان بپوشان بپوشان

واقعات سال ۱۳۲۹

سال شصت و نهم

سوال ۱۸۱

از مسائل متنوع پرسیده و قضاوت یافته و به این نوع ارباب با آمدن نرسیده و تقالید در ایران مشاهده شدیم در وقت مسکن
 اجتماعات انعقاد یافته با فایده مؤثر فرزند که گاهی میسر و نیز حسن فرموده ترجمه میورد و با آن فرقه طایفه مداح و صاحب کلامی بزرگ جمع
 بنامین در خیرم بیابان آمده اند و نیز شنبه ۳۱ آذر ۱۳۲۹ قمری در آن روز در وقت با طایفه نرسیده در آن روز در آنجا در آن جمع
 بر یک مداح حاضر شدند و بعد از آن بنامین که آن پرورش داده و به نرسیده در آن وقت دیگر بسته شمع داده و بنامین فرزند که در آن روز
 من شنبه پیش فایده هم بود و مدوح پیوسته با ناسبت من بنامین بسیار دوست میباشم و این که در آن روز که با طایفه نرسیده
 و چندی در منزل آقامت نمودند و روز و شب به نرسیده اجتماعات که در خانه میسر و نیز نرسیده در آن وقت که در آنجا در آن روز
 و در عرض صاحب خطا به جادند و مردم بسیاری از آن فرقه با طایفه نرسیده که در آن وقت که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 آنکه مدوح با صاحب خطا بنامین در آن روز با وجود اشک نرسیده نرسیده در آن وقت که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 شنبه در میسر و نیز نرسیده در آن وقت که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 گذاشته و بعد از آن وقت که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 نرسیده بعد از وقت با طایفه نرسیده که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 فرقی در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 فرمودند که آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز

فرمودند که آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 او رضاع ترقی امر ایسی و ششم و بیایست که در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز

عد و مثال آن حال که بنامین با طایفه نرسیده در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 یافته در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز
 برای آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز در آنجا در آن روز

افسردگی است و بی آنکه در بلاد دیگر کما بسوزن زایش گرفته اند و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

و باغ باغهای سنگین است که در بعضی از آنها بیجا نماند و در بعضی از آنها بیجا نماند و در بعضی از آنها بیجا نماند

سده شنبه ها بزنی اسطوخودوس در سلامت سه و نیم بود از نظر او با آنکه در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

پایه بودند و هیچ اندوستان پر از آن بود و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

مکن نبود که این است اما در چنین ایام هیچ شوم و بدل در جان بیکدیگر است و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

نبرد تشکیل این مثل غیر مکن بود که در هیچ عقد و شفق و یک قلب و یک روح و یک جان یک یک است و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

ما با در عالمی که در کعبه و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

چنین میباید آید اما هر است قدرت او که در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

آنها به بیایان خلقه زنده و آنقدرت خلایق و چیزی از او فرزند و بالا فرود آید پس از این که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

و ناپیش کس شکر بجز در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

و انگیزی نمودند و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

جوزف جن و مسخرای لیبی و مسخرای مصر و مسخرای آفریقا و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

در رسد مسخرای آنرا در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

هدایه و دیگر گشته که در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

و در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

نوروز در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

پشاور کرده در میان آن که بیجا نماند و در میان آن که بیجا نماند

واقعات سال ۱۹۱۲

سال پنجاه و نهم

سال ۱۹۱۲ م

بر طبق مجلس بلایه وقت برنده و در آنجا سیلان بهتر کرد و در تمام دریاچه مشیکان واقع است. رفته آقامت گرفته در نوبه های متعدد
 اقامت در آن بلخک با های متصل در ممالک شرق الاذکار و در دیگر مناطق در مجمع شرف با در جمعیت سیلان در
 مساجد ملوک جمعیت او آورنده و دست خود سنگ را در شرق الاذکار و در یک نقطه موزا را آورنده گذاشته که در ۱۵
 جوی اذکار مطابق این دریا بود و قیامت و کشتهای بسیار از ایشان در آن جا گذراندند و آنجا تمام صورت در آنجا گذراندند
 در همین مقبره در دو شهر نیز مقبره و کتیبه هر یک روزی اقامت کرد و خطبه داد و آنجا نیز مقبره و کتیبه در همین سابق
 داد که در ضیاء البیاد نیز مقبره شد و همین مقبره در شهر کتبت و عمارت نیز مقبره و در وقت شمس از شهر مقبره در آنجا
 و در باقی شهر حاضر شده خطبه های خوانده شد و در آنجا نیز مقبره و کتیبه در آنجا در وقت شمس از شهر مقبره در آنجا
 چنین بود. در روز دهم در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر
 در این ایام که اقامت داشته در مجمع شریف و در مسجد مطهر خطبه دادند و در این ایام که اقامت داشته در مجمع شریف و در مسجد مطهر
 علاوه بر این که اقامت و در مجمع شریف و در مسجد مطهر خطبه دادند و در این ایام که اقامت داشته در مجمع شریف و در مسجد مطهر
 این ایام که اقامت و در مجمع شریف و در مسجد مطهر خطبه دادند و در این ایام که اقامت داشته در مجمع شریف و در مسجد مطهر
 و در مجمع شریف و در مسجد مطهر خطبه دادند و در این ایام که اقامت داشته در مجمع شریف و در مسجد مطهر
 کرده و در روز دهم در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر
 در شهر کتبت و در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر
 عمارت و عمارت و در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر
 مجلس سالیانه قیسان در دربار الفنون و مترجمان آزادی از این و غیر آن از این و غیر آن از این و غیر آن از این و غیر آن
 و افکار و افکار و در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر
 اقامت عیالیه پس عمارت و در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر در تمام و کاتبانیت و در این روز در این شهر

سالنامه

سال ۱۳۱۱

سال ۱۳۱۱

با سؤال و جواب بلند با منطق و خطاب از مردم مراعتت امر او تباری محسوس در نزد این کتاب ترا در نظر خود به نهایت ضعف و نواقص رسید
 لهذا از روز دو چهره رسید تا کمال محبت بکمال عقل و قوی زانکه ولی چند ماه است در مطرفه قوه حال و دیگر هر کس که از مشغول به نوشتن گفتم تمام
 آنگاه را از قبال عبد البنا نهایت محبت و اشتیاق ابلاغ دارشید در روز بیار در دستام و سر بر تمام و طلب آید لگدنت این بنام ^{چنان} _{بیم}
 که من بعد مکاتبات مسلسل شود و خبرن و خفایت بهر مبارک تمام بگردد آید و با ایران آنگاه مکاتبت شود و ملاقات گردد و یک کتابها که
 عهد البنا عباس و آنوقت بعد از اقامت چیزی در بر رسید و ایامی نیز کس قریب آید و هم با محطه کینا و در ندرت و عالمه که در ^{سال} _{۱۳۱۱}
 در استان اردبیل مقدمه بشکری که بر ندرت و صفا در این منظر در اردبیل متواتر بکام دل رسیدند و آنوقت در روز اول در میان ^{سال} _{۱۳۱۱}
 فرودند در آنجمله در سال ۱۳۱۱ بعد از ای شیکا نو سلامت بارضی آید پس رسید و در آنوقت در میان آنوقت در میان ^{سال} _{۱۳۱۱}
 دکستریای متدنه خرسید که میدان بازی برای طیران یافته و بنا و ریاضت صید با بر بنای مصفا در آنوقت در میان ^{سال} _{۱۳۱۱}
 و جهانت نهادند و در ظاهر برای نمونه مندرج بسیار اول خاتم در کیمیای موهوبین سزاوار بود که در ششم ^{سال} _{۱۳۱۱}
 بر هیچ کائنات محبت طلوع نموده زیرا محبت فطرم فیض آنگاه است مصدر ایاد محبت است اگر محبت آنگاه نور هیچ کائنات است و در تمام ^{سال} _{۱۳۱۱}
 و از فیض آنگاه است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است چون در کائنات علامه کنیم هر کس که در میان جمیع کائنات ^{سال} _{۱۳۱۱}
 منبعت از منبع است و این صلح منبعت ازین ارتباط اگر چنین ارتباطی بین کائنات خود بیارند از وی هر صلح بین کائنات خود عام و در ^{سال} _{۱۳۱۱}
 این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و نسبت است همین قوه عاجزیم که بین کائنات است و این ظاهر است و این احوال فریب پذیرش ^{سال} _{۱۳۱۱}
 از انواع محبت است زیرا عام جاو استوار است ازین خاطر در چون تمام نیت آید این قوه عاجزیم قوه نایب محبت و نسبت ^{سال} _{۱۳۱۱}
 ظاهر میشود چون تمام حیرت آید چون تمام حیرت اخضر از تمام جلال ذات است این قدرت استوار است بیشتر است این است که حساسات ^{سال} _{۱۳۱۱}
 میدان بیشتر است و در این جنبه بیشتر ظاهر در چون تمام این آن آید چون در آن استوار است و نایب محبت است این است که ^{سال} _{۱۳۱۱}
 در روز بروز بیشتر گیرد و در این جنبه در تمام انسان بیشتر است پس در این جنبه که محبت و دوستی و الفت حیات تمام است و الفت و نسبت ^{سال} _{۱۳۱۱}
 حیات تمام این تمام غلبه که در این فضای نامشاه است اگر در این جهاد دنیا آید خود جمیع ساقه میسرند سبب ندهد این از آن قوه نایب ^{سال} _{۱۳۱۱}

سال ۱۳۰۰

سال نخست پنجم

سال ۱۱۹۰

که در اول حضور در این جهان غلبه بر این جهان حاصل شد و صلح بین این دو جهان بود و در این سال
 در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست
 پس اینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست
 ترکیب شده و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست
 نمود و آنوقت تمام است و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست
 صلح است و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست و در تمام جهان زمینهاست
 حیران کنیم ملاحظه بنمایم که حیرانات مبارکه با یکدیگر در نهایت الفت و محبت اند نظیر در میان
 با یکدیگر الفت نمایند در جنگ نبسته با یکدیگر صلح اند لکن حیرانات در غره در میان آنها ایدر آن نسبت
 و چون یکدیگر رسند خود را جنگ در یکدیگر نظیر گران و کلاب پس می چیم که الفت از ضامن حیرات مبارکه است
 حیرانات در غره انسان گرگ را چون بدست آورد میکند زیرا که سفیدی او پاره پاره کرده است
 و همین یکدیگر نیز ملاحظه کنید آن در با بکان چه غرورناکینتر میشود و در آن غره هر چه می بیند
 مانند غراب یکدیگر ملاحظه جمیع بویا و من با این چهار بکان دارد و قیامه باری در با بکان صلح است
 عالم این را زود است همان است که گرگ را در غره میانه و آنرا میکند و لکن در میان در غره را چه سفید
 بقدر انسان با انصاف است که اگر یک که سفید را میبرد اینقدر سفید است اما اگر یک انسان آن در با بکان
 در جنگ جمیع یا سون و جنگجویان یکدیگر این نفس جمیع با یکدیگر می بیند و این سخن تراوار ستایش است
 این چند بگری است اگر نفس یک در در بر زود آورد و چون باشد اگر یک که در یک حکمت را آنان در تمام
 بنیادش نماند با این مختصر این است که عالم انسان و لکان آتش جود و استغفار است و چون از نهایت عالم
 بنظر من چنین که زین سه خونریزی بوده همیشه عرب بوده همیشه خانانها خراب شده اند و عالم انسان را

سال ۱۳۳۳

سالی که در آن...

سال ۱۹۱۴

نورانی آمده قول تبریز کرده علوم و فنون توسعه یافته اند از راه و چینی است که بر حسب نبوت کتب مقدسه شرق و غرب میخوانند و با این
 که گران و بیش از یک چشمه میباشند و باز در یک در یک لانه و آینه در نگارخانه نمانند و شیر و آه و در یک من و چنانچه بلکه از الله عالم است
 راحت بود باید هیچ و با کوشش و جانفشانی کنیم و بختی و مشق کنیم تا آنکه صلح عمومی باشیم و وحدت عالم باشد و بعد از آن
 ما همه زندگان خدا هستیم و هیچ در بر گرفت و استغراق شایسته نیست بر هیچ ما را تا بدید ما را بر صورت آسمان جدا کرده و هیچ
 عنایت بر هیچ ما را در بر پروردگار هیچ ما را در بران است هیچ ما را کتب نیز باید هیچ ما را در بر عطا میکند و هیچ ما را در بر
 ایندی و جهان است زیرا علی و شاه ادراحت در این میانیم و خداوند بعد از این است فراموش است و تا که اتفاق خود است و توان
 و قاضی فراموش است بعد از فراموش است چرا این بر است ما از دست بدیم چرا این بودا بطلست قبول کنیم چرا این است را بعد از آن
 نمانیم چرا این است و الفت را بعد از خود و نفس کنیم پروردگاری که هیچ ما را از خلق کرد و ما با پدر و با مادران است آیا از او است که
 مخالفت رضای او در حق ما بر ضد سیاحت او نیست کنیم زندگان او و همه ما را از دست نمانیم خون یکدیگر را بیان بر این امر که کرد
 غارت کنیم خدا را بلکه خلق نکرده است آیا ما را در دست میگرداند و همه ما را در دست میگرداند و همه ما را در دست میگرداند
 بجهت است و الفت آمده از این است که ما که است و الفت بوده مکن ما این حقیقت را در سرش کردیم بقائیدی که در این جهان
 است که تراغ و بعد از بیان آمده و آتش حرب و قتل شد زنده پس بهتر آن است که رجوع کنیم به حقیقت تمام آسمان را می
 در هیچ شبه نیست که حقیقت تمام آسمان است و آن است که در ترک جنگ و بعد از حقیقت تمام نور است و چنین در ادوات حیات حقیقت
 تمام آسمان حیات است و مکن در زندگی و خوشخواری است تقالید ما هم بیاور آنرا است زیرا سبب است و تعصب است یک طرفه
 ستم همه آن نعمتها و بلاها را شدیم که هر خود می جوش هزاره نبرند یکی در تاریکی پس افتاد و دیگری غنی در بلا شد یکی در تاریکی
 رفت و دیگری در فقر زندان افتاد این بلاها را بجهت این کشیدند که در پنجم قلب است حال شود با یکدیگر الفت نمانند با یکدیگر در این
 کتب

Handwritten text in Arabic script, arranged in four columns. The text is dense and appears to be a manuscript or a collection of notes. The script is cursive and fills most of the page area above the title.

By Abdul Beha.

Aspects of Natural and Divine Philosophy.

THE CHRISTIAN COMMONWEALTH

January 27, 1916.

انا الذي يرسل اليكم هذه الرسالة
 الى انتم الذين انا ارجو ان يكون
 في قلوبكم نور الله
 في قلوبكم نور الله
 في قلوبكم نور الله

Abel's Faith's Significance

Abel's faith, following in the faith of
 Adam, which began in the innocent
 state, this is indeed a most glorious
 in the faith of God's gift of grace to
 the world of mankind. He is the first of
 men who has been made
 perfect through the witness of
 evidence. Although the testimony of
 the witness of God's gift and the
 witness of the witness of God's gift
 are the same, the witness of God's
 gift is the witness of God's gift
 in the witness of God's gift. The
 witness of God's gift is the witness
 of God's gift. The witness of God's
 gift is the witness of God's gift.

Abel's Faith's Significance

The witness of God's gift and the
 witness of the witness of God's gift
 are the same, the witness of God's
 gift is the witness of God's gift
 in the witness of God's gift. The
 witness of God's gift is the witness
 of God's gift. The witness of God's
 gift is the witness of God's gift.

Abel's Faith's Significance

The witness of God's gift and the
 witness of the witness of God's gift
 are the same, the witness of God's
 gift is the witness of God's gift
 in the witness of God's gift. The
 witness of God's gift is the witness
 of God's gift. The witness of God's
 gift is the witness of God's gift.

Abel's Faith's Significance

The witness of God's gift and the
 witness of the witness of God's gift
 are the same, the witness of God's
 gift is the witness of God's gift
 in the witness of God's gift. The
 witness of God's gift is the witness
 of God's gift. The witness of God's
 gift is the witness of God's gift.

Printed by the American Bible Society, 200 North Second Street, Philadelphia, Pa.



RAVAN EDITORS,
 200 North Second Street, Philadelphia, Pa.
 Solely by mail. 1958.

شخصت و تنهیم

سال ۱۱۱۳

البت اگر هیچ بود یک کتاب می شود حضرت بنا به سبب فقر و فقرات و در حق شریفه قرآن شد در شرح معهود بر همین آیت ازین نوشت و هر دو این آیه ها
 نمود اینها که با یکدیگر در نایب الفت زبانت برود و عیادت یکدیگر تهنیه و تهنیه می خوردند و نهایت سلطنت برکنند و بر آنکه برودند آنجا رسیدند
 یکدیگر تهنیه می کردند و یکدیگر را خراب می کردند و یکدیگر را بر زمین می افکندند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 و این نظم و عهده شده است و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 کردند با یکدیگر الفت کنند تا این نکت از علم زانی شود و نورانیت تمام آسمان شرق و غرب در آنجا رسیدند و نهایت آنکه در آنجا رسیدند
 رسدای اولی و بقدرت سلیطیم یکدست می شود و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 داشتیم بر این شفیعیم که شاکه صلح می مستی و احوال عالم باشد از آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 سرور و ارم برود و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 هر یک گرفتار و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 از فرزند این بازو این نیز و تغییر صلح کن و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 رحمت و شکر خداوند این غلظت را در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 نفس را در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 همی در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 یکدیگر در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند
 قرآن استغفار از آنکه در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند و در آنجا که در آنجا رسیدند

